



سید الفیاض



عبرت‌های عاشورا

جستاری در موضوع عبرت‌های عاشورا
در کلام مقام معظم رهبری





سازمان اوقاف و امور خیریه
معاونت فرهنگی و اجتماعی

پند سرخ تاریخ

عبرت‌های عاشورا

■
ناشر: معاونت فرهنگی و اجتماعی سازمان اوقاف و امور خیریه
تهیه و تدوین: مجتمع فرهنگی پژوهشی اوقاف
لینتوگرافی، چاپ و صحافی: سازمان چاپ و انتشارات وابسته به اوقاف و امور خیریه
قطع: رقعی

نوبت چاپ: تابستان ۱۳۹۲

شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه

قیمت: ۷۰۰۰ تومان

سایت سازمان: www.awqaf.ir

سایت معاونت: www.mfso.ir

سایت مجتمع: www.mfpo.ir

آدرس: تهران، خیابان نوفل لوشاتو، سازمان اوقاف و امور خیریه، معاونت فرهنگی و اجتماعی

آدرس مجتمع: قم، خیابان شهدا (صفائیه)، کوچه ممتاز، کوی ۷، پ ۳۲،

مجتمع فرهنگی پژوهشی

معاونت فرهنگی و اجتماعی سازمان اوقاف و امور خیریه

تلفن: ۰۲۵-۳۷۷۴۶۴۳۱ ، ۰۲۵-۳۷۷۳۷۱۳۱ ، فاکس: ۰۲۵-۳۷۷۳۷۱۳۱

اهدایی معاونت فرهنگی و اجتماعی
سازمان اوقاف و امور خیریه

مقدمه

مجموعه‌ی حاضر، رهنمودهای ارزشمند حضرت آیت‌الله‌العظمی خامنه‌ای، رهبر معظم انقلاب اسلامی «مدظله»، در موضوع «عبرتهای عاشورا» است، که با تیتربندی و چکیده‌نگاری مطالب، در اختیار مخاطبان محترم قرار می‌گیرد. توضیح این نکته ضروری است که این اثر، برگرفته از بیانات معظم‌له از سال ۱۳۵۷ تا سال ۱۳۹۰ در مورد سرور و سالار شهیدان، امام حسین علیه السلام استخراج شده است.

شیوه‌ی تدوین این اثر به صورت سیر تاریخی است؛ با این توضیح که مجموع بیانات حضرت آیت‌الله‌العظمی خامنه‌ای «مدظله» در موضوع عبرتها از کتاب مرجع استخراج شده و به همراه چکیده‌ها به اضافه‌ی تیتردهای مختلف تدوین و ارائه گردیده است. شایان ذکر است که فهرست تفصیلی مندرج در پایان این اثر، تماماً بر مبنای چکیده‌های استخراج شده از متن بیانات و به شیوه‌ی نمایه‌ی معکوس به دست آمده است، تا حتی الامکان، چهارچوب مدنظر رهبری در این موضوع به دست آید و احیاناً ساختار بیرونی و غیر ملحوظ ایشان، به اثر موضوعی حاضر تحمیل نگردد.

نکته‌ی پایانی نیز اختصاص به فهرست تفصیلی این اثر دارد؛ با توجه به اینکه این فهرست، چکیده‌های موجود در حاشیه‌ی متن اصلی را در خود جای داده است، در مراجعه به این فهرست، باید توجه شود که چکیده‌های مندرج در ذیل تیترها از چهار حالت خارج نیستند:

۱. چکیده با تیتربندی خودار تباط مفهومی صریح دارد، که در این حالت، چکیده بدون هیچ

علامت خاصی در ذیل تیتربندی مربوط درج شده است؛

۲. چکیده‌ی مورد نظر، مقدمه‌ی چکیده یا چکیده‌های بعدی خویش است، که در این حالت، قبل

از آن علامت * * * درج شده است؛

۳. چکیده‌ی مورد نظر، با چکیده یا چکیده‌های قبلی خود ارتباط مفهومی دارد یا نتیجه‌ی آنهاست، که در این حالت، قبل از آن علامت * * * درج شده است.

۴. چکیده‌ی مورد نظر، دارای ارتباط مفهومی غیر صریح با تیتراژ بالادستی خود است و در عین حال، هیچ یک از موارد ۲ و ۳ (مقدمه یا نتیجه‌ی چکیده‌های دیگر) نیز نیست، که در این حالت، قبل از آن علامت * درج شده است.

امید آنکه اثر حاضر و آثار مشابه، موجبات بهره‌مندی هر چه بیشتر و بهتر پیروان ولایت را از رهنمودهای آن مقام شامخ را فراهم آورد. در پایان، از تمامی عزیزانی که ما را در مراحل تدوین و پژوهش این اثر یاری نموده‌اند؛ از جمله حجت‌الاسلام محمد مهدی حقانی، مدیر مؤسسه‌ی فرهنگی حدیث لوح و قلم؛ حجت‌الاسلام مهدی نورافکن، پژوهشگر؛ حجت‌الاسلام علی اصغر هاشم‌پور، مسئول تدوین و تنظیم، و آقای محمد حسن استادی مقدم، ویراستار، تشکر و قدردانی مینماییم.

معاونت فرهنگی و اجتماعی
سازمان اوقاف و امور خیریه



فهرست

- | | |
|-----|-----------------------------|
| ۷ | مقدمه |
| ۹ | فصل اول: کلیات |
| ۲۹ | فصل دوم: پرسش اصلی |
| ۴۱ | فصل سوم: علل حادثه‌ی عاشورا |
| ۹۲ | فصل چهارم: شواهد تاریخی |
| ۱۴۴ | فصل پنجم: خاتمه |
| ۱۴۹ | فهرست تفصیلی |
| ۱۷۳ | فهرست آیات |
| ۱۷۵ | فهرست روایات |
| ۱۷۷ | کتابنامه |

مسئلہ اول

کلیات



عبرت گیری از تاریخ

توصیه‌ی قرآن کریم

نکته‌ای بلیغ در قرآن است که ما را به فکر می‌اندازد. قرآن به ما می‌گوید: نگاه کنید و از گذشته‌ی تاریخ درس بگیرید.^۱ حال ممکن است بعضی بنشینند و فلسفه‌بافی کنند که «گذشته، برای امروز نمیتواند سرمشق باشد.» شنیده‌ام که از این حرفها میزنند و البته برف انبار میکنند! به خیال خودشان، میخواهند با شیوه‌های فلسفی، مسائلی را مطرح کنند. کاری به کار آنها نداریم. قرآن که صادق مصدق است،^۲ ما را به عبرت گرفتن از تاریخ دعوت میکند.

عبرت گرفتن از تاریخ، یعنی همین نگرانی‌یی که الان عرض کردم؛ چون در تاریخ چیزی هست که اگر بخواهیم از آن عبرت بگیریم، باید دغدغه داشته باشیم. این دغدغه، مربوط

اگر بخواهیم از تاریخ
عبرت بگیریم، باید
دغدغه‌ی آینده داشته
باشیم

۱. آل عمران، ۱۳ و ۱۳۷؛ انعام، ۱۱؛ یوسف، ۱۰۹ و ۱۱۱؛ نمل، ۶۹؛ غافر، ۲۱.

۲. بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۱۷۷.

به آینده است.^۱



من همیشه به جوانان و محصلین و طلاب و دیگران میگویم که تاریخ را جدی بگیرید و با دقت نگاه کنید، ببینید چه اتفاقی افتاده است:

«تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ»^۲.

عبرت از گذشتگان، درس و آموزش قرآن است. اساس قضیه در چند نکته است که حالا من نمیخواهم آنها را در اینجا تحلیل و بیان کنم. مقداری را گفتم و مقداری هم باب محافل بحث و تدقیق است که افراد اهل تحقیق بنشینند و روی کلمه کلمه‌ی این حرفها، دقت کنند.^۳

تاریخ؛ شرح حال ما

تاریخ را با قصه اشتباه نکنیم. تاریخ یعنی شرح حال ما، در صحنه‌ای دیگر:

خوش تر آن باشد که سر دلبران

گفته آید در حدیث دیگران^۴

تاریخ یعنی من و شما؛ یعنی همینهایی که امروز اینجا هستیم. پس اگر ما شرح تاریخ را میگوییم، هر کداممان باید نگاه کنیم و ببینیم در کدام قسمت داستان قرار گرفته‌ایم. بعد ببینیم کسی که مثل ما در این قسمت قرار گرفته بود، آن روز چگونه عمل کرد که ضربه

تاریخ یعنی شرح حال

ما در صحنه‌ای دیگر، که

باید از آن درس و عبرت

آموخت

۱. در جمع فرماندهان لشکر ۲۷ محمد رسول الله ﷺ، ۱۳۷۵/۳/۲۰.

۲. «آنها امتی بودند که درگذشتند.» بقره، ۱۳۴ و ۱۴۱.

۳. در جمع فرماندهان، مسئولان و پرسنل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و نیروی انتظامی و جمعی از جانبازان انقلاب اسلامی به مناسبت روز پاسدار، ۱۳۷۴/۱۰/۵.

۴. مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۷، بیت ۱۳۶.

خورد؟ مواظب باشیم آن‌طور عمل نکنیم. فرض کنید شما در کلاس آموزش تاکتیک شرکت کرده‌اید. در آنجا مثلاً جبهه‌ی دشمن فرضی را مشخص می‌کنید، جبهه‌ی خودی فرضی را هم مشخص می‌کنید. بعد متوجه تاکتیک غلط جبهه‌ی خودی می‌شوید و می‌بینید که طراح نقشه‌ی خودی، فلان اشتباه را کرده است. شما دیگر در وقتی که می‌خواهید تاکتیک طراحی کنید، نباید مرتکب آن اشتباه شوید. یا مثلاً تاکتیک درست بوده، اما فرمانده یا بیسیم‌چی یا توپچی یا قاصد و یا سرباز ساده، در جبهه‌ی خودی، فلان اشتباه را کرده‌اند. می‌فهمید که شما نباید آن اشتباه را تکرار کنید. تاریخ، این‌گونه است.^۱

فراوانی عبرت‌ها و درسهای صدر اسلام

تاریخ ما به برکت حوادث دویست و پنجاه ساله‌ی اول اسلام، پر از درس و عبرت است. اگر به چشم عبرت‌بین و درس‌گیر و درس‌آموز نگاه شود، برای انسانی که می‌خواهد در راه خدا - همان راهی که آن بزرگواران پیمودند - حرکت کند، یک خزانه‌ی تمام‌نشده‌ی از معارف و روحیه و درس است.^۲

وقایع صدر اسلام برای
رهروان راه حق، یک
خزانه‌ی تمام‌نشده‌ی
از معارف، درسها
وعبرت‌هاست

۱. در جمع فرماندهان لشکر ۲۷ محمد رسول الله ﷺ، ۱۳۷۵/۳/۲۰.

۲. در دیدار فرماندهان و مسئولان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ۱۳۷۶/۴/۲۶.

عاشورا بر خوردار از درسها و عبرت‌ها

دو جهت قابل تأمل در عاشورا

آنچه که من امروز عرض خواهم کرد، مربوط به همین قضیه‌ی عاشوراست، که با وجود آن همه سخنی که درباره‌ی این حادثه گفته‌اند و گفته‌ایم و شنیده‌ایم، باز هم جای سخن و تأمل و تدبّر و عبرت‌گیری نسبت به این حادثه باقی است. این حادثه‌ی عظیم - یعنی حادثه‌ی عاشورا - از دو جهت قابل تأمل و تدبّر است. غالباً یکی از این دو جهت، مورد توجه قرار می‌گیرد. بنده امروز می‌خواهم در اینجا آن جهت دوم را بیشتر مورد توجه قرار دهم.

درسها

جهت اول، درسهای عاشوراست. عاشورا پیامها و درسهایی دارد. عاشورا درس میدهد که برای حفظ دین، باید فداکاری کرد؛ درس میدهد که در راه قرآن، از همه چیز باید گذشت؛ درس میدهد که در میدان نبرد حق و باطل، کوچک و بزرگ، زن و مرد،

حادثه‌ی عاشورا از دو جهت درسها و عبرت‌ها، قابل تأمل و تدبّر است

برخی از درسهای عاشورا

عبارتند از:

۱. بصیرت؛

۲. فداکاری؛

پیر و جوان، شریف و وضعیع، و امام و رعیت، با هم در یک صف قرار میگیرند؛ درس میدهد که جبهه‌ی دشمن باهمه‌ی تواناییهای ظاهری، بسیار آسیب‌پذیر است؛ همچنان که جبهه‌ی بنی‌امیه، به وسیله‌ی کاروان اسیران عاشورا، در کوفه آسیب دید، در شام آسیب دید، در مدینه آسیب دید و بالاخره هم این ماجرا به فناء جبهه‌ی سفیانی منتهی شد. عاشورا درس میدهد که در ماجرای دفاع از دین، از همه چیز بیشتر برای انسان، بصیرت لازم است. بی‌بصیرت‌ها فریب میخورند؛ بی‌بصیرت‌ها در جبهه‌ی باطل قرار می‌گیرند، بدون اینکه خود بدانند؛ همچنان که در جبهه‌ی ابن‌زیاد کسانی بودند که از فساق و فجّار نبودند، ولی از بی‌بصیرت‌ها بودند. اینها درسهای عاشورا است. البته همین درسها کافی است که یک ملت را از ذلت به عزت برساند. همین درسها میتواند جبهه‌ی کفر و استکبار را شکست دهد. اینها درسهای زندگی‌سازی است. این، آن جهت اول.

عبرت‌ها

جهت دوم از آن دو جهتی که عرض کردم، عبرت‌های عاشورا است. غیر از درس، عاشورا یک صحنه‌ی عبرت است. انسان باید به این صحنه نگاه کند تا عبرت بگیرد. یعنی چه عبرت بگیرد؟ یعنی خود را با آن وضعیّت مقایسه کند و بفهمد در چه حال و در چه وضعیّتی است؛ چه چیزی او را تهدید میکند؛ چه چیزی برای او لازم است؟ این را میگویند «عبرت». شما اگر از جاده‌ای عبور کردید و اتومبیلی را دیدید که واژگون شده یا تصادف کرده و آسیب دیده، مجاله شده و سرنشینانش نابود شده‌اند، می‌ایستید

۳. حضور در صف واحد علیه‌دشمن؛

۴. افشای آسیب‌پذیری دشمن بظاهر قدرتمند

برای دفاع از دین، به بصیرت بیش از هر چیزی نیاز داریم

عبرت‌گیری از عاشورا، یعنی انسان با مقایسه‌ی وضعیّت خود با آن صحنه، تهدیدات و الزامات متوجه خود را تشخیص دهد

و نگاه میکنید، برای اینکه عبرت بگیرید؛ معلوم شود که چطور سرعتی، چطور حرکتی و چگونه رانندگی‌یی، به این وضعیتی منتهی میشود. این هم نوع دیگری از درس است، اما درس از راه عبرت‌گیری است. این را قدری بررسی کنیم.^۱

عبرت، نوعی درس، و
عبرت‌گیری، نوعی
درس‌آموزی است

ماجرای امام حسین علیه السلام جدای از یک درس، یک عبرت است. درس آن است که به ما میگوید: این بزرگوار، آن‌طور عمل کرد، ما هم باید آن‌گونه عمل کنیم. امام حسین علیه السلام درس بزرگی به همه‌ی بشریت داده که خیلی با عظمت و در جای خود محفوظ است. اما غیر از درس، چیز دیگری وجود دارد و آن عبرت است.^۲

حادثه‌ی عاشورا، علاوه بر
درس، متضمن عبرت نیز
هست

سه بحث عمده در باره‌ی عاشورا

امروز در خطبه‌ی اول، بحثی درباره‌ی ماجرای عاشورا عرض میکنم. اگرچه در این زمینه، بسیار سخن گفته شده است و ما هم عرایضی کرده‌ایم، اما هرچه اطراف و جوانب این حادثه‌ی عظیم و مؤثر و جاودانه بررسی میشود، ابعاد تازه‌تر و روشنگریهای بیشتری از آن حادثه آشکار میشود و نوری بر زندگی ما میتاباند. در مباحث مربوط به عاشورا، سه بحث عمده وجود دارد:

هرچه جوانب حادثه‌ی
عاشورا بررسی شود، ابعاد
تازه‌تر و روشنگریهای
بیشتری از آن آشکار
میشود

یکی بحث علل و انگیزه‌های قیام امام حسین علیه السلام است، که چرا امام حسین علیه السلام قیام کرد؛ یعنی تحلیل دینی و علمی و سیاسی این قیام. در این زمینه، ما قبلاً تفصیلاً عرایضی عرض کرده‌ایم؛

در عاشورا پژوهی، سه
بحث عمده وجود دارد:

۱. انگیزه‌های قیام امام

حسین؛

۲. درسهای عاشورا؛

۳. عبرت‌های عاشورا

۱. در دیدار فرماندهان گردانها، گروهانها و دسته‌های عاشورای نیروهای مقاومت بسیج سراسر کشور در سالروز شهادت امام سجاد علیه السلام، ۱۳۷۱/۴/۲۲.

۲. در دیدار فرماندهان و اعضای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به مناسبت روز پاسدار، ۱۳۷۳/۱۰/۱۵.

فضلا و بزرگان هم بحثهای خوبی کرده‌اند. امروز وارد آن بحث
نمیشویم.

بحث دوم، بحث درسهای عاشورا است که یک بحث زنده و
جاودانه و همیشگی است و مخصوص زمان معینی نیست. درس
عاشورا، درس فداکاری و دین‌داری و شجاعت و مواسات و
درس قیام‌الله و درس محبت و عشق است. یکی از درسهای
عاشورا، همین انقلاب عظیم و کبیری است که شما ملت ایران
پشت سر حسین زمان و فرزند ابی‌عبدالله‌الحسین (علیه‌السلام) انجام دادید.
خود این، یکی از درسهای عاشورا بود. در این زمینه هم من امروز
هیچ بحثی نمیکنم.

بحث سوم، درباره‌ی عبرت‌های عاشورا است، که چند سال قبل
از این، ما این مسئله را مطرح کردیم که عاشورا غیر از درسها،
عبرت‌هایی هم دارد. بحث عبرت‌های عاشورا مخصوص زمانی
است که اسلام حاکمیت داشته باشد؛ حداقل این است که بگوییم
عمده‌ی این بحث، مخصوص به این زمان است؛ یعنی زمان ما و
کشور ما، که عبرت بگیریم.^۱

۱. در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران، ۱۳۷۷/۲/۱۸.

ضرورت تحقیق و کار

ضرورت مطالعه و چاره‌اندیشی در مورد عبرت‌های عاشورا

کسانی که اهل مطالعه و اندیشه‌اند، دنبال این قضیه^۱ تحقیق و مطالعه کنند و کسانی که اهل کار و عمل‌اند، دنبال این باشند که با چه تمهیداتی میتوان جلوی تکرار چنین قضایایی^۲ را گرفت؟ اگر امروز من و شما جلوی قضیه را نگیریم، ممکن است پنجاه سال دیگر، ده سال دیگر یا پنج سال دیگر، جامعه‌ی اسلامی ما کارش به جایی برسد که در زمان امام حسین (علیه السلام) رسیده بود.

چشمان تیزبین و فکر و اراده‌ی محکم؛ مانع تکرار عاشورا

مگر اینکه چشمان تیزی تا اعماق را ببیند؛ نگهبان امینی راه را نشان دهد؛ مردم صاحب فکری کار را هدایت کنند و اراده‌های محکمی پشتوانه‌ی این حرکت باشند. آن وقت، البته خاکیز محکم و دژ مستحکمی خواهد بود که کسی نخواهد توانست در آن نفوذ کند؛ والا اگر رها کردیم، باز همان وضعیّت پیش می‌آید؛ آن وقت، این خونها همه هدر خواهد رفت.^۳

اندیشه و تحقیق در راستای عبرت‌گیری از عاشورا و تلاش و کار برای جلوگیری از تکرار آن، ضروری است

تیزبینی، نگهبانی توأم با امانت و فکر و اراده‌ی محکم، دژی مستحکم در برابر انحراف جامعه میسازند

۱. عبرت‌های عاشورا.

۲. قضایای منجر به شهادت امام حسین (علیه السلام).

۳. در جمع فرماندهان لشکر ۲۷ محمّد رسول الله (صلی الله علیه و آله) ۱۳۷۵/۳/۲۰.

بنده، برای اینکه این معنا^۱ در فرهنگ کنونی کشور، إن شاء الله به وسیله‌ی افراد صاحب رأی و نظر و فکر تبیین شود و دنبال گردد، نکاتی را به اختصار بیان می‌کنم.^۲

پژوهش درباره‌ی عوام و خواص

دو بخش باید روی این مطلب^۳ کار شود:

پژوهش در موضوع خواص

و عوام در دو بخش لازم

است:

۱. پژوهش در تاریخ خواص

و رفتار آنها؛

یکی بخش تاریخی قضیه است، که اگر وقت داشتم، خودم می‌کردم. متأسفانه برای پرداختن به این مقولات، وقتی برایم نمی‌ماند. به هر صورت، علاقه‌مندانِ کاردان باید بگردند و نمونه‌هایی را که در تاریخ فراوان است، بیابند و ذکر کنند که کجاها خواص بایستی عمل می‌کردند و نکردند؟ اسم این خواص چیست؟ چه کسانی هستند؟ البته اگر مجال بود و خودم و شما خسته نمی‌شدید، ممکن بود ساعتی در زمینه‌ی همین موضوعات و اشخاصش برایتان صحبت کنم، چون در ذهنم هست.

بخش دیگری که باید روی آن کار شود، تطبیق با وضع هر زمان است. نه فقط زمان ما، بلکه هر زمان. باید معلوم شود که در هر

۲. تبیین وظیفه‌ی

خواص در هر زمان با توجه

به عبرت‌های تاریخی و

معارف اسلامی

زمان، طبقه‌ی خواص، چگونه باید عمل کنند تا به وظیفه‌شان عمل کرده باشند. اینکه گفتیم «اسیر دنیا نشوند»، یک کلمه است. چگونه اسیر دنیا نشوند؟ مثالها و مصداقهایش چیست؟^۴

۱. عبرت‌های عاشورا و جرایب وقوع این حادثه و چاره‌اندیشی برای جلوگیری از تکرار آن.

۲. در جمع فرماندهان لشکر ۲۷ محمد رسول الله ﷺ، ۱۳۷۵/۳/۲۰.

۳. بحث عوام و خواص. رک: فصل سوم، بحث عوام و خواص، ص ۸۰.

۴. در جمع فرماندهان لشکر ۲۷ محمد رسول الله ﷺ، ۱۳۷۵/۳/۲۰.

فلسفه‌ی طرح بحث عبرت‌های عاشورا

مقابله با طرّاحی همه‌جانبه‌ی دشمن

من از همان زمانهایی^۱ که آن مسائل مربوط به عبرت‌های عاشورا و مسائل سال‌های هفتاد و دو و هفتاد و سه را مطرح کردم، نظرم به چنین چیزی بود که طرّاحی همه‌جانبه‌ای برای مقابله با انقلاب، انجام میگیرد؛ منتها این طرّاحی، به شکل کلان که ملاحظه شود، چند جزو پیدا میکند: یک جزو آن، کشاندن مردم به وادی مسائل بی‌بندوباری و بی‌مبالاتی در امور جنسی و امور زن و مرد است که مسئله‌ی مهمی است. بخش مهم دیگر، ایجاد خدشه در ضروریات سیاسی و انقلابی مردم است. جزو بعدی، ایجاد دسته‌های گوناگون با داعیه‌ها و شعارهای گوناگون است؛ یعنی میکوشند تا خیل عظیم مردم را از صحنه خارج کنند. وادی بعد، زیر سؤال بردن مجموعه‌هایی است که پای‌بندی آنها به مبانی انقلاب و نظام، واضح و روشن است.^۲

طرح همه‌جانبه‌ی دشمن
برای مقابله با انقلاب
عبارت است از:

۱. ایجاد بی‌بندوباری؛
۲. خدشه در ضروریات
سیاسی و انقلابی مردم؛
۳. دسته‌بندی برای خروج
خیل عظیم مردم از صحنه؛
۴. زیر سؤال بردن
مجموعه‌های پای‌بند به
مبانی انقلاب و نظام

۱. مباحث مربوط به موضوع عبرت‌ها از سال ۱۳۷۱ در بیانات رهبر معظم انقلاب مورد توجه بوده‌اند. مجموع این مطالب در اثر حاضر، گردآوری و ارائه شده‌اند.

۲. بیانات در ۱۳۷۹/۱/۳.

تبیین عظمت حادثه‌ی کربلا

ضرورت تبیین عظمت حادثه‌ی کربلا

حادثه [عاشورا] را باید فهمید که چقدر بزرگ است، تا دنبال علش بگردیم. کسی نگوید که حادثه‌ی عاشورا، بالاخره کشتاری بود و چند نفر را کشتند. همان‌طور که همه‌ی ما در زیارت عاشورا میخوانیم:

«لَقَدْ عَظَّمَتِ الرَّزِيَّةُ وَجَلَّتِ وَعَظَّمَتِ الْمُصِيبَةُ»^۱

مصیبت خیلی بزرگ است. رزیه یعنی حادثه‌ی بسیار بزرگ.^۲ این حادثه خیلی عظیم است؛ فاجعه خیلی تکان‌دهنده و بی‌نظیر است.

تبیین عظمت مصیبت عاشورا

برای اینکه قدری معلوم شود که این حادثه چقدر عظیم است، من سه دوره‌ی کوتاه را از دوره‌های زندگی حضرت ابی‌عبداللّه‌الحسین (علیه‌السلام) اجماًلاً مطرح میکنم. شما ببینید این

توجه به سابقه‌ی درخشان
اباعبداللّه (علیه‌السلام) حادثه‌ی
عاشورا را باورنشده‌ی
مینماید

۱. «محققاً عزای شما بزرگ بوده و مصیبت وارده بر شما گران میباشد.» مصباح المتهدج، ص ۷۷۴.

۲. کتاب العین، ج ۷، صص ۳۸۲-۳۸۳.

شخصیتی که انسان در این سه دوره می‌شناسد، آیا میتوان حدس زد که کارش به آنجا برسد که در روز عاشورا یک عده از امت جدش او را محاصره کنند و با این وضعیت فجع، او و همه‌ی یاران و اصحاب و اهل بیتش علیهم‌السلام را قتل عام کنند و زنانشان را اسیر بگیرند؟

این سه دوره، یکی دوران حیات پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است. دوم، دوران جوانی آن حضرت؛ یعنی دوران بیست و پنج ساله تا حکومت امیرالمؤمنین علیه‌السلام است. سوم، دوران فترت بیست ساله بعد از شهادت امیرالمؤمنین علیه‌السلام تا حادثه‌ی کربلاست.^۱

اباعبدالله علیه‌السلام در دوران حیات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم

در دوران حیات پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، امام حسین علیه‌السلام عبارت است از کودک نور دیده‌ی سوگلی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم. پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دختری به نام فاطمه علیها‌السلام دارد که همه‌ی مردم مسلمان در آن روز میدانند که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ لَيَغْضَبُ لِعَظْبِ فَاطِمَةَ»؛

اگر کسی فاطمه علیها‌السلام را خشمگین کند، خدا را خشمگین کرده است.

«وَيَرْضَىٰ لِرِضَاهَا»؛^۲

اگر کسی او را خشنود کند، خدا را خشنود کرده است.

ببینید، این دختر چقدر عظیم‌المنزله است که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در مقابل مردم و در ملاء عام، راجع به او این‌گونه حرف می‌زند. این

زندگی اباعبدالله متشکل

از سه دوره‌ی زمانی است:

۱. دوره‌ی پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم؛

۲. بیست و پنج سال تا پایان

حکومت امیرالمؤمنین علیه‌السلام؛

۳. بیست سال پس از

شهادت امیرالمؤمنین تا

حادثه‌ی کربلا

جایگاه امام حسین علیه‌السلام در

دوران حیات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم

بدین شرح است:

۱. حسین علیه‌السلام، نور دیده‌ی

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است؛

۱. تاریخ الأئمة، ص ۸؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۰۰.

۲. معانی الأخبار، ص ۳۰۳؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۹. با کمی اختلاف: المعجم الكبير، ج ۲۲،

ص ۴۰۱.

مسئله‌ای عادی نیست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این دختر را در جامعه‌ی اسلامی به کسی داده است که از لحاظ افتخارات، در درجه‌ی اعلاست؛ یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام او جوان، شجاع، شریف، از همه مؤمن تر، از همه با سابقه تر، از همه شجاع تر و در همه‌ی میدانها حاضر است؛ کسی است که اسلام به شمشیر او می‌گردد؛ هر جایی که همه در میمانند، این جوان جلو می‌آید، گره‌ها را باز میکند و بن‌بستها را میشکند.^۲ این دامادِ محبوبِ عزیزی که محبوبیت او نه به خاطر خویشاوندی، بلکه به خاطر عظمت شخصیت اوست، همسر نور دیده‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله است. کودکی از اینها متولد شده است و او حسین بن علی علیه السلام است.

۳. حسین علیه السلام در برابر چشم همگان از محبت پیامبر صلی الله علیه و آله بهره‌مند است

البته همه‌ی این حرفها درباره‌ی امام حسن علیه السلام هم هست، اما من حالا بحثم راجع به امام حسین علیه السلام است؛ عزیزترین عزیزان پیامبر صلی الله علیه و آله؛ کسی که رئیس دنیای اسلام، حاکم جامعه‌ی اسلامی و محبوب دل همه‌ی مردم، او را در آغوش می‌گیرد و به مسجد میبرد.^۳ همه میدانند که این کودک، محبوب دل این محبوب همه است. او روی منبر مشغول خطبه خواندن است که این کودک، پایش به مانعی می‌گیرد و به زمین می‌افتد. پیامبر صلی الله علیه و آله از منبر پایین می‌آید، او را در بغل می‌گیرد و آرامش میکند.^۴ ببینید؛ مسئله این است.

۱. روضة الواعظین، صص ۱۲۲-۱۲۳؛ بحار الأنوار، ج ۳۷، صص ۹۱-۹۲.
 ۲. المغازی، ج ۲، صص ۴۷۰-۴۷۱؛ الإرشاد، ج ۱، صص ۱۲۴-۱۲۸؛ دلائل النبوة، ج ۴، صص ۲۰۵-۲۱۲؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۲، صص ۳۲۴-۳۲۶؛ بحار الأنوار، ج ۲۱، صص ۷۹-۸۲.
 ۳. مسند أحمد، ج ۶، ص ۴۶۷؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۴، صص ۱۶۰-۱۶۱.
 ۴. مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۲۲۶؛ الدر المنثور، ج ۶، ص ۲۲۸؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۲۹۵.

پیامبر ﷺ درباره‌ی امام حسن و امام حسین شش، هفت ساله فرمود:

«سَيِّدِي شَبَابٌ أَهْلُ الْجَنَّةِ!»^۱

اینها سرور جوانان بهشتند. اینها که هنوز کودک‌اند، جوان نیستند؛ اما پیامبر ﷺ می‌فرماید سرور جوانان اهل بهشتند. یعنی در دوران شش، هفت سالگی هم در حدّ یک جوان است؛ می‌فهمد، درک میکند، عمل میکند، اقدام میکند، ادب می‌ورزد و شرافت در همه‌ی وجودش موج میزند.

اگر آن روز کسی میگفت که این کودک به دست امت همین پیامبر، بدون هیچ‌گونه جرم و تخطّی به قتل خواهد رسید، برای مردم غیر قابل باور بود؛ همچنان که پیامبر ﷺ فرمود و گریه کرد^۲ و همه تعجب کردند که یعنی چه؛ مگر میشود؟!

اباعبدالله ﷺ بعد از وفات پیامبر ﷺ تا پایان حکومت امیرالمؤمنین ﷺ

دوره‌ی دوم، دوره‌ی بیست و پنج ساله‌ی بعد از وفات پیامبر ﷺ تا حکومت امیرالمؤمنین ﷺ است. حسین ﷺ جوان؛ بالنده، عالم و شجاع است. در جنگ‌ها شرکت میجوید،^۳ در کارهای بزرگ دخالت میکند، همه او را به عظمت می‌شناسند؛ نام بخشندگان که می‌آید، همه‌ی چشم‌ها به سوی او برمیگردد.^۴ در هر فضیلتی، در

تصوّر حادثه‌ی فجیع عاشورا در زمان پیامبر ﷺ غیر قابل باور بود

امام حسین ﷺ در دوره‌ی دوم حیات خویش؛ جوانی بالنده، عالم، شجاع، جهادگر، بخشنده، مورد تعظیم مردم و مورد احترام خلفای زمان بود

۱. سنن الترمذی، ج ۵، ص ۳۲۱؛ الأمالی، طوسی، ص ۳۱۲؛ بحار الأنوار، ج ۳۷، ص ۴۸.
 ۲. الطبقات الكبرى، خامسة، ۱، صص ۴۲۳-۴۲۹؛ الإرشاد، ج ۲، صص ۱۲۹-۱۳۲؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، صص ۲۵۰-۲۵۱.
 ۳. دعائم الإسلام، ج ۱، ص ۳۹۳؛ الإصابه، ج ۲، ص ۶۹؛ بحار الأنوار، ج ۳۳، ص ۳۹۴.
 ۴. الإرشاد، ج ۲، ص ۷؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۴، ص ۱۲۸؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۲۶۳.

میان مسلمانان مدینه و مکه، هر جایی که موج اسلام رفته است، مثل خورشیدی میدرخشد. همه برای او احترام قائل اند. خلفای زمان، برای او و برادرش احترام قائل اند و در مقابل او، تعظیم و تجلیل و تبجیل میکنند و نامش را به عظمت می‌آورند.^۱ جوان نمونه‌ی دوران و محترم پیش همه. اگر آن روز کسی میگفت که همین جوان، به دست همین مردم کشته خواهد شد، هیچ‌کس باور نمی‌کرد.

اباعبدالله علیه السلام بعد از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام (دوره‌ی غربت اهل بیت علیهم السلام)

دوره‌ی سوم، دوره‌ی بعد از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام است؛ یعنی دوره‌ی غربت اهل بیت علیهم السلام امام حسن و امام حسین علیهم السلام باز در مدینه‌اند.^۲ امام حسین علیه السلام بیست سال^۳ بعد از این مدت، به صورت امام معنوی همه‌ی مسلمانان، مفتی بزرگ همه‌ی مسلمانان، مورد احترام همه‌ی مسلمانان، محل ورود و تحصیل علم همه، محل تمسک و توسل همه‌ی کسانی که میخواهند به اهل بیت علیهم السلام اظهار ارادتی بکنند، در مدینه زندگی کرده است. شخصیت محبوب، بزرگ، شریف، نجیب، اصیل و عالم. او به معاویه نامه می‌نویسد؛ نامه‌ای که اگر هر کسی به هر حاکمی بنویسد، جزایش کشته شدن است. معاویه باعظمت تمام این نامه

متجلی است

۱. الطبقات الكبرى، خامسة، ۱، صص ۳۹۳-۳۹۵؛ شرح الأخبار، ج ۳، صص ۷۹-۸۰؛ الأمالی، طوسی، ص ۷۰۳؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۳۰، ص ۳۰۷؛ تذکرة الخواص، صص ۲۱۱-۲۱۲؛ شرح نهج البلاغة، ابن‌أبی‌الحدید، ج ۱۲، صص ۶۵-۶۶؛ بحار الأنوار، ج ۳۰، ص ۵۱.

۲. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۱۲۶؛ البداية و النهاية، ج ۸، ص ۱۹.

۳. دلائل الإمامة، ص ۱۷۷؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۰۱.

امام حسین علیه السلام در دوره‌ی سوم زندگی، همراه با امام حسن علیه السلام بیست سال امام معنوی و مفتی بزرگ جهان اسلام و مرجع علمی مسلمانان بود

هیبت امام حسین علیه السلام در نامه‌ی حضرت به معاویه

را میگیرد، میخواند، تحمّل میکند و چیزی نمیگوید.^۱

اگر در همان اوقات هم کسی میگفت که در آینده‌ی نزدیکی، این مرد محترم شریف عزیز نجیب، که مجسم‌کننده‌ی اسلام و قرآن در نظر هر بیننده است، ممکن است به دست همین امت قرآن و اسلام کشته شود، آن هم با آن وضع، هیچ کس تصوّر هم نمیکرد.

وقوع حادثه‌ی عاشورا در ناباوری

اما همین حادثه‌ی باورنکردنی، همین حادثه‌ی عجیب و حیرت‌انگیز، اتفاق افتاد. چه کسانی کردند؟ همانهایی که به خدمتش می‌آمدند و سلام و عرض اخلاص هم میکردند. این یعنی چه؟

معنایش این است که جامعه‌ی اسلامی در طول این پنجاه سال، از معنویت و حقیقت اسلام تهی شده است. ظاهرش اسلامی است، اما باطنش پوک شده است. خطر اینجاست. نمازها برقرار است، نماز جماعت برقرار است، مردم هم اسم‌شان مسلمان است و عده‌ای هم طرفدار اهل بیت‌اند! البته من به شما بگویم که در همه‌ی عالم اسلام، اهل بیت (علیهم‌السلام) را قبول داشتند؛ امروز هم قبول دارند و هیچ کس در آن تردید ندارد. حبّ اهل بیت (علیهم‌السلام) در همه‌ی عالم اسلام، عمومی است؛ الان هم همین‌طور است. الان هم هر جای دنیای اسلام بروید، اهل بیت (علیهم‌السلام) را دوست میدارند. آن مسجدی که منتسب به امام حسین (علیه‌السلام) است و مسجد دیگری که در قاهره منتسب به حضرت زینب (علیها‌السلام) است، ولوله‌ی زوّار و جمعیت است. مردم می‌روند قبر را زیارت میکنند، می‌وسند و توسّل می‌جویند.

حادثه‌ی عاشورا در دوره‌ی سوم نیز باورنکردنی است

حادثه‌ی باورنکردنی اتفاق افتاد

معنای شهادت امام (علیه‌السلام) این بود که جامعه‌ی اسلامی در طول پنجاه سال از معنویت و حقیقت تهی شده است

۱. أنساب الأشراف، ج ۳، صص ۱۵۳-۱۵۵؛ الإحتجاج، ج ۲، صص ۲۰-۲۲؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، صص ۲۱۲-۲۱۴.

همین یکی، دو سال قبل از این، کتابی جدید - نه قدیمی؛ چون در کتابهای قدیمی خیلی هست - برای من آوردند، که این کتاب درباره‌ی معنای اهل بیت علیهم السلام نوشته شده است. یکی از نویسندگان فعلی حجاز تحقیق کرده و در این کتاب اثبات میکند که اهل بیت علیهم السلام، یعنی علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام حالا ما شیعیان که این حرفها جزو جانمان است؛ اما آن برادر مسلمان غیر شیعه این را نوشته و نشر کرده است. این کتاب هم هست، من هم آن را دارم و لابد هزاران نسخه از آن چاپ شده و پخش گردیده است.

بنابراین، اهل بیت علیهم السلام محترمند؛ آن روز هم در نهایت احترام بودند؛ اما در عین حال وقتی جامعه تهی و پوک شد، این اتفاق می افتد.^۱

۱. در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران، ۱۳۷۷/۲/۱۸.

فصل دوم

پیش اصلی



پرسش اصلی در قضیه‌ی عاشورا

اولین عبرتی که در قضیه‌ی عاشورا ما را به خود متوجّه میکند، این است که بینیم چه شد که پنجاه سال بعد از درگذشت پیغمبر ﷺ، جامعه‌ی اسلامی به آن حدّی رسید که کسی مثل امام حسین ﷺ ناچار شد برای نجات جامعه‌ی اسلامی، چنین فداکاری‌یی بکند؟ این فداکاری حسین بن علی ﷺ یک وقت بعد از هزار سال از صدر اسلام است، یک وقت در قلب کشورها و ملت‌های مخالف و معاند با اسلام است؛ این یک حرفی است؛ اما حسین بن علی ﷺ در مرکز اسلام، در مدینه و مکه - مرکز وحی نبوی - وضعیتی دید که هرچه نگاه کرد، چاره‌ای جز فداکاری نداشت؛ آن هم چنین فداکاری خونین با عظمتی. مگر چه وضعی بود که حسین بن علی ﷺ احساس کرد که اسلام فقط با فداکاری او زنده خواهد ماند، و الاّ از دست رفته است؟ عبرت اینجاست. روزگاری رهبر و پیغمبر جامعه‌ی اسلامی، از همان مکه و مدینه پرچم‌ها را می‌بست، به دست مسلمانها میداد و آنها تا اقصا نقاط جزیره‌العرب

چرا جامعه‌ی اسلامی پنجاه سال پس از پیامبر ﷺ به جایی رسید که امام حسین ﷺ ناچار شد برای نجات آن، فداکاری کند؟

و تامل‌های شام می‌رفتند؛ امپراتوری روم را تهدید می‌کردند، آنها از مقابلشان می‌گریختند و لشکریان اسلام پیروز مندانه بر می‌گشتند؛ که در این خصوص میتوان به ماجرای «تبوک»^۱ اشاره کرد.

روزگاری در مسجد و معبر جامعه‌ی اسلامی، صوت و تلاوت قرآن بلند بود و پیغمبر ﷺ با آن لحن و آن نفس، آیات خدا را بر مردم می‌خواند و مردم را موعظه می‌کرد و آنها را در جاده‌ی هدایت با سرعت پیش میبرد. ولی چه شد که همین جامعه، همین کشور و همین شهرها، کارشان به جایی رسید و آنقدر از اسلام دور شدند که کسی مثل یزید بر آنها حکومت می‌کرد؟ وضعی پیش آمد که کسی مثل حسین بن علی علیه السلام دید که چاره‌ای جز این فداکاری عظیم ندارد. این فداکاری، در تاریخ بی‌نظیر است. چه شد که به چنین مرحله‌ای رسیدند؟ این آن عبرت است. ما باید این را امروز مورد توجه دقیق قرار دهیم. ما امروز یک جامعه‌ی اسلامی هستیم. باید ببینیم آن جامعه‌ی اسلامی چه آفتی پیدا کرد که کارش به یزید رسید؟

جامعه‌ی اسلامی زمان پیامبر ﷺ با سرعت در جاده‌ی هدایت پیش می‌رفت

چه شد که بیست سال بعد از شهادت امیر المؤمنین علیه السلام در همان شهری که او حکومت می‌کرد، سرهای پسرانش را بر نیزه کردند و در آن شهر گرداندند؟!^۲ کوفه یک نقطه‌ی بیگانه از دین نبود. کوفه همان جایی بود که امیر المؤمنین علیه السلام در بازارهای آن راه می‌رفت، تازیانه بر دوش می‌انداخت، مردم را امر به معروف و نهی از منکر می‌کرد؛^۳ فریاد تلاوت قرآن در «أناء اللیل و اطراف التهار» از

چرا و چگونه کوفه، شهر حکومت امیر المؤمنین علیه السلام میدان اسارت فرزندان او شد؟»

۱. المغازی، ج ۳، ص ۹۸۹؛ الإرشاد، ج ۱، ص ۱۵۴؛ بحار الأنوار، ج ۲۱، ص ۱۵۸.

۲. الفتوح، ترجمه‌ی متن، ص ۹۱۴.

۳. الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۲۰؛ الکافی، ج ۵، ص ۱۵۱؛ بحار الأنوار، ج ۴۱، صص ۱۰۴-۱۰۵.

آن مسجد و آن تشکیلات بلند بود. این همان شهر بود که پس از گذشت سالهایی نه چندان طولانی، در بازارش دختران و حرم امیرالمؤمنین (علیه السلام) را با اسارت میگرداندند.^۱

عاملی که جامعه‌ی نبوی را تا قتل امام حسین (علیه السلام) سقوط میدهد، میتواند انقلاب ما را هم دچار سقوط کند

در ظرف بیست سال چه شد که به آنجا رسیدند؟ اگر بیماری‌یی وجود دارد که میتواند جامعه‌ای را که در رأسش کسانی مثل پیغمبر اسلام و امیرالمؤمنین (علیه السلام) بوده‌اند، در ظرف چند ده سال به آن وضعیّت برساند، این بیماری، بیماری خطرناکی است و ما هم باید از آن بترسیم.

امام بزرگوار ما اگر خود را شاگردی از شاگردان پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) محسوب میکرد، سرِ فخر به آسمان میسود. امام افتخارش به این بود که بتواند احکام پیغمبر (صلی الله علیه و آله) را درک، عمل و تبلیغ کند. امام ما کجا، پیغمبر (صلی الله علیه و آله) کجا؟ آن جامعه را پیغمبر (صلی الله علیه و آله) ساخته بود و بعد از چند سال به آن وضع دچار شد. این جامعه‌ی ما خیلی باید مواظب باشد که به آن بیماری دچار نشود.

باید علت ارتجاع جامعه پس از پنجاه سال از صدر اسلام را شناخت و از تکرار آن پیش‌گیری کرد

عبرت اینجاست. ما باید آن بیماری را بشناسیم، آن را یک خطر بزرگ بدانیم و از آن اجتناب کنیم.^۲

عبرت اینجاست که چه‌کار کنیم جامعه آن‌گونه نشود. ما باید بفهمیم که آنجا چه شد که جامعه به اینجا رسید.^۳

۱. الفتوح، ج ۵، ص ۱۲۰؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۲، ص ۴۵؛ بحار الأنوار ج ۴۵، ص ۱۰۸.

۲. در دیدار فرماندهان گردانها، گروهانها و دسته‌های عاشورای نیروهای مقاومت بسیج سراسر کشور، در سالروز شهادت امام سجاد (علیه السلام)، ۱۳۷۱/۴/۲۲.

۳. در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران، ۱۳۷۷/۱۲/۸.

برخی از عبرت‌های

عاشورا عبارتند از این‌که:

۱. چرا امام حسین (علیه السلام) پس

از نیم قرن با وضع فجیع به

شهادت رسید؟

۲. چه شد دختران

پیامبر (صلی الله علیه و آله) را اسیر کردند و

در شهرها گرداندند؟

عبرت، آن است که انسان نگاه کند و ببیند چطور شد

حسین بن علی (علیه السلام) همان کودکی که جلو چشم مردم، آن همه

مورد تجلیل پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بود و پیغمبر درباره‌ی او فرموده بود: «سَيِّدُ

شَبَابِ أَهْلِ الْحَنَّةِ»؛ سرور جوانان بهشت، بعد از گذشت نیم قرن

از زمان پیغمبر (صلی الله علیه و آله) با آن وضع فجیع کشته شد؟! چطور شد که

این امت، حسین بن علی (علیه السلام) را جلو چشم کسانی از همان نسلی

که دیده بودند که او بر دوش پیغمبر (صلی الله علیه و آله) سوار میشد^۳ و این حرفها

را از زبان پیغمبر (صلی الله علیه و آله) درباره‌ی او شنیده بودند، با آن وضع فجیع

کشتند؟!

این، عبرت است. مگر شوخی بود که دختران پیغمبر را مثل

دختران سرزمینهای فتح شده‌ی غیر اسلامی، بیاورند جلو چشم

مردم کوچه و بازار بگرداندند^۴ و به کسی مثل زینب (علیها السلام) اهانت

کنند؟! چطور شد که کار به اینجا رسید؟ این همان عبرت است

و از درس بالاتر است. این نگاه به اعماق و ریزه‌کاری‌های تاریخ

و حوادث است.^۵

عبرت، نگاه به اعماق و

ریزه‌کاری‌های تاریخ و

حوادث است

جا دارد ملت اسلام فکر کند که چرا پنجاه سال بعد از وفات

۱. الکامل، عبدالله بن عدی، ج ۲، ص ۱۱۹؛ الأملی، صدوق، ص ۱۷۷؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۲۹۸.

۲. الأخبار الطوال، ص ۲۵۹.

۳. شرح الأخبار، ج ۲، ص ۳۷۴؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۱۳، صص ۲۲۸-۲۲۹؛ بحار الأنوار، ج ۳۷، صص ۶۰-۶۱.

۴. الفتوح، ج ۵، صص ۱۲۰ و ۱۲۷؛ اللهوف، صص ۸۴-۸۵؛ بحار الأنوار ج ۴۵، صص ۱۰۷-۱۰۸.

۵. در دیدار فرماندهان و اعضای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به مناسبت روز پاسدار، ۱۳۷۳/۱۰/۱۵.

عبرت حادثه‌ی عاشورا
در این است که چرا پنجاه
سال پس از پیامبر ﷺ، مردم
مسلمان امام حسین (علیه السلام) را
به وضعی فجیع به شهادت
رساندند؟»

پیغمبر ﷺ^۱ کار کشور اسلامی به جایی رسید که مردم مسلمان
- از وزیرشان، امیرشان، سردارشان، عالم‌شان، قاضی‌شان،
قاری‌شان و اجامر و اوباش‌شان - در کوفه و کربلا جمع شدند
و جگرگوشه‌ی پیغمبر را با آن وضع فجیع به خاک و خون
کشیدند؟! خوب؛ انسان باید به فکر فرو رود که چرا چنین شد؟
این قضیه را بنده دو سه سال پیش، در یکی دو سخنرانی، با عنوان
«عبرت‌های عاشورا» مطرح کردم. البته «درسه‌های عاشورا» - مثل
درس شجاعت و غیره - جد است. از درسه‌های عاشورا مهمتر،
عبرت‌های عاشورا است. این را من قبلاً گفته‌ام. کار به جایی برسد
که جلو چشم مردم، حرم پیغمبر را به کوچه و بازار بیاورند و به
آنها تهمت «خارجی» بزنند!^۲

خارجی به معنی خروج
کننده بر امام عادل است و
دشمنان به حرم پیامبر ﷺ
تهمت خارجی بودن زدند

«خارجی» معنایش این نیست که اینها از کشور خارج آمده‌اند. آن
زمان، اصطلاح خارجی به معنای امروز به کار نمی‌رفت. خارجی
یعنی جزو خوارج؛ یعنی خروج کننده. در اسلام، فرهنگی است
معنی به اینکه اگر کسی علیه امام عادل خروج و قیام کند، مورد لعن
خدا و رسول و مؤمنین و نیروهای مؤمنین قرار می‌گیرد. پس خارجی
یعنی کسی که علیه امام عادل خروج می‌کند؛ لذا همه‌ی مردم مسلمان
آن روز از خارجه‌ها، یعنی خروج کننده‌ها، بدشان می‌آمد.

در اسلام کسی که علیه امام عادل، خروج و قیام کند، خودش هدر
است.^۳ اسلامی که اینقدر به خون مردم اهمّیت می‌دهد، در اینجا،

۱. الأخبار الطوال، ص ۲۵۹.

۲. بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۱۴.

۳. المصنف، ابن ابی شیبّه الکوفی، ج ۸، صص ۷۳۷-۷۳۸؛ النهایة، صص ۲۹۶-۲۹۷؛

بحار الأنوار، ج ۹۷، ص ۲۲.

چنین برخوردی دارد. به هنگام قیام امام حسین (علیه السلام) کسانی بودند که پسر پیغمبر، پسر فاطمه‌ی زهرا و پسر امیرالمؤمنین را به عنوان خروج کننده بر امام عادل معرفی کردند! امام عادل کیست؟ یزیدبن معاویه؟!

آن عده در معرفی امام حسین (علیه السلام) به عنوان خروج کننده، موفق شدند. خوب؛ دستگاه حکومت ظالم، هرچه دلش میخواست میگوید؛ مردم چرا باید باور کنند؟! مردم چرا ساکت بمانند؟! آنچه بنده را دچار دغدغه میکند، همین جای قضیه است؛ میگویم چه شد که کار به اینجا رسید؟! چه شد که امت اسلامی که آنقدر نسبت به جزئیات احکام اسلامی و آیات قرآنش دقت داشت، در چنین قضیه‌ی واضحه‌ی، به این صورت دچار غفلت و سهل‌انگاری شد که ناگهان فاجعه‌ای به آن عظمت رخ داد؟! رخدادهایی چنین، انسان را نگران میکند. مگر ما از جامعه‌ی زمان پیغمبر و امیرالمؤمنین (علیه السلام) قرص‌تر و محکم‌تریم؟! چه کنیم که آن‌گونه نشود؟^۲

در جامعه‌ی اسلامی امروز نیز امکان وقوع حادثه‌ی تلخی چون عاشورا وجود دارد؛ باید برای پیش‌گیری از آن چاره‌ای اندیشید

چه شد که در این پنجاه سال، جامعه‌ی اسلامی از آن حالت به این حالت برگشت؟ این اصل قضیه است، که متن تاریخ را هم بایستی در اینجا نگاه کرد.^۳

پرشش اصلی این است که چگونه جامعه‌ی اسلامی در پنجاه سال به قهقرافت؟

چطور شد جامعه‌ی اسلامی به محوریت پیامبر عظیم‌الشان، آن عشق مردم به او، آن ایمان عمیق مردم به او، آن جامعه‌ی سرتاپا

از عبرت‌های عاشورا این است که چرا جامعه‌ی نبوی

۱. الطبقات الکبری، خامسه، صص ۴۴۴-۴۴۵؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۲، ص ۱۸؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۹.
 ۲. در جمع فرماندهان لشکر ۲۷ محمد رسول الله (صلی الله علیه و آله) ۱۳۷۵/۳/۲۰.
 ۳. در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران، ۱۳۷۷/۲/۱۸.

پس از پنجاه سال، فرزند پیامبر (صلی الله علیه و آله) را با فجیع‌ترین وضع به شهادت رساند؟

حماسه و شور دینی و آن احکامی که بعداً مقداری درباره‌ی آن عرض خواهیم کرد؛ همین جامعه‌ی ساخته و پرداخته، همان مردم، حتی بعضی از همان کسانی که دوره‌های نزدیک به پیامبر ﷺ را دیده بودند، بعد از پنجاه سال کارشان به آنجا رسید که جمع شدند، فرزند همین پیامبر ﷺ را با فجیع‌ترین وضعی کشتند؟! انحراف، عقب‌گرد، برگشتن به پشت سر؛ از این بیشتر چه میشود؟!

حضرت زینب علیها السلام محور
خطبه‌ی خود در بازار کوفه
را از تجاع جامعه‌ی اسلامی

زینب کبری علیها السلام در بازار کوفه، آن خطبه‌ی عظیم را اساساً بر همین محور ایراد کرد:
«يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ يَا أَهْلَ الْحِثْلِ وَالْغَدْرِ أَتَبْكُونَ»؛

قرار داد

مردم کوفه وقتی که سر مبارک امام حسین علیه السلام را بر روی نیزه مشاهده کردند و دختر علی علیه السلام را اسیر دیدند و فاجعه را از نزدیک لمس کردند، بنا به ضجه و گریه کردند. فرمود: «أَتَبْكُونَ»؛ گریه میکنید؟!

«فَلَارِقَاتِ الدَّمْعَةِ وَ لَاهِدَاتِ الرِّئَةِ»؛

گریه‌تان تمامی نداشته باشد.

بعد فرمود:

«إِنَّمَا مَثَلُكُمْ كَمَثَلِ آلِي نَعَصْتِ عَزْهًا مِنْ بَعْدِ قُوَّةِ أَنْكَائَاتِ تَخْذُونَ
أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ»^۱

این همان برگشت است؛ برگشت به قهقرا و عقب‌گرد. شما مثل زنی هستید که پشمها یا پنبه‌ها را با مغزل نخ میکند؛ بعد از آنکه

۱. «ای اهل کوفه، ای اهل خدعه و بی‌وفایی! آیا گریه میکنید؟!... جز این نیست که شما نظیر آن زنی هستید که رشته‌ی خود را پس از اینکه آن را میتابد و محکم مینماید، پاره پاره میکند و باز مینماید. سوگندهای شما در میان شما مکر و فریب است.» اللهوف، صص ۸۶-۸۷؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۰۹. با کمی اختلاف: الفتوح، ج ۵، ص ۱۲۱.

این نخها آماده شد، دوباره شروع میکند نخها را از نو باز کردن و پنبه نمودن! شما در حقیقت نخهای رشته‌ی خود را پنبه کردید. این همان برگشت است. این عبرت است. هر جامعه‌ی اسلامی در معرض همین خطر هست.

اهمیت مضاعف عبرت‌های عاشورا برای انقلاب اسلامی

امام خمینی عزیز بزرگ ما، افتخار بزرگش این بود که یک امت بتواند عامل به سخن آن پیامبر ﷺ باشد. شخصیت انسانهای غیر پیامبر و غیر معصوم، مگر با آن شخصیت عظیم قابل مقایسه است؟ او، آن جامعه را به وجود آورد و آن سرانجام، دنبالش آمد. آیا هر جامعه‌ی اسلامی، همین عاقبت را دارد؟ اگر عبرت بگیرند، نه؛ اگر عبرت نگیرند، بله. عبرت‌های عاشورا اینجاست.^۱

اگر جامعه‌ی اسلامی از عاشورا عبرت نگیرد، به عاقبت جامعه‌ی اسلامی در زمان امام حسین علیه السلام مبتلا خواهد شد

شما جامعه‌ی ما را با آن جامعه مقایسه کنید، تا تفاوت آن دو را دریابید. ما در اینجا و در رأس جامعه، امام عظیم‌القدر را داشتیم که بلاشک از انسانهای زمان ما بزرگتر و برجسته‌تر بود؛ اما امام ما کجا، پیامبر کجا؟ یک چنین نیروی عظیمی به وسیله‌ی پیامبر ﷺ در آن جامعه پراکنده شد که بعد از وفات آن بزرگوار، تا ده‌ها سال ضرب دست پیامبر ﷺ جامعه را پیش میبرد. شما خیال نکنید این فتوحاتی که انجام گرفت، از نفس رسول‌الله ﷺ منقطع بود؛ این ضرب دست آن بزرگوار بود که جامعه‌ی اسلامی را پیش میبرد و پیش بُرد. بنابراین، پیامبر اکرم ﷺ در فتوحات آن جامعه و جامعه‌ی ما حضور داشت و دارد، تا وضع به اینجا

تفاوت‌های جامعه‌ی کنونی ما و جامعه‌ی صدر اسلام، اهمیت عبرت‌گیری از عاشورا را دوچندان میکند

۱. در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران، ۱۳۷۷/۲/۱۸.

رسید.^۱

فوریت پیام عبرت‌های عاشورا نسبت به پیامهای دیگر آن

به نظر من این پیام عاشورا، از درسها و پیامهای دیگر عاشورا برای ما امروز فوری‌تر است. ما باید بفهمیم چه بلایی بر سر آن جامعه آمد که حسین بن علی علیه السلام آقازاده‌ی اوّل دنیای اسلام و پسر خلیفه‌ی مسلمین، پسر علی بن ابی طالب علیه السلام در همان شهری که پدر بزرگوارش بر مسند خلافت می‌نشست، سر بریده‌اش گردانده شد^۲ و آب از آب تکان نخورد! از همان شهر آدمهایی به کربلا آمدند،^۳ او و اصحاب او را بلب تشنه به شهادت رسانند^۴ و حرم امیرالمؤمنین علیه السلام را به اسارت گرفتند!^۵

-
۱. در جمع فرماندهان، مسؤولان و پرسنل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و نیروی انتظامی و جمعی از جانبازان انقلاب اسلامی به مناسبت روز پاسدار، ۱۳۷۴/۱۰/۵.
 ۲. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۵۱؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۱۱۷؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۱۹.
 ۳. أنساب الأشراف، ج ۳، صص ۱۷۸-۱۷۹؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۸۴؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۳۱۹.
 ۴. التقات، ج ۲، ص ۳۰۹؛ کامل الزیارات، صص ۲۸۸-۲۸۹؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، صص ۳۱۵-۳۱۸.
 ۵. الأخیار الطوال، ص ۲۵۹؛ إعلام الوری، ج ۱، ص ۴۷۰؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۰۷.
 ۶. در دیدار فرماندهان گردانها، گروهانها و دسته‌های عاشورای نیروهای مقاومت بسیج سراسر کشور در سالروز شهادت امام سجاد، ۱۳۷۱/۴/۲۲.

مضمون

علل حادثہ عاصورا



دور شدن از ذکر خدا و پیروی از شهوات

عوامل اصلی انحراف عمومی از دیدگاه قرآن

حرف در این زمینه زیاد است. من یک آیه از قرآن را در پاسخ به این سؤال مطرح میکنم. قرآن جواب ما را داده است. قرآن آن درد را به مسلمین معرفی میکند. آن آیه این است که میفرماید:

«فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ

عَذَابًا». ^۱ دو عامل، عامل اصلی این گمراهی و انحراف عمومی است: یکی دور شدن از ذکر خدا - که مظهر آن، نماز است - فراموش کردن خدا و معنویت؛ حساب معنویت را از زندگی جدا کردن، و توجه و ذکر و دعا و توسل و طلب از خدای متعال و توکل به خدا و محاسبات خدایی را از زندگی کنار گذاشتن.

دوم، «وَ اتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ»؛ دنبال شهوترانی‌ها رفتن، دنبال هوسها رفتن، و در یک جمله: دنیاطلبی. به فکر جمع‌آوری ثروت،

۱. «اما پس از آنان، فرزندان ناشایسته‌ای روی کار آمدند که نماز را تباه کردند، و از شهوات پیروی نمودند و بزودی (مجازات) گمراهی خود را خواهند دید.» مریم، ۵۹.

دنیاطلبی به معنی جمع‌آوری مال و التذاذ به شهوات، اصل پنداشتن دنیا و فراموشی آرمانهاست

جمع‌آوری مال و التذاذ به شهوات دنیا افتادن؛ اینها را اصل دانستن و آرمانها را فراموش کردن. این، درد اساسی و بزرگ است. ماهم ممکن است به این درد دچار شویم. اگر در جامعه‌ی اسلامی، آن حالت آرمان‌خواهی از بین برود یا ضعیف شود؛ هر کس به فکر این باشد که کلاهش را از مهرکه در ببرد و از دیگران در دنیا عقب نیفتد؛ اینکه «دیگری جمع کرده است، ماهم برویم جمع کنیم و خلاصه خود و مصالح خود را بر مصالح جامعه ترجیح دهیم»، معلوم است که به این درد دچار خواهیم شد.

پرداختن به دنیا و شهوات؛ ویران‌کننده‌ی کاخ آرمانی انقلاب

و اسلام

پرداختن به دنیا و شهوات؛ پرداختن به مال و مال اندوزی؛ پرداختن به خود بیش از پرداختن و اندیشیدن به جمع و هدف و خدا و دین خدا؛ دچار شدن به فساد اخلاقی - اعم از فسادهای مالی، جنسی، اداری و اختلافات داخلی که این هم یک نوع فساد بسیار خطرناک است - و جاه‌طلبی‌های غلط و نامشروع، آن‌چنان که در دنیای غرب مطرح است؛ عواملی هستند که کاخ آرمانی انقلاب و اسلام و هر حقیقتی را ویران میکنند و این یعنی همان رجعت و برگشت، که دشمن منتظر آن است.

نظام اسلامی؛ محتاج آرمانها و همت‌های بلند

نظام اسلامی با ایمانها، با همت‌های بلند، با مطرح شدن آرمانها و با اهمّیت دادن و زنده نگه‌داشتن شعارها به وجود می‌آید و حفظ میشود و پیش میرود. شعارها را کمرنگ کردن، اصول اسلام و انقلاب را مورد بی‌اعتنایی قرار دادن و همه چیز را با محاسبات

دنیاطلبی، درد بزرگ و اساسی جامعه‌ی اسلامی است

پرداختن به دنیا و شهوات، پرداختن به خود بیش از پرداختن به جمع، هدف، خدا و دین خدا، همان ارتجاع است

برپایی نظام اسلامی در گرو ایمان، همت‌های بلند، آرمان‌گرایی و زنده نگه‌داشتن شعارهاست

مادّی مطرح کردن و فهمیدن، جامعه را به آنجا خواهد برد که به چنان وضعی برسد. آنها به آن وضع دچار شدند.

جامعه‌ی نبوی؛ جامعه‌ای ارزشی

روزگاری برای مسلمین پیشرفت اسلام مطرح بود، رضای خدا مطرح بود، تعلیم دین و معارف اسلامی مطرح بود، آشنایی با قرآن و معارف قرآن مطرح بود؛ دستگاه حکومت، دستگاه اداری کشور، دستگاه زهد و تقوا و بی‌اعتنایی به زخارف دنیا و شهوات شخصی بود و نتیجه‌اش آن حرکت عظیمی شد که مردم به سمت خدا کردند. در چنان وضعیتی، شخصیتی مثل علی بن ابی طالب علیه السلام خلیفه شد؛ کسی مثل حسین بن علی علیه السلام شخصیت برجسته شد. معیارها در اینها، بیش از همه هست. وقتی معیار خدا باشد، تقوا باشد، بی‌اعتنایی به دنیا باشد، مجاهدت در راه خدا باشد، آدمهایی که این معیارها را دارند، در صحنه‌ی عمل می‌آیند و سررشته‌ی کارها را به دست میگیرند و جامعه، جامعه‌ی اسلامی میشود.

نتیجه‌ی عدول جامعه‌ی صدر اسلام از ارزشهای الهی

اما وقتی که معیارهای خدایی عوض شود، هر کس که دنیاطلب‌تر است، هر کس که شهوتران‌تر است، هر کس که برای به دست آوردن منافع شخصی زرنگ‌تر است، هر کس که با صدق و راستی بیگانه‌تر است، بر سر کار می‌آید؛ آن وقت نتیجه این میشود که امثال عمر بن سعد^۱ و شمر^۲ و عبیدالله بن زیاد^۳ به ریاست میرسند و کسی

۱. أنساب الأشراف، ج ۵، ص ۱۳۶؛ تاریخ الطبری، ج ۴، صص ۲۹۲-۲۹۳.

۲. أنساب الأشراف، ج ۳، صص ۱۸۲-۱۸۳؛ تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۲۱؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۹۵؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۴.

۳. تاج الموالید، ص ۳۰؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۳۷، ص ۴۳۸؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۳۷.

در جامعه‌ی اسلامی زمان پیامبر صلی الله علیه و آله در بین مردم و در دستگاه حکومت، معیارهای الهی حاکم بود نتیجه‌ی حاکمیت معیارهای الهی، حرکت مردم به سوی خدا و حضور صالحان در رأس جامعه‌ی اسلامی است

نتیجه‌ی تبدیل معیارهای الهی به معیارهای مادّی در جامعه‌ی اسلامی، شهادت حسین بن علی علیه السلام بود

مثل حسین بن علی (علیه السلام) به مذبیح می‌رود و در کربلا به شهادت می‌رسد! این یک حساب دو دو تا چهار تا است.

ضرورت مقابله با تغییر معیارهای الهی در جامعه

باید کسانی که دلسوزند، نگذارند معیارهای الهی در جامعه عوض شود. اگر معیار تقوا در جامعه عوض شد، معلوم است که انسان با تقوایی مثل حسین بن علی (علیه السلام) باید خودش ریخته شود. اگر زرنگی و دست و پاداری در کار دنیا و پشت‌هم‌اندازی و دروغ‌گویی و بی‌اعتنایی به ارزشهای اسلامی ملاک قرار گرفت، معلوم است که کسی مثل یزید باید در رأس کار قرار گیرد و کسی مثل عبیدالله، شخص اول کشور عراق شود.^۱

تغییر معیارهای باطل؛ هنر اسلام و انقلاب اسلامی

همه کار اسلام این بود که این معیارهای باطل را عوض کند. همه کار انقلاب ما هم این بود که در مقابل معیارهای باطل و غلط مادی جهانی بایستند و آنها را عوض کند.

انقلاب اسلامی، یعنی زنده کردن دوباره‌ی اسلام؛ زنده کردن «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُمْ».^۲ این انقلاب آمد تا این بساط جهانی را، این ترتیب غلط جهانی را بشکند و ترتیب جدیدی درست کند.

نتیجه‌ی حاکمیت معیارهای باطل در جامعه

اگر آن ترتیب مادی جهانی باشد، معلوم است که شهوترانه‌های فاسد رو سیاه و گمراهی مثل محمدرضا باید در رأس کار باشند و انسان با فضیلت منوری مثل امام باید در زندان یا در تبعید باشد! در چنان وضعیتی، جای امام در جامعه نیست. وقتی زور حاکم

۱. همان.

۲. «گرامی‌ترین شما نزد خداوند، باتقواترین شماست.» حجرات، ۱۳.

پاسداشت معیارهای الهی و جلوگیری از تغییر آنها در جامعه، امری ضروری است

است، وقتی فساد حاکم است، وقتی دروغ حاکم است و وقتی بی‌فضیلتی حاکم است؛ کسی که دارای فضیلت است، دارای صدق است، دارای نور است، دارای عرفان است و دارای توجّه به خداست، جایش در زندانها یا در مقتل و مذبح یا در گودال قتلگاه‌هاست.

نتیجه‌ی حاکمیت ارزشهای الهی در جامعه

وقتی مثل امامی بر سر کار آمد، یعنی ورق برگشت؛ یعنی شهوترانی و دنیاطلبی به انزوا رفت، وابستگی و فساد به انزوا رفت، تقوا بالای کار آمد، زهد روی کار آمد، صفا و نورانیت آمد، جهاد آمد، دلسوزی برای انسانها آمد، رحم و مروت و برادری و ایثار و از خودگذشتگی آمد. امام که بر سر کار می‌آید، یعنی این خصلتها می‌آید؛ یعنی این فضیلتها می‌آید؛ یعنی این ارزشها مطرح میشود.

ضرورت حفاظت از حاکمیت ارزشهای الهی

اگر این ارزشها را نگه داشتید، نظام امامت باقی میماند. آن وقت امثال حسین بن علی علیه السلام دیگر به مذبح برده نمیشوند. اما اگر اینها را از دست دادیم، چه؟ اگر روحیه‌ی بسیجی را از دست دادیم، چه؟ اگر به جای توجّه به تکلیف و وظیفه و آرمان الهی، به فکر تجملات شخصی خودمان افتادیم، چه؟ اگر جوان بسیجی را، جوان مؤمن را، جوان بااخلاص را - که هیچ چیز نمیخواهد جز اینکه میدانی باشد که در راه خدا مجاهدت کند - در انزوا انداختیم و آن آدم پرروی افزون‌خواه پُر تَوَقُّعِ بی‌صفای بی‌معنویت را مسلط کردیم، چه؟ آن وقت همه چیز دگرگون خواهد شد.

به مذبح رفتن فرزند رسول
خدا صلی الله علیه و آله حاصل انزوای
ارزشها و معیارهای الهی
بود؛ و این عبرت مهمّی از
عاشورا است

اگر در صدر اسلام فاصله بین رحلت نبی اکرم ﷺ و شهادت جگرگوشه‌اش پنجاه سال شد،^۱ در روزگار ما ممکن است این فاصله خیلی کوتاه‌تر شود و زودتر از این حرفها، فضیلتها و صاحبان فضایل ما به مذبح بروند. باید نگذاریم. باید در مقابل انحرافی که ممکن است دشمن بر ما تحمیل کند، بایستیم.

معنای عبرت‌گیری از عاشورا

پس عبرت‌گیری از عاشورا این است که نگذاریم روح انقلاب در جامعه منزوی و فرزند انقلاب گوشه‌گیر شود.

تفاوت سازندگی و دنیاطلبی

سازندگی، کاری بود که علی بن ابی طالب علیه السلام داشت؛ با دست خود نخلستان آباد میکرد، زمین احیا میکرد، درخت میکاشت، چاه میکند و آبیاری میکرد.^۲ این، سازندگی است. دنیاطلبی و مادّی‌طلبی، کاری است که عبیدالله بن زیاد و یزید میکردند. آنها چه وقت چیزی را به وجود می‌آوردند و می‌ساختند؟ آنها فانی میکردند، آنها می‌خوردند، آنها تجملات را زیاد میکردند. این دو را با هم اشتباه نباید کرد.^۳

سازندگی در برابر
دنیاطلبی و مادّی‌گرایی
است

آگاهی دشمن از آسیب‌پذیری انسان در برابر زخارف دنیا

دشمن و نهادهای دشمن، بر اثر تجربه فهمیده‌اند که انسان،

۱. الأخبار الطوال، ص ۲۵۹.

۲. تاریخ المدینة، ج ۱، صص ۲۱۹-۲۲۵؛ مناقب الإمام امیرالمؤمنین، ج ۲، صص ۸۱-۸۳؛ الکافی ج ۵، صص ۷۴-۷۵؛ تهذیب الأحکام، ج ۹، صص ۱۴۸-۱۴۹؛ شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، ج ۱، صص ۲۲ و ج ۱۵، ص ۱۴۷؛ کشف الیقین، ص ۱۰۶؛ عدة الداعی، ص ۱۰۱؛ بحار الأنوار، ج ۴۱، صص ۳۱-۳۲.

۳. در دیدار فرماندهان گردانها، گروهانها و دسته‌های عاشورای نیروهای مقاومت بسیج سراسر کشور در سالروز شهادت امام سجاد علیه السلام، ۱۳۷۱/۴/۲۲.

آسیب‌پذیر است. می‌گویند: «هر انسانی، قابل فاسد شدن است. هر کس باشد، میتوان فاسدش کرد.»

تقوا؛ مانع فساد و اثرگذار در دنیا و آخرت

البته راست می‌گویند؛ با یک استثنا: «إِلَّا الْمُتَّقِينَ»^۱. متقین را نمیتوان فاسد کرد. آنها این را؛ یعنی معنای تقوا را دیگر نمی‌فهمند. بله؛ انسانها را میتوان فاسد کرد و میتوان زیباییهای دنیا را از طرق نامشروع در جلو چشم آنها به رژه در آورد و دلهایشان را بُرد؛ طوری که همه‌ی ارزشها را دور بریزند و در مقابل جلوه‌های مادی قربانی کنند. اما اگر تقوا نباشد: «إِلَّا الْمُتَّقِينَ». تقوا در قیامت هم اثر میکند، در دنیا هم اثر میکند، در سیاست هم اثر میکند، در حفظ نظام هم اثر میکند، در جنگ هم اثر میکند.^۲

رواج دنیاطلبی و فساد؛ از عوامل اصلی حادثه‌ی کربلا

یکی از مسائلی که عامل اصلی چنین قضیه‌ای شد، این بود که رواج دنیاطلبی و فساد و فحشا، غیرت دینی و حساسیت مسئولیت‌ایمانی را گرفت. اینکه ماروی مسئله‌ی فساد و فحشا و مبارزه و نهی از منکر و این چیزها تکیه می‌کنیم، یک علت عمده‌اش این است که جامعه را تخدیر میکند.

تبدیل اولین پایگاه تشکیل حکومت اسلامی به مرکز فساد
همان مدینه‌ای که اولین پایگاه تشکیل حکومت اسلامی بود، بعد از اندک مدتی به مرکز بهترین موسیقی دانان و آوازخوانان و معروف‌ترین رقاصان تبدیل شد؛^۳ تا جایی که وقتی در دربار

۱. زخرف، ۶۷.
۲. در دیدار فرماندهان و اعضای سپاه پاسداران، به مناسبت روز پاسدار، ۱۳۷۳/۱۰/۱۵.
۳. العقد الفرید، ج ۷، ص ۲۹؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۷.

رواج دنیاطلبی، فساد و فحشا، از عوامل پدیدآورنده‌ی حادثه‌ی عاشورا بود
فساد، فحشا و دنیاطلبی، غیرت دینی را از بین می‌برند
نیم قرن پس از پیامبر ﷺ
چهره‌ی جامعه‌ی اسلامی به این شکل در می‌آید:

شام میخواستند بهترین مغنیان را خبر کنند، از مدینه آواز خوان و نوازنده می‌آوردند!

این جسارت، پس از صد یا دویست سال بعد انجام نگرفت؛ بلکه در همان حول و حوش شهادت جگرگوشه‌ی فاطمه‌ی زهرا علیها السلام و نور چشم پیامبر صلی الله علیه و آله و حتی قبل از آن، در زمان معاویه اتفاق افتاد! بنابراین، مدینه مرکز فساد و فحشا شد و آقازاده‌ها و بزرگ‌زاده‌ها^۲ و حتی بعضی از جوانان وابسته به بیت بنی‌هاشم نیز دچار فساد و فحشا شدند!

فراگیری فساد در نقاط مختلف جامعه‌ی صدر اسلام

بزرگان حکومت فاسد هم میدانستند چه کار بکنند و انگشت روی چه چیزی بگذارند و چه چیزی را ترویج کنند. این بلیه، مخصوص مدینه هم نبود؛ جاهای دیگر هم به این گونه فسادها مبتلا شدند.

اهمیت تمسک به دین و تقوا و معنویت

تمسک به دین و تقوا و معنویت و اهمیت پرهیزکاری و پاکدامنی، اینجامعلوم میشود.

ضرورت تقوا و پرهیز از فساد برای حفظ انقلاب اسلامی

این همه سفارش و تأکید میکنیم که مواظب سیل گنداب فساد باشید، به همین خاطر است. باید مواظب موج فساد بود. امروز،

۱. مدینه‌النبی، مرکز موسیقی‌دانان و آوازخوانان میشود؛

۲. بهترین مغنیان از مدینه به دربار شام اعزام میگرددند؛

۳. فساد در جامعه‌ی اسلامی فراگیر میشود؛

۴. آقازاده‌ها و بزرگ‌زاده‌ها دچار فساد میگردند

حاکمان فاسد، آگاهانه فساد را در جامعه‌ی اسلامی ترویج میکردند

۱. العقد الفرید، ج ۵، صص ۲۰۰-۲۰۱؛ الأغانی، ج ۳، ص ۲۱۵ و ج ۴، صص ۴۷۳-۴۷۴، ص ۵۳۱ و ج ۷، صص ۳۵-۳۶ و ج ۹، صص ۹۲-۹۴ و ج ۲۱، صص ۷۴-۷۵؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۵۶، صص ۴۵۷-۴۵۸ و ج ۶۹، ص ۲۶۶؛ نهایة الأرب، ج ۴، ص ۲۹۹.

۲. المنق، صص ۳۹۷-۳۹۹.

بحمدالله خدای متعال، قداست و معنویت این انقلاب را حفظ کرده است. جوانان، پاک و طاهرند؛ اما بدانید زیور و عیش و شیرینی دنیا، چیز خطرناکی است و دل‌های سخت و انسان‌های قوی را می‌لرزاند. باید در مقابل این وسوسه‌ها، ایستادگی کرد. جهاد اکبری که فرمودند، همین است.^{۲۱}

جهاد اکبر، ایستادگی در مقابل سیل گنداب فساد، با تمسک به دین، تقوا و معنویت است

۱. الأملی، صدوق، ص ۵۵۳؛ بحار الأنوار، ج ۱۹، ص ۱۸۲.
 ۲. در جمع فرماندهان، مسئولان و پرسنل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و نیروی انتظامی و جمعی از جانبازان انقلاب اسلامی به مناسبت روز پاسدار، ۱۳۷۴/۱۰/۵.

خسته شدن؛ عاملی دیگر در ایجاد حادثه‌ی کربلا

بی‌توجهی پیروان حق به سرنوشت دنیای اسلام

عامل دیگری که وضع را به آنجا رسانید و انسان در زندگی ائمه علیهم‌السلام این معنا را مشاهده میکند، این بود که پیروان حق که ستونهای آن اساس واقعی بنای ولایت و تشیع محسوب میشدند، از سرنوشت دنیای اسلام اعراض کردند و نسبت به آن بی‌توجه شدند و به سرنوشت دنیای اسلام اهمّیت نمیدادند. بعضی افراد یک مدّت مقداری تحمّس و شور نشان دادند که حکام سختگیری کردند؛ مثل قضیه‌ی هجوم به مدینه در زمان یزید که اینها علیه یزید سر و صدایی به راه انداختند، او هم آدم ظالمی را فرستاد و قتل عام‌شان کرد.^۱

این گروه هم همه چیز را بکلی بوسیدند و کنار گذاشتند و مسائل را فراموش کردند. البته، همه‌ی اهل مدینه هم نبودند؛ بلکه عده‌ای

بی‌توجهی پیروان حق به سرنوشت دنیای اسلام، یکی از عوامل پدید آمدن حادثه‌ی عاشورا بود

۱. تجارب الأمم، ج ۲، صص ۸۵-۸۸؛ بحار الأنوار، ج ۳۸، صص ۱۹۲-۱۹۳.

بودند که در بین خودشان اختلاف داشتند. درست عکس تعالیم اسلامی عمل شد؛ یعنی نه وحدت و نه سازماندهی درست بود و نه نیروها با یکدیگر اتصال و ارتباط کاملی داشتند. بنابراین، نتیجه آن شد که دشمن، بی‌رحمانه تاخت و اینها هم در قدم اول، عقب نشستند. این نکته، نکته‌ی مهمی است.

شرط پیروزی حق؛ خسته نشدن در مبارزه علیه باطل

شرط پیروزی حق، خسته نشدن از مبارزه است

کار دو جناح حق و باطل که با هم مبارزه میکنند و به یکدیگر ضربه می‌زنند، بدیهی است. همچنان که جناح حق به باطل ضربه می‌زند، باطل هم به حق ضربه می‌زند. این ضربه‌ها تبادلی پیدا میکند و وقتی سرنوشت معلوم میشود که یکی از این دو جناح خسته شود و هر که زودتر خسته شد، او شکست را قبول کرده است.

خسته نشدن و در میدان ماندن؛ راز تداوم معارف انبیا

راز ماندگاری و فراگیری معارف انبیا، خسته نشدن و در میدان ماندن آنهاست

همه‌ی راز تداوم معارف انبیا از اول تا آخر، کلمه‌ی توحید و فضایل و ارزشهای دینی بود که به وسیله‌ی اینها تکرار شد و امروز همین معارف، دنیا را گرفته است و به هر جای آن که نگاه کنید، معارف انبیا را می‌بینید؛ در حالی که تقریباً همه‌ی انبیا را - به جز تعداد معدودی - قلع و قمع کردند. موسی را آن همه زجر کردند^۱ و عیسی بن مریم^۲ را آن‌طور مورد تعقیب و فشار قرار دادند؛ اما معارفشان تا امروز باقی است.

راز اصلی این است که انبیا از میدان در نرفتند و شکست یکی از

۱. بقره، ۵۵ و ۶۱ و ۶۷-۷۱ و ۱۰۸؛ مائده، ۲۲-۲۴؛ اعراف، ۱۲۹ و ۱۳۴-۱۳۵ و ۱۳۸ و ۱۴۸-۱۵۰؛ هود، ۱۱۰؛ احزاب، ۶۹؛ صف، ۵.
 ۲. الأخیار الطوال، ص ۴۱؛ کمال الدین و تمام النعمة، ص ۲۲۵؛ بحار الأنوار، ج ۱۴، صص ۳۳۶-۳۳۸.

آنها، باعث نشد که دیگری به مصاف باطل نرود. همه‌ی انبیا - مگر تعداد کمی - در زمان حیات خود، از طرف دشمنان نشان ضربه خوردند. در عین حال، نتیجه‌ی کار این مجموعه‌ای که یا کشته^۱ یا سوزانده^۲ شدند و یا زندان^۳ رفتند و یا زنده زنده ارّه^۴ شدند و آن همه از قدرتمندان شکنجه کشیدند، این است که امروز دنیا زیر پرچم معارف انبیا^{علیهم‌السلام} است و هر جای دنیا که شما بروید، می‌بینید که معارف انبیا^{علیهم‌السلام} مطرح است و همه‌ی اخلاقیات خوب و این همه نامهای زیبا^{علیهم‌السلام}، مثل عدالت و صلح و ... به خاطر تعلیمات انبیاست. راز همه‌ی اینها، خسته نشدن و از میدان در نرفتن است.

خستگی و عدم ثبات قدم مسلمانان در دوران امام حسین^{علیه‌السلام}

در دوران امام حسین^{علیه‌السلام} و آن بخش از تاریخ اسلام که اینقدر فاجعه‌آفرینی شده است، این اصل وجود نداشت؛ به خاطر اینکه آنها با هم پیوند و ارتباط نداشتند و زود احساس شکست میکردند و زود خسته میشدند و میدان را خالی میکردند؛ در نتیجه دشمن هم جلو می‌آمد.^۵

مسلمانان در دوران
امام حسین^{علیه‌السلام} به اصل
ثابت قدمی در میدان، عمل
نکردند

۱. آل عمران، ۱۱۲ و ۱۸۱ و ۱۸۳؛ نساء، ۱۵۵.

۲. انبیاء، ۶۸-۶۹.

۳. قصص الأنبياء، راوندی، صص ۲۲۴-۲۲۵؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۸، ص ۴۱؛

بحار الأنوار، ج ۱۴، صص ۳۶۴-۳۶۵.

۴. تاریخ الطبری، ج ۱، صص ۴۳۰-۴۳۱؛ علل الشرایع، ج ۱، ص ۸۰؛ بحار الأنوار،

ج ۱۴، ص ۱۷۹.

۵. در جمع فرماندهان، مسؤولان و پرسنل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و نیروی

انتظامی و جمعی از جانبازان انقلاب اسلامی به مناسبت روز پاسدار ۱۰/۵/۱۳۷۴.

تغییر خطوط اصلی جامعه‌ی اسلامی

میخواهم مقداری درباره‌ی موضوعی که چند سال پیش آن را مطرح کردم... با توسع صحبت کنم. البته بحث کامل در این مورد، بحث نماز جمعه نیست؛ چون طولانی است و انشاءالله اگر عمری داشته باشم و توفیقی پیدا کنم، در جلسه‌ای غیر نماز جمعه، این موضوع را مفصل با خصوصیاتش بحث خواهم کرد. امروز میخواهم یک گذر اجمالی به این مسئله بکنم و اگر خدا توفیق دهد، در واقع یک کتاب را در قالب یک خطبه بریزم و به شما عرض کنم.

مقصود از عبرت عاشورا

حالا عبرت کجاست؟ عبرت اینجاست که چه کار کنیم جامعه آن‌گونه^۱ نشود. ما باید بفهمیم که آنجا چه شد که جامعه به اینجا^۲ باید علت ارتجاع جامعه پس از پنجاه سال از صدر اسلام را شناخت و از تکرار آن پیش‌گیری کرد

۱. اشاره به شهادت امام حسین (علیه السلام) با وجود جایگاه منحصر به فردی که در جامعه‌ی

اسلامی آن روز داشت. رک: تبیین عظمت حادثه‌ی عاشورا، ص ۲۸.

۲. اشاره به انحطاط جامعه‌ی نبوی تا اندازه‌ای که منجر به شهادت امام حسین (علیه السلام) گردید.

۳. همان.

رسید. این، آن بحث مشروح و مفصّلی است که من مختصرش را می‌خواهم عرض کنم.

خطوط اصلی و عمده در نظام نبوی

اول به عنوان مقدّمه عرض کنم: پیامبر اکرم ﷺ نظامی را به وجود آورد که خطوط اصلی آن چند چیز بود. من در میان این خطوط اصلی، چهار چیز را عمده یافتم:

اول، معرفت شفاف و بی‌ابهام؛ معرفت نسبت به دین، معرفت نسبت به احکام، معرفت نسبت به جامعه، معرفت نسبت به تکلیف، معرفت نسبت به خدا، معرفت نسبت به پیامبر ﷺ، معرفت نسبت به طبیعت. همین معرفت بود که به علم و اندوزی منتهی شد و جامعه‌ی اسلامی را در قرن چهارم هجری به اوج تمدّن علمی رساند. پیامبر ﷺ نمی‌گذاشت ابهام باشد. در این زمینه، آیات عجیبی از قرآن هست که مجال نیست الان عرض کنم. در هر جایی که ابهامی به وجود می‌آمد، یک آیه نازل میشد تا ابهام را برطرف کند.

خطّ اصلی دوم، عدالت مطلق و بی‌اغماض بود. عدالت در قضاوت، عدالت در برخورداریهای عمومی و نه خصوصی (امکاناتی که متعلّق به همه‌ی مردم است و باید بین آنها باعدالت تقسیم شود)، عدالت در اجرای حدود الهی، عدالت در مناصب و مسئولیت‌دهی و مسئولیت‌پذیری. البته عدالت، غیر از مساوات است؛ اشتباه نشود. گاهی مساوات ظلم است. عدالت یعنی هر چیزی را به جای خود گذاشتن و به هر کسی حقّ او را دادن. آن عدل مطلق و بی‌اغماض بود. در زمان پیامبر ﷺ هیچ‌کس در

پایه‌های اصلی نظام نبوی عبارت بودند از:

۱. معرفت شفاف و بی‌ابهام
نسبت به دین، احکام، جامعه و طبیعت؛

۲. عدالت مطلق، در برخورداریهای عمومی، مناصب و قضاوت؛

جامعه‌ی اسلامی از چارچوب عدالت خارج نبود.

۳. عبودیت کامل و بی‌شریک پروردگار؛ یعنی عبودیت خدا در کار و عمل فردی، عبودیت در نماز که باید قصد قربت داشته باشد، تا عبودیت در ساخت جامعه، در نظام حکومت، نظام زندگی مردم و مناسبات اجتماعی میان مردم بر مبنای عبودیت خدا، که این هم تفصیل و شرح فراوانی دارد.
۴. عشق به خدا، پیامبر جامعه‌ی اسلامی است؛ عشق به خدا، عشق خدا به مردم؛ «مُحِبُّهُمْ وَ مُحِبُّونَهُ»^۱

۴. عشق به خدا، پیامبر و اهل بیت علیهم‌السلام و عشق به مردم، خانواده و مسلمانان

«إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ»^۲

«قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ»^۳.

محبت، عشق، محبت به همسر، محبت به فرزند، که مستحب است فرزند را ببوسی؛^۴ مستحب است که به فرزند محبت کنی؛^۵ مستحب است که به همسرت عشق بورزی و محبت کنی؛^۶ مستحب است که به برادران مسلمان محبت کنی و محبت داشته باشی؛^۷ محبت به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، محبت به اهل بیت علیهم‌السلام.

«إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»^۸.

۱. «آنها را دوست دارد و آنها (نیز) او را دوست دارند.» مائده، ۵۴.
۲. «خداوند توبه کنندگان را دوست دارد و پاکان را (نیز) دوست دارد.» بقره، ۲۲۲.
۳. «بیگو اگر خدا را دوست میدارید، از من پیروی کنید، تا خدا (نیز) شما را دوست بدارد.» آل عمران، ۳۱.
۴. وسائل الشیعة، ج ۲۱، صص ۴۸۴-۴۸۵.
۵. الکافی، ج ۶، صص ۴۹-۵۰.
۶. وسائل الشیعة، ج ۲۰، صص ۲۱-۲۴.
۷. همان، ج ۱۶، صص ۳۷۴ - ۳۷۷.
۸. شوری، ۲۳.

تلاش ده‌ساله‌ی پیامبر ﷺ برای تشکیل جامعه‌ی اسلامی

پیامبر ﷺ این خطوط را ترسیم کرد و جامعه را بر اساس این خطوط بنا نمود. پیامبر ﷺ حکومت راده سال همین‌طور کشاند. البته پیداست که تربیت انسانها کار تدریجی است؛ کار دفعی نیست. پیامبر ﷺ در تمام این ده سال تلاش میکرد که این پایه‌ها استوار و محکم شود و ریشه بدواند؛ اما این ده سال، برای اینکه بتواند مردمی را که درست بر ضدّ این خصوصیات بار آمدند، متحوّل کند، زمان خیلی کمی است.

جامعه‌ی جاهلی، در همه چیزش عکس این چهار مورد بود؛ مردم معرفتی نداشتند، در حیرت و جهالت زندگی میکردند، عبودیت هم نداشتند؛ طاغوت بود، طغیان بود، عدالتی هم وجود نداشت؛ همه‌اش ظلم بود، همه‌اش تبعیض بود، که امیرالمؤمنین (علیه السلام) در نهج‌البلاغه در تصویر ظلم و تبعیض دوران جاهلیت، بیانات عجیب و شیوایی دارد، که واقعاً یک تابلو هنری است:

«فِي فِتْنٍ دَأَسَتْهُمْ بِأَخْفَائِهَا وَوَطَّئَتْهُمْ بِأُضْلَافِهَا»^۱.

محبت هم نبود، دختران خود را زیر خاک میکردند،^۲ کسی را از فلان قبیله بدون جرم میکشند - تو از قبیله‌ی ما یکی را کشتی، ما هم باید از قبیله‌ی شما یکی را بکشیم! - حالا قاتل باشد یا نباشد؛ بی‌گناه باشد یا بی‌خبر باشد؛ جفای مطلق، بی‌رحمی مطلق، بی‌محبتی و بی‌عاطفگی مطلق.^۳

تربیت انسانها یک امر تدریجی است
ده سال، برای تربیت جامعه‌ای که سابقه‌ی جاهلیت دارد، فرصت کوتاهی است

ویژگیهای جامعه‌ی جاهلی عبارتند از:

۱. حیرت و جهالت؛
۲. حاکمیت طاغوت و طغیان؛
۳. فراگیری ظلم و تبعیض؛
۴. خشونت و نبود رحم و عاطفه

۱. «فتنه‌ها، مردم را لگدمال کرده و با سُمهای محکم خویش نابودشان کرده است.» نهج‌البلاغه، خطبه‌ی دوم.

۲. نحل، ۵۸ - ۵۹.

۳. السیرة النبویة، ابن هشام، ج ۱، صص ۲۲۳-۲۲۴؛ ذخائر العقبی، صص ۲۰۹-۲۱۰.

مردمی را که در آن جوّ بار آمدند، میشود در طول ده سال تربیت کرد، آنها را انسان کرد، آنها را مسلمان کرد؛ اما نمیشود این را در اعماق جان آنها نفوذ داد؛ بخصوص آن چنان نفوذ داد که بتوانند به نوبه‌ی خود در دیگران هم همین تأثیر را بگذارند. مردم پی‌درپی مسلمان میشدند. مردمی بودند که پیامبر ﷺ را ندیده بودند؛ مردمی بودند که آن ده سال را درک نکرده بودند.

تداوم تربیت جامعه‌ی اسلامی در قالب وصایت

این مسئله‌ی «وصایت» که شیعه به آن معتقد است، در اینجا شکل میگیرد. وصایت، جانشینی و نصب الهی، سرمنشأش اینجاست؛ برای تداوم آن تربیت است، و الاً معلوم است که این وصایت، از قبیل وصایتهایی که در دنیا معمول است، نیست، که هر کسی میمیرد، برای پسر خودش وصیت میکند. قضیه این است که بعد از پیامبر ﷺ بر نامه‌های او باید ادامه پیدا کند. حالا نمیخواهیم وارد بحثهای کلامی شویم.

من میخواهم تاریخ را بگویم و کمی تاریخ را تحلیل کنم و بیشترش را شما تحلیل کنید. این بحث هم متعلق به همه است؛ صرفاً مخصوص شیعه نیست. این بحث، متعلق به شیعه و سنی و همه‌ی فرق اسلامی است. همه باید به این بحث توجه کنند، چون این بحث برای همه مهم است.

چگونگی انحطاط جامعه‌ی اسلامی بعد از رحلت پیامبر ﷺ
و اما ماجراهای بعد از رحلت پیامبر ﷺ چه شد که در این پنجاه سال، جامعه‌ی اسلامی از آن حالت به این حالت برگشت؟ این پرسش اصلی این است که چگونه جامعه‌ی اسلامی در پنجاه سال به قهقرافت؟

با تلاش ده ساله‌ی پیامبر اکرم ﷺ، جامعه مسلمان شد، اما تربیت اسلامی در اعماق جان آنها نفوذ نکرد

فلسفه‌ی وصایت، تداوم تربیت جامعه‌ی اسلامی پس از پیامبر ﷺ بود

بحث عبرت‌های عاشورا، بحثی تاریخی و سودمند برای همه‌ی فرقه‌های اسلامی است

اصل قضیه است، که متن تاریخ را هم بایستی در اینجا نگاه کرد. البته بنایی که پیامبر ﷺ گذاشته بود، بنایی نبود که بزودی خراب شود؛ لذا در اوایل بعد از رحلت پیامبر ﷺ که شما نگاه میکنید، همه چیز، غیر از همان مسئله‌ی وصایت، سر جای خودش است؛ عدالت خوبی هست، ذکر خوبی هست، عبودیت خوبی هست. اگر کسی به ترکیب کلی جامعه‌ی اسلامی در آن سالهای اول نگاه کند، می‌بیند که علی‌الظاهر چیزی به قهقرا نرفته است. البته گاهی چیزهایی پیش می‌آمد، اما ظواهر، همان پایه‌گذاری و شالوده‌ریزی پیامبر ﷺ را نشان میدهد. ولی این وضع باقی نمی‌ماند. هر چه بگذرد، جامعه‌ی اسلامی بتدریج به طرف ضعف و تهی شدن پیش میرود.

با گذشت زمان، جامعه‌ی اسلامی فاقد معنویت به‌سوی ضعف و تهی شدن پیش میرود

دسته بندی نعمت داده شدگان

ببینید، نکته‌ای در سوره‌ی مبارکه‌ی حمد هست که من مکرر در جلسات مختلف آن را عرض کرده‌ام. وقتی که انسان به پروردگار عالم عرض میکند:

﴿إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾

ما را به راه راست و صراط مستقیم هدایت کن، بعد این صراط مستقیم را معنا میکند:

﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾

راه کسانی که به آنها نعمت دادی. خدا به خیلی‌ها نعمت داده است؛ به بنی اسرائیل هم نعمت داده است:

﴿يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ﴾^۱

۱. «ای فرزندان اسرائیل! نعمتهایی را که به شما ارزانی داشتیم، به یاد آورید.» بقره، ۴۰.

نعمت الهی که مخصوص انبیا و صلحا و شهدا نیست:
«قَاوَلِيكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشَّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ»^۱.

آنها هم نعمت داده شده‌اند، اما بنی اسرائیل هم نعمت داده شده‌اند. نعمت داده شدگان بر دو دسته هستند: کسانی که نعمت داده شده‌اند، دو گونه‌اند: یک عده کسانی که وقتی نعمت الهی را دریافت کردند، نمیگذارند که خدای متعال بر آنها غضب کند و نمیگذارند گمراه شوند. اینها همانهایی هستند که شما میگویید: خدایا! راه اینها را به ما هدایت کن. «غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ»، با تعبیر علمی و ادبی اش، برای «الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» صفت است؛ که صفت «الَّذِينَ»، این است که «غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لَا الضَّالِّينَ»؛ آن کسانی که مورد نعمت قرار گرفتند، اما دیگر مورد غضب قرار نگرفتند؛ «وَالضَّالِّينَ»، گمراه هم نشدند.

یک دسته هم کسانی هستند که خدا به آنها نعمت داد، اما نعمت خدا را تبدیل کردند و خراب نمودند. لذا مورد غضب قرار گرفتند؛ یا دنبال آنها راه افتادند، گمراه شدند. البته در روایات ما دارد که «الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ»، مراد یهودند،^۲ که این، بیان مصداق است، چون یهود تا زمان حضرت عیسی، با حضرت موسی و جانشینانش، عالماً و عامداً مبارزه کردند. «ضالِّین»، نصارا هستند؛^۳ چون نصارا گمراه شدند. وضع مسیحیت این گونه بود که از اوّل گمراه شدند، یا لاقلاً اکثریت شان این طور بودند.

نعمت داده شدگان بر دو دسته هستند: ۱. کسانی که پس از دریافت نعمت، کاری نمیکنند که خدا بر آنها غضب کند یا گمراه شوند؛ ۲. کسانی که نعمت خدا را تبدیل میکنند و مورد غضب الهی قرار میگیرند در روایات، یهود، غضب شدگان و نصارا، گمراهانند؛ البته مقصود روایات، بیان مصداق است

۱. «همنشین کسانی خواهد بود که خدا، نعمت خود را بر آنان تمام کرده؛ از پیامبران و صدیقان و شهدا و صالحین.» نساء، ۶۹.

۲. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۲۲؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۴، صص ۱۳۹-۱۴۰؛ بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۶۱.

۳. همان.

حرکت جامعه‌ی اسلامی به سوی غضب الهی و گمراهی

اما مردم مسلمان نعمت پیدا کردند. این نعمت، به سمت «الْمُعْضُوبِ

عَلَيْهِمْ» و «الضَّالِّينَ» میرفت؛ لذا وقتی که امام حسین (علیه السلام) به شهادت

رسید، در روایتی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که فرمود:

«فَلَمَّا أَنْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ تَعَالَى عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ!»^۱

وقتی که امام حسین (علیه السلام)

کشته شد، غضب خدا

وقتی که حسین (علیه السلام) کشته شد، غضب خدا درباره‌ی مردم شدید

درباره‌ی مردم شدید شد

شد. معصوم است دیگر. بنابراین، جامعه‌ی مورد نعمت الهی به

سمت غضب سیر میکند. این سیر را باید دید؛ خیلی مهم است،

خیلی سخت است، خیلی دقت نظر لازم دارد.^۲

۱. الکافی، ج ۱، ص ۳۶۸؛ بحار الأنوار، ج ۴، ص ۱۱۴.

۲. در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران، ۱۳۷۷/۲/۱۸.

حادثه‌ی عاشورا؛ نتیجه‌ی لغزشها و سستی ایمان

مفهوم ایمان

من چند جمله از جاهای مختلف نهج البلاغه در باب ایمان انتخاب کرده‌ام که عرض میکنم... حضرت میفرمایند:

«سَبِيلُ أَيْدِي الْمُنْهَاجِ أَنْوَرُ السَّرَاحِ»^۱

ایمان، راهی است که مسیر آن کاملاً روشن است. ایمان، فروزنده‌ترین چراغ است. مراد از ایمان در این عبارت امیرالمؤمنین (علیه السلام) ایمان دینی است؛ یعنی ایمان به خدا و روز جزا و پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و همین ایمانی که ادیان، مردم را به آن فرا میخوانند. البته اهمّیت مطلق ایمان معلوم است؛ چون ایمان پایه‌ی عمل و حرکت انسان است. تا انسان به چیزی دل سپرده و گرویده نباشد، در راه آن حرکت نمیکند.

در کلمات امیرالمؤمنین (علیه السلام) ایمان راهی است که مسیر آن کاملاً روشن است

ایمان دینی یعنی ایمان به خدا، روز جزا و پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و اهمّیت آن بدان جهت است که ایمان، پایه‌ی عمل و حرکت است

ایمان، گرویدن و تسلیم در برابر چیزی است، ولی علم، دانایی نسبت به آن است؛ البته بدون علم، ایمان ممکن نیست

۱. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۵۶.

گرویده‌ی به آن نیست؛ یعنی در ایمان، فقط دانا بودن و عالم به صدق بودن کافی نیست؛ چیزی اضافه‌ی بر این علم لازم است. البته ایمان بدون علم هم ممکن نیست - ایمان با شک و تردید معنا ندارد - اما علم به تنهایی هم برای ایمان کافی نیست؛ کما اینکه می‌بینید قرآن درباره‌ی موسی و قضایای فرعون میفرماید:

«وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا»^۱

یعنی وقتی موسی دعوت خودش را مطرح کرد، ملاً فرعون‌ی فهمیدند او راست می‌گوید و حقیقت است؛ اما بعد از آنکه موسی این معجزه‌ی عجیب را نشان داد و بعد از آنکه ساحران و جادوگران - که تصوّر میشد کار موسی هم از قبیل کار آنهاست - خودشان اعتراف کردند این از نوع کار آنها نیست و با وجود تهدید فرعون سجده کردند و به موسی ایمان آوردند و مرگ را پذیرا شدند،^۲ برای آنها روشن شد که موسی حقیقت می‌گوید؛ اما در عین حال این حقیقت را انکار کردند:

«وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ».

یقین داشتند که موسی راست می‌گوید، اما در عین حال انکار کردند. چرا؟ زیرا «ظُلْمًا وَعُلُوًّا»؛ به خاطر اینکه استکبار و هواهای نفسانی‌شان و ظلمی که می‌خواستند بکنند، نمی‌گذاشت تسلیم شوند. ایمان و گرویدن، نوعی تسلیم است؛ تسلیم حقیقتی شدن. گاهی انسان حقیقت را می‌فهمد، اما دل خود را تسلیم این حقیقت نمی‌کند و در مقابل آن می‌ایستد. لذا می‌بینید در مقابل علم، جهل و

۱. «و آن راز روی ظلم و سرکشی انکار کردند؛ در حالی که در دل به آن یقین داشتند!» نمل، ۱۴.

۲. طه، ۶۵-۷۳.

شک است؛ اما در مقابل ایمان، جهل نمی‌آورند؛ در مقابل ایمان، کفر می‌آورند؛ یعنی پوشاندن انسان گاهی حقیقتی را قبول دارد، اما آن را میپوشاند و پنهان میکند. نقطه‌ی مقابل پوشاندن، ایمان است؛ یعنی دل سپردن، گرویدن، سر سپردن، حقیقت را با همه‌ی وجود پذیرفتن و در مقابل آن تسلیم شدن. هر چیزی که شما آن را حقیقت می‌پندارید، اگر به آن ایمان آوردید، این میشود پایه‌ی عمل شما...

گفتیم در اینجا مراد امیرالمؤمنین (علیه السلام) ایمان دینی است؛ ایمان به یک شیء باطل و ایمان به بت و بت‌مداری نیست؛ ایمان به خدای لاشریک‌له و ایمان به نبوت‌ها و ایمان به حقایق و ایمان به قیامت است. می‌فرماید:

«سَبِيلُ أَبْحِ الْمُنْهَاجِ»؛

ایمان، مسیری روشن

است و با عمل صالح، تأثیر

و تأثر متقابل دارد

یعنی مسیر این راه، بسیار روشن است. اگر کسی با عقل و فطرت خود وارد این میدان شود، راه را روشن و بی‌تردید و بی‌شبهه می‌بیند؛ «أَنْوَرُ السَّرَاجِ» است.

تأثیر و تأثر متقابل ایمان و عمل صالح

بعد دنباله‌اش این است:

«فَبِالْإِيمَانِ يُسْتَدَلُّ عَلَى الصَّالِحَاتِ»؛

از راه ایمان، انسان به اعمال صالح میرسد. ایمان است که انسان را میکشاند و به عمل صالح دلالت میکند. بعد بلافاصله می‌فرماید:

«وَبِالصَّالِحَاتِ يُسْتَدَلُّ عَلَى الْإِيمَانِ»؛

عمل صالح هم انسان را به ایمان دلالت میکند؛ یعنی یک تأثیر و تأثر متقابل وجود دارد.

به نظر من این نکته‌ی خیلی مهمی است. ما باید ایمان خود را به عمل صالح تقویت کنیم؛ کما اینکه عمل صالح را باید از راه ایمان بشناسیم.

چگونگی رخداد مثل عاشورا در اثر لغزش و سستی ایمان

شما به اتفاقی که در جنگ احد افتاد، توجه کنید. آن پنجاه نفری که دچار نفرین و شکوهی همهی مسلمانها در طول این چهارده قرن شدند، مسلمان بودند، اصحاب پیغمبر ﷺ بودند، خیلی از آنها در جنگ بدر شرکت کرده بودند، مردمان بدی نبودند، اما همینها دچار آن آفت شدند؛ یعنی به خاطر جمع‌آوری غنیمت، گردنه را رها کردند؛ میدان را به دشمن دادند و موجب شدند که مقدار زیادی از خونهای پاک بر زمین ریخته شود؛^۱ خونی مثل خون حمزه سیدالشهدا بر زمین ریخته شد،^۲ پیغمبر ﷺ زخم خورد^۳ و حکومت اسلام و نظام نوپای اسلامی دچار تزلزل شد؛ به خاطر کوتاهی این پنجاه نفر. قرآن درباره‌ی این پنجاه نفر میفرماید:

«إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا»؛^۴

۱. تاریخ الطبری، ج ۲، صص ۱۹۲-۱۹۳؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۱۶۶؛ بحار الأنوار، ج ۲۰، صص ۲۵-۲۶.

۲. المغازی، ج ۱، صص ۲۸۵-۲۸۶؛ الإرشاد، ج ۱، ص ۸۳؛ بحار الأنوار، ج ۲۰، ص ۵۵.

۳. أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۳۱۹؛ شرح الأخبار، ج ۱، صص ۲۷۷-۲۷۸؛ بحار الأنوار، ج ۲۰، ص ۲۶.

۴. «کسانی که در روز روبه‌رو شدن دو جمعیت با یکدیگر (در جنگ احد)، فرار کردند، شیطان آنها را بر اثر بعضی از گناهیانی که مرتکب شده بودند، به لغزش انداخت.» آل‌عمران، ۱۵۵.

چرایی و چگونگی خطای
مسلمین در جنگ احد و
حادثه‌ی عاشورا عبارت
است از:
۱. ارتکاب لغزشها؛

- یعنی کاری که اینها کردند، نتیجه‌ی اشتباهات و لغزشهایی بود که قبل از این کرده بودند. هر لغزشی به نوبه‌ی خود لغزشهای دیگری را بر انسان تحمیل میکند؛ یعنی پایه‌ی ایمان را سست میکند و سستی ایمان، تأثیر سوء خودش را در عمل بعدی ما میگذارد. وقتی ما لغزش پیدا میکنیم، این لغزش روی ایمان ما - ولو نامحسوس - تأثیر میگذارد.
- «إِنَّمَا اسْرَزَلَهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا».
- کار خطایی را قبلاً یک نفر انجام میدهد، بعد این خطا در ایمان او تأثیر منفی میگذارد، بدون اینکه خود انسان هم متوجه شود؛ مثل خیلی از وقتها که انسان از حالی به حالی میرود، لیکن تغییر حال خود را متوجه نمیشود.
- تحول ایمان این‌طور است؛ یعنی کم شدن ایمان را انسان حس نمیکند؛ چون حتی آثار محسوس جسمانی هم ندارد که انسان بفهمد و درک کند. پس آن لغزش و اشتباه، در ایمان اثر گذاشت. کم بودن ایمان، در عمل بعدی ما اثر میگذارد؛ مثلاً وقتی میدان جهاد و امتحانی پیش می‌آید، کمبود ایمان ما خودش را نشان میدهد. ما که با یک ایمان وافر در جایی توانسته‌ایم جستی بزنیم، حرکتی بکنیم و کار بزرگی انجام دهیم، وقتی در مقابل همان کار قرار میگیریم، می‌بینیم دست و پامان میلرزد؛ درست مثل اینکه کسی در جوانی میتوانسته از جوی دو متری بپرد، اما الان وقتی به همان جوی میرسد، نمیتواند. اثر منفی عمل روی ایمان و ایمان روی عمل، نتیجه‌اش شکست جنگ اُحد میشود؛ نتیجه‌اش عقب‌رفت‌های گوناگون دیگر میشود؛ نتیجه‌اش این میشود که
۲. سست شدن ایمان؛
۳. ارتکاب لغزشهای بزرگتر
- تحول ایمان، تحولی نامحسوس است، چون این تحول حتی آثار محسوس جسمانی هم ندارد
- نتیجه‌ی تأثیر منفی عمل ناروا بر ایمان و ضعف ایمان بر عمل، عقب‌رفت‌های گوناگون و در نهایت فاجعه‌ی کربلاست

شصت سال بعد از هجرت پیغمبر ﷺ و پنجاه سال بعد از وفات آن حضرت، نوهی او - که عزیزترین انسان پیغمبر ﷺ است؛ یعنی امام حسین (علیه السلام) - در مقابل حکومت جانشین پیغمبر ﷺ قرار می‌گیرد و با آن وضع فجیع به شهادت میرسد. من یک وقت گفتم اینها عبرت‌های تاریخ است؛ فراتر از درس است.^۱

از عبرت‌های عاشورا این است که پنجاه سال بعد از رحلت پیامبر ﷺ، امام حسین (علیه السلام) با وضعی فجیع به شهادت میرسد

۱. در دیدار اعضای هیئت دولت، ۲۰/۸/۱۳۸۳.

عدم شناخت صحنه‌ی نبرد و نبود آگاهی‌های اسلامی

اهمیت شناخت صحنه‌ی نبرد

مهم این است که ما صحنه‌ی نبرد را درست مجسم کنیم. تا صحنه‌ی نبرد، از منطقه‌ی بلندی، باتلاقی، جنگلی، لغزنده، از منطقه‌ای که از فلان ابزار نظامی - و نه ابزاری دیگر - میشود استفاده کرد، برای جنگاور روشن نباشد؛ قدرت بر جنگ، آن‌طور که باید، نخواهد بود. نقشه است که موجب میشود ما لوله‌ی تفنگ را به قلب دشمن و به آن نقطه‌ای که باید، متوجه کنیم. نقشه است که به ما یاد میدهد به کدام طرف رو کنیم، سلاحمان را به کدام طرف بکشیم، کجا خطرناک‌تر است، کجا واجب‌تر است، کجا دشمن کمین کرده، کجا برای ما نقطه‌ی ضعف است که اگر نپوشانیم، دشمن خواهد پوشاند. تا چشم به این نقشه نداشته باشیم، جنگ درست ممکن نیست.

لغزش افراد فاقد آگاهی‌های لازم در واقعه‌ی عاشورا

در عاشورای حسینی، نقشه دست بعضی‌ها بود و دست بعضی نبود. درای عمیق دشمن با لُجّه‌های خطرناک و مهیب آمده بود؛ اما در جمع دوستان یک عده نقشه دستشان بود، نبود آگاهی لازم در واقعه‌ی عاشورا، موجب لغزش برخی خواص شد

حسین بن علی علیه السلام را در لحظه‌ی حسّاس دریافتند؛ یک عده کنار دست حسین علیه السلام هم نشسته بودند، نقشه دستشان نبود؛ اشتباه کردند. چه کسی میتواند بگوید عبدالله بن عباس و عبدالله بن جعفر از اسلام و از محبت خاندان پیغمبر نصیبی نداشتند؟ اینها در دامان آل پیغمبر بزرگ شده بودند، اما نقشه‌ی اشتباه در دستشان بود؛ نمیدانستند آن سرزمینی که باید از آن دفاع بشود و آن نقطه‌ای که باید برایش فداکاری بشود، کجاست؛ در مدینه نشستند به امید اینکه چهار تا مسئله بگویند!

اسلام مجسم راه، قرآن ناطق راه، حسین فاطمه را تنها گذاشتند. بعضی‌ها حتی تا کربلا آمدند، از حسین بن علی علیه السلام دفاع هم کردند، اما در آخر آمدند گفتند: یابن رسول الله! ما تا آنجایی که میشد از تو دفاع کنیم، دفاع کردیم؛ حالا هم اگر اجازه بدهی، برویم. امام حسین علیه السلام هم فرمود: بروید. این اشتباه کردن نقشه است، این نمیداند کجا را باید بپوشاند. خیلی‌ها بودند در طول تاریخ که ندانستند کجای اسلام دفاع کردنی است. خیلی‌ها بودند آن وقتی که بنا شد از اصالت‌های اسلام، واجب‌ترین و ضروری‌ترین دفاعها انجام بگیرد، نشستند و دفاع نکردند. امروز هم در دنیا بسیاری از کسانی که دم از اسلام میزنند و نام اسلام را می‌آورند و ادعای اسلام میکنند، نمیدانند اسلام کجاست و در چه صحنه‌ای باید از آن دفاع کرد. هنر بزرگ، شناختن صحنه است.

حبیب بن مظاهرها و چند نفر صحابی مخصوص امام حسین علیه السلام، نقشه را خوب فهمیدند. لذا شما دیدید خواهرش زینب علیها السلام، حتی

دوستان ناآگاه، اسلام مجسم رارها کردند! بعضی حتی تا کربلا آمدند، اما تا آخر نماندند

بصیرت خاندان و اصحاب امام حسین علیه السلام مثال زدنی

است

بچه‌های خودش را هم با خودش آورد؛ در حالی که پدرشان در مدینه یا مکه مانده بود و نیامده بود.^۱ میتوانست بگوید من با برادرم میروم؛ هر حادثه‌ای هم پیش آمد، برای من پیش بیاید؛ بچه‌هایم پیش پدرشان بمانند. بچه‌هایش را هم آورد و طبق نقل، هر دو فرزند او در کربلا شهید شدند.^۲ این، آن کسی است که بصیرت دارد و میداند چه باید بکند.

روز عاشورا، جوانی خدمت امام حسین (علیه السلام) آمد و گفت: من اجازه میخواهم به میدان بروم. امام حسین (علیه السلام) به قد و بالای این نوجوان یقیناً تشنه نگاهی کرد، آثار ضعف و تشنگی از چهره‌ی او پیدا است؛ دلش سوخت، فرمود: از مادرت اجازه گرفتی؟ عرض کرد: یابن رسول الله! مادرم من را به این میدان فرستاده و گفته بیایم اجازه بگیرم.^۳ مادر احساس میکند اینجا جای مایه‌گذاری است و عزیزترین سرمایه‌اش هم فرزندش است؛ لذا سرمایه‌گذاری میکند

شناختن میدان‌های مقاومت؛ بزرگترین وظیفه‌ی امروز

امروز بزرگترین وظیفه‌ی ما این است که میدانهای مقاومت را بشناسیم... گاهی یک نفر اهل عبادت هم هست، اما نمی‌فهمد چه باید بکند...

مسئله‌ی آگاهیهای عمیق اسلامی را جدی بگیرید... اگر آگاهی نباشد، آدم اشتباه میکند. آگاهی که نبود، انسان یک‌جا اشتباه

۱. الإمامة و السياسة، ج ۲، ص ۳؛ إعلام الوری، ج ۱، ص ۴۴۶؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۶۶.

۲. مقاتل الطالبیین، صص ۹۵-۹۶؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۲۵۴؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۳۴.

۳. مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۲، ص ۲۵؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۲۷.

بزرگترین وظیفه‌ی
امروز، شناختن میدانهای
مقاومت است
آگاهیهای عمیق اسلامی
را جدی بگیرید

می‌کند. آدم آگاه نیز گاه اشتباه می‌کند، اما اشتباهات او ماندگار
نمیشود. البته شرط اصلی هم تقوا و توجه به خدا است؛ که تا
انسان فهمید اشتباه کرده، برگردد.^۱

۱. در مراسم صبحگاه سپاه پاسداران در بادگان قصر فیروزه، ۱۳۶۴/۷/۲.

بحث عوام و خواص

مقدمه

به سؤالی که گفتیم «چه شد که چنین شد؟»^۱ کسی جواب جامعی نداده است. مسائلی عنوان شده است که البته کافی و وافی نیست. به همین دلیل، قصد دارم امروز کوتاه و مختصر، درباره‌ی اصل قضیه صحبت کنم. آنگاه سررشته‌ی مطلب را به دستِ ذهن شما می‌سپارم تا خودتان درباره‌ی آن فکر کنید...

تعریف خواص و عوام

ببینید عزیزان من! به جماعت بشری که نگاه کنید، در هر جامعه و شهر و کشوری، از یک دیدگاه، مردم به دو قسم تقسیم میشوند: یک قسم، کسانی هستند که بر مبنای فکر خود، از روی فهمیدگی و آگاهی و تصمیم‌گیری کار میکنند؛ راهی را می‌شناسند و در آن راه - که به خوب و بدش کار نداریم - گام برمیدارند. یک قسم اینهایند که اسم‌شان را «خواص» میگذاریم.

۱. سؤال از چرایی انحطاط جامعه‌ی نبوی تا جایی که امام حسین (علیه السلام) را به شهادت برسانند.

عوام، کسانی هستند که نمیخواهند بدانند و بفهمند، و به دنبال جوّ حرکت میکنند، و چه حرکتی صحیح است. در واقع نمیخواهند بفهمند، بسنجند، به تحلیل پردازند و درک کنند. به تعبیری دیگر، تابع جوّاند. به چگونگی جوّ نگاه میکنند و دنبال آن جوّ به حرکت در می‌آیند. اسم این قسم از مردم را «عوام» میگذاریم. پس جامعه را میشود به خواص و عوام تقسیم کرد.^۱



عوام، کسانی‌اند که فاقد آگاهی لازم‌اند و احساس مسئولیت نمیکنند و خواص، نقطه‌ی مقابل عوام‌اند

اگر ما جامعه را به خواص و عوام تقسیم کنیم، عوام به معنای بی‌سواد و نادان نیست؛ بلکه عوام یعنی کسانی که نسبت به این مقوله‌ی خاص^۲، حسّاسیت ویژه‌ای ندارند، احساس مسئولیت نمیکنند و فاقد آگاهی لازم‌اند. این، معنای عوام است. ممکن است در جای خود در مقوله‌ی دیگری، مردمان عالم و آگاه و بانگیزه هم باشند، اما وقتی در این مقوله‌ی مورد بحث ما، آگاهی، انگیزه و تلاش لازم را نداشته باشند، اینها عوام هستند! خواص، نقطه‌ی مقابل است.^۳

۱. در جمع فرماندهان لشکر ۲۷ محمدرسول الله ﷺ، ۱۳۷۵/۳/۲۰.

۲. عمل به وظیفه در هنگام لازم.

۳. در دیدار اعضای انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران، ۱۳۷۶/۶/۲۵.

نکته‌ای در تعریف خواص و عوام

اکنون دقت کنید تا نکته‌ای در باب خواص و عوام بگوییم، تا این دو با هم اشتباه نشوند.

«خواص» چه کسانی هستند؟ آیا قشر خاصی هستند؟ جواب، منفی است، زیرا در بین خواص، کنار افراد باسواد، آدمهای بی‌سواد هم هستند. گاهی کسی بی‌سواد است، اما جزو خواص است؛ یعنی می‌فهمد چه کار میکند، از روی تصمیم‌گیری و تشخیص عمل میکند؛ ولو درس نخوانده، مدرسه نرفته، مدرک ندارد و لباس روحانی نپوشیده است. به هر حال، نسبت به قضایا از فهم برخوردار است.

مثالی برای تعریف عوام و خواص

در دوران پیش از پیروزی انقلاب، بنده در ایرانشهر تبعید بودم. در یکی از شهرهای هم‌جوار، چند نفر آشنا داشتیم که یکی از آنها راننده بود، یکی شغل آزاد داشت و بالاخره، اهل فرهنگ و معرفت، به معنای خاص کلمه نبودند. به حسب ظاهر، به آنها گاه شخصی در یک شغل عادی جزو خواص است و گاه شخصی دیگر در جایگاه اجتماعی بالاجزو عوام

«عامی» اطلاق میشد؛ با این حال جزو «خواص» بودند. آنها مرتباً برای دیدن ما به ایرانشهر می‌آمدند و از قضایای مذاکرات خود با روحانی شهرشان می‌گفتند. روحانی شهرشان هم آدم خوبی بود؛ منتها جزو «عوام» بود. ملاحظه میکنید! راننده‌ی کمپرسی جزو «خواص»، ولی روحانی و پیش‌نماز محترم جزو «عوام»! مثلاً آن روحانی میگفت: «چرا وقتی اسم پیغمبر می‌آید، یک صلوات می‌فرستید، ولی اسم «آقا» که می‌آید، سه صلوات می‌فرستید؟!» نمی‌فهمید. راننده به او جواب میداد: «روزی که دیگر مبارزه‌ای نداشته باشیم؛ اسلام بر همه جا فائق شود؛ انقلاب پیروز شود؛ ما نه تنها سه صلوات، که یک صلوات هم نمی‌فرستیم! امروز این سه صلوات، مبارزه است!» راننده می‌فهمید، روحانی نمی‌فهمید! این را مثال زدم تا بدانید خواص که می‌گوییم، معنایش صاحب لباس خاصی نیست. ممکن است مرد باشد، ممکن است زن باشد؛ ممکن است تحصیل کرده باشد، ممکن است تحصیل نکرده باشد؛ ممکن است ثروتمند باشد، ممکن است فقیر باشد؛ ممکن است انسانی باشد که در دستگاه‌های دولتی خدمت میکند، ممکن است جزو مخالفین دستگاه‌های دولتی طاغوت باشد. خواص که می‌گوییم - از خوب و بدش - (خواص را هم باز تقسیم خواهیم کرد) یعنی کسانی که وقتی عملی انجام میدهند، موضع‌گیری‌یی میکنند و راهی انتخاب میکنند، از روی فکر و تحلیل است. می‌فهمند و تصمیم می‌گیرند و عمل میکنند. اینها خواصند.

نقطه‌ی مقابلش هم عوام است. عوام یعنی کسانی که وقتی جوّ به سمتی میرود، آنها هم دنبالش می‌روند و تحلیلی ندارند. یک وقت

مردم می‌گویند «زننده باد!» این هم نگاه میکند، می‌گوید «زننده باد!» یک وقت مردم می‌گویند «مرده باد!» نگاه میکند، می‌گوید «مرده باد!» یک وقت جوّ این طور است، اینجا می‌آید؛ یک وقت جو آن طور است، آنجا میرود!

مثال تاریخی

یک وقت - فرض بفرمایید - حضرت «مسلم» وارد کوفه میشود؛ از نمونه‌های تاریخی عوامی‌گری، برخورد دوگانه‌ی مردم کوفه با مسلم بن عقیل رضی الله عنه است

می‌گویند: «پسرعموی امام حسین رضی الله عنه آمد، خاندان بنی‌هاشم آمدند. برویم. اینها میخواهند قیام کنند، میخواهند خروج کنند و چه و چه»، تحریک میشود، میرود دور و بر حضرت مسلم؛ میشوند هجده هزار بیعت‌کننده با مسلم! پنج، شش ساعت بعد، رؤسای قبایل به مردم می‌گویند: «چه کار میکنید؟! با چه کسی می‌جنگید؟! از چه کسی دفاع میکنید؟! پدرتان را در می‌آورند!» اینها دور و بر مسلم را خالی میکنند و به خانه‌هایشان بر میگردند.^۲ بعد که سربازان ابن زیاد دور خانه‌ی «طوعه» را میگیرند تا مسلم را دستگیر کنند، همینها از خانه‌هایشان بیرون می‌آیند و علیه مسلم می‌جنگند!^۳ هرچه میکنند، از روی فکر و تشخیص و تحلیل درست نیست. هر طور که جوّ ایجاب کرد، حرکت میکنند. اینها عوامند. بنابراین، در هر جامعه، خواصّی داریم و عوامی.^۴

۱. الطبقات الكبرى، خامسة، ۱، صص ۴۵۸-۴۵۹؛ روضة الواعظین، ص ۱۷۳؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، صص ۳۳۵-۳۳۶.

۲. تاریخ الطبری، ج ۴، صص ۲۷۵-۲۷۷؛ الإرشاد، ج ۲، صص ۵۲-۵۴؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، صص ۳۴۸-۳۵۰.

۳. تاریخ الطبری، ج ۴، صص ۲۷۹-۲۸۰؛ الإرشاد، ج ۲، صص ۵۷-۵۹؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۵۲.

۴. در جمع فرماندهان لشکر ۲۷ محمد رسول الله صلی الله علیه و آله، ۱۳۷۵/۳/۲۰.

سر نوشت عوام

یک عدّه جزو عوامند و قدرت تصمیم‌گیری ندارند. عوام، بسته به خوش طالعی خود، اگر تصادفاً در مقطعی از زمان قرار گرفتند که پیشوایانی مثل امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) و امام راحل مارضوان‌الله‌تعالی‌علیه، بر سر کار بودند و جامعه را به سمت بهشت میبردند، به ضرب دست خوبان، به سمت بهشت رانده خواهند شد. اما اگر بخت با آنها یار نبود و در مقطعی قرار گرفتند که:

«وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ»^۱

و یا «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَةَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ * جَهَنَّمَ يَصَلُّونَهَا وَيَنْسُوْنَ الْقُرَارَ»^۲

به سمت دوزخ خواهند رفت.

پرهیز از قرار گرفتن در گروه عوام و ضرورت بصیرت

پس باید مواظب باشید جزو «عوام» قرار نگیرید. جزو «عوام» قرار نگرفتن، بدین معنا نیست که حتماً در پی کسب تحصیلات عالی باشید؛ نه! گفتم که معنای «عوام» این نیست. ای بسا کسانی که تحصیلات عالی هم کرده‌اند، اما جزو عوامند. ای بسا کسانی که تحصیلات دینی هم کرده‌اند، اما جزو عوامند. ای بسا کسانی که فقیر یا غنی‌اند، اما جزو عوامند. عوام بودن، دست خود من و شماست. باید مواظب باشیم که به این جرگه نپیونددیم؛ یعنی هر کاری میکنیم از روی بصیرت باشد. هر کس که از روی بصیرت

عوام اگر با پیشوایان حق معاصر شدند، راهی بهشت میشوند و اگر مبتلا به پیشوایان باطل شدند، راه جهنم‌رادر پیش میگیرند

راه خروج از گروه عوام، داشتن قدرت تحلیل و تلاش و حرکت از روی بصیرت است

۱. «و آنان [فرعونیان] را پیشوایانی قرار دادیم که به آتش (دوزخ) دعوت میکنند.»

قصص، ۴۱.

۲. «آیا ندیدی کسانی را که نعمت خدا را به کفران تبدیل کردند و قوم خود را به سرای نیستی کشانند؟ (سرای نیستی، همان جهنم است که آنها در آتش آن وارد میشوند و بد قرارگاهی است.» [ابراهیم، ۲۸ - ۲۹.

کار نمی‌کند، عوام است.

دعوت قرآن کریم به بصیرت

لذا می‌بینید قرآن درباره‌ی پیغمبر ﷺ می‌فرماید:

«أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعِيَ»^۱

یعنی من و پیروانم با بصیرت عمل می‌کنیم، به دعوت می‌پردازیم و پیش می‌رویم.

پس اول ببینید جزو گروه عوامید یا نه. اگر جزو گروه عوامید، بسرعت خودتان را از آن گروه خارج کنید. بکوشید قدرت تحلیل پیدا کنید؛ تشخیص دهید و به معرفت دست یابید... فعلاً «عوام» را بگذاریم کنار و سراغ «خواص» برویم.

تقسیم‌بندی خواص

«خواص» طبعاً دو جبهه‌اند: خواصّ جبهه‌ی حق و خواصّ جبهه‌ی باطل.

خواصّ جبهه‌ی حق، حق را می‌شناسند و برای آن تلاش می‌کنند و خواصّ جبهه‌ی باطل، در نقطه‌ی مقابل حق قرار دارند.

«خواصّ جبهه‌ی حق و خواصّ جبهه‌ی باطل»

عده‌ای اهل فکر و فرهنگ و معرفتند و برای جبهه‌ی حق کار میکنند. فهمیده‌اند حق با کدام جبهه است. حق را شناخته‌اند و براساس تشخیص خود، برای آن، کار و حرکت میکنند. اینها یک دسته‌اند.

یک دسته هم نقطه‌ی مقابل حق و ضدّ حق‌اند. اگر باز به صدر اسلام برگردیم، باید این‌طور بگوییم که «عده‌ای اصحاب امیرالمؤمنین و امام حسین (علیه السلام) هستند و طرفدار بنی‌هاشم‌اند؛ عده‌ای دیگر هم اصحاب معاویه و طرفدار بنی‌امیه‌اند». بین طرفداران بنی‌امیه هم، افراد بافکر، عاقل و زرنگ بودند. آنها هم

۱. «من و پیروانم، و با بصیرت کامل، همه‌ی مردم را به سوی خدا دعوت می‌کنیم.»

جزو خواصّند. پس خواصّ یک جامعه، به دو گروه «خواصّ طرفدار حق» و «خواصّ طرفدار باطل» تقسیم میشوند.^۱

خواص، بعضی طرفدار حق و بعضی طرفدار باطل‌اند؛ یعنی در زمینه‌ی باطل هم کسانی هستند که جزو خواصّند، ولی ما آنها را وارد بحث نمیکنیم؛ آنها در بحث ما داخل نیستند. بحث در مورد یک عدّه از خواص است که طرفدار حق‌اند.^۲

در گروه خواص، باید ببینیم جزو خواصّ طرفدار حقیق، یا از جمله‌ی خواصّ طرفدار باطل محسوب میشویم. اینجا قضیه برای ما روشن است. خواصّ جامعه‌ی ما، جزو خواصّ طرفدار حق‌اند و در این تردیدی نیست؛ زیرا به قرآن، به سنت، به عترت، به راه خدا و به ارزشهای اسلامی دعوت میکنند. امروز جمهوری اسلامی برخوردار از خواصّ طرفدار حق است. پس خواصّ طرفدار باطل، حسابشان جداست و فعلاً به آنها کاری نداریم. به سراغ خواصّ طرفدار حق میرویم.

تقسیم بندی خواصّ جبهه‌ی حق

همه‌ی دشواری قضیه، از اینجا به بعد است. عزیزان من! خواصّ طرفدار حق، دو نوع‌اند. یک نوع کسانی هستند که در مقابله با دنیا، زندگی، مقام، شهوت، پول، لذّت، راحت، نام و همه‌ی متاعهای خوب قرار دارند. اینهایی که ذکر کردیم، همه از متاعهای خوب است. همه‌اش جزو زیباییهای زندگی است؛

خواصّ اهل حق دودسته‌اند:

۱. برخی هنگام امتحان

دنیا را بر دین ترجیح

میدهند؛

۲. برخی از بهره‌های حلال

دنیا استفاده میکنند،

اما هنگام تکلیف، دنیا را

فدای دین میکنند

۱. در جمع فرماندهان لشکر ۲۷ محمّد رسول الله ﷺ ۱۳۷۵/۳/۲۰.

۲. در دیدار اعضای انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران، ۱۳۷۶/۶/۲۵.

«مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»^۱.

«متاع» یعنی «بهره». اینها بهره‌های زندگی دنیوی است. در قرآن که میفرماید:

«مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»،

معنایش این نیست که این متاع، بد است؛ نه. متاع است و خدا برای شما آفریده است. منتها اگر در مقابل این متاعها و بهره‌های زندگی، خدای ناخواسته آنقدر مجذوب شدید که وقتی پای تکلیف سخت به میان آمد، نتوانستید دست بردارید، و او یلاست! اگر ضمن بهره بردن از متاعهای دنیوی، آنجا که پای امتحان سخت پیش می‌آید، میتوانید از آن متاعها براحتی دست بردارید، آن وقت حساب است.

می‌بینید که حتی خواصّ طرفدار حق هم به دو قسم تقسیم میشوند. این مسائل، دقت و مطالعه لازم دارد. بر حسب اتفاق، نمیشود جامعه، نظام و انقلاب را بیمه کرد؛ باید به مطالعه و دقت و فکر پرداخت.^۲

تأثیر سرنوشت‌ساز خواصّ طرفدار حق

اگر در جامعه‌ای، آن نوع خوب خواصّ طرفدار حق؛ یعنی کسانی که میتوانند در صورت لزوم از متاع دنیوی دست بردارند، در اکثریت باشند، هیچ وقت جامعه‌ی اسلامی به سرنوشت جامعه‌ی دوران امام حسین (علیه السلام) مبتلا نخواهد شد و مطمئناً تا ابد بیمه است. اما اگر قضیه به عکس شد و نوع دیگر خواصّ طرفدار حق - دل سپردگان به متاع دنیا؛ آنان که حق شناس‌اند، ولی در

۱. آل عمران، ۱۴.

۲. در جمع فرماندهان لشکر ۲۷ محمّد رسول الله ﷺ، ۱۳۷۵/۳/۲۰.

عین حال مقابل متاع دنیا پایشان میلرزد - در اکثریت بودند،
وامصیبتا است!

اصلاً «دنیا» یعنی چه؟ یعنی پول، یعنی خانه، یعنی شهوت، یعنی
مقام، یعنی اسم و شهرت، یعنی پست و مسئولیت و یعنی جان.^۱

**دنیاطلبی خواص؛ زمینه‌ساز فاجعه‌ی کربلا و سلطنت
طواغیت**

اگر کسانی برای حفظ جانشان، راه خدا را ترک کنند و آنجا
که باید حق بگویند، نگویند، چون جانشان به خطر می‌افتد، یا
برای مقامشان یا برای شغلشان یا برای پولشان یا محبت به اولاد،
خانواده و نزدیکان و دوستانشان، راه خدا را رها کنند، آن وقت
حسین بن علی‌ها به مسلخ کربلا خواهند رفت و به قتلگاه کشیده
خواهند شد. آن وقت، یزیدها بر سر کار می‌آیند و بنی‌امیه، هزار
ماه^۲ بر کشوری که پیغمبر به وجود آورده بود، حکومت خواهند
کرد و «امامت» به «سلطنت» تبدیل خواهد شد!

جامعه‌ی اسلامی، جامعه‌ی امامت است؛ یعنی در رأس جامعه،
امام است؛ انسانی که قدرت دارد، اما مردم از روی ایمان و دل، از
او تبعیت میکنند و پیشوای آنان است. اما سلطان و پادشاه کسی
است که با قهر و غلبه‌ی بر مردم حکم میراند؛ مردم دوستش
ندارند؛ مردم قبولش ندارند؛ مردم به او اعتقاد ندارند - البته
مردمی که سرشان به تنشان بی‌رزد - در عین حال، با قهر و غلبه،
بر مردم حکومت میکند. بنی‌امیه، امامت را در اسلام به سلطنت
و پادشاهی تبدیل کردند و هزار ماه - یعنی نود سال! - در دولت

جامعه‌ی اسلامی، جامعه‌ی

امامت است، نه سلطنت

بنی‌امیه هزار ماه بر

مسلمین حکومت کردند

۱. همان.

۲. مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۳۴.

بزرگ اسلامی، حاکمیت داشتند. بنای کجی که بنی امیه پایه گذاری کردند، چنان بود که بعد از انقلاب علیه آنان و سقوطشان،^۱ با همان ساختار غلط در اختیار بنی عباس قرار گرفت.

بنی عباس که آمدند، به مدت شش قرن،^۲ به عنوان خلفا و جانشینان پیغمبر ﷺ بر دنیای اسلام حکومت کردند. «خلفا» یا به تعبیر بهتر «پادشاهان» این خاندان، اهل شرب خمر^۳ و فساد و فحشا و خبثت^۴ و ثروت اندوزی و اشرافیگری^۵ و هزار فسق و فجور دیگر - مثل بقیه‌ی سلاطین عالم - بودند.

آنها به مسجد میرفتند، برای مردم نماز میخواندند و مردم نیز به امامتشان اقتدا میکردند^۶ و آن اقتدا، کمتر از روی ناچاری و بیشتر به خاطر اعتقادات اشتباه و غلط بود؛ زیرا اعتقاد مردم را خراب

سلطنت بنی عباس تا دوام
سلطنت بنی امیه بود

بنی عباس شش قرن با
عنوان جانشینی پیامبر ﷺ
به فسق و فجور پرداختند

مقبولیت سلاطین فاسد،
نشان از تغییر فرهنگ
اسلامی دارد

۱. البداية و النهاية، ج ۹، ص ۳۵۴.

۲. الفخری، صص ۳۲۱-۳۲۳.

۳. (برخی از شواهد تاریخی) الأغانی، ج ۱۰، صص ۳۹۱-۳۹۲ و ۴۰۰؛ تاریخ الطبری، ج ۶، ص ۳۸۶ و ج ۸، ص ۱۶۴؛ صله تاریخ الطبری، ص ۱۲۹؛ مروج الذهب، ج ۴، ص ۲۶۷؛ تجارب الأمم، ج ۴، ص ۲۷۸؛ تاریخ الإسلام، ج ۱۰، صص ۴۷۹-۴۸۰ و ج ۳۶، ص ۳۰۲؛ تاریخ الخلفاء، للسيوطی، صص ۲۹۹-۳۲۴-۳۲۵.

۴. (برخی از شواهد تاریخی) الأغانی، ج ۱۰، صص ۳۲۷-۳۳۰ و ج ۱۶، صص ۲۷۳ و ۲۷۸؛ تاریخ الإسلام، ج ۱۰، ص ۴۸۰؛ تاریخ الخلفاء، للسيوطی، صص ۲۹۱-۲۹۲ و ۲۹۵.

۵. (برخی از شواهد تاریخی) تاریخ الطبری، ج ۷، ص ۴۴۰؛ البلدان، صص ۳۶۷-۳۷۴؛ تجارب الأمم، ج ۴، ص ۳۲۳ و ج ۵، صص ۳۲۳-۳۲۶؛ المنتظم، ج ۹، ص ۲۲۴ و ج ۱۲، ص ۷ و ج ۱۳، ص ۳۰۹؛ الإنباء، صص ۱۱۷-۱۱۸ و ۱۲۴؛ تاریخ الإسلام، ج ۲۰، ص ۳۲۱ و ج ۲۲، ص ۲۱؛ البداية و النهاية، ج ۱۰، ص ۲۲۲ و ج ۱۱، ص ۶۸.

۶. (برخی از شواهد تاریخی) أنساب الأشراف، ج ۴، ص ۲۶۴؛ تاریخ الطبری، ج ۷، صص ۲۳۲ و ۳۹۰ و ۴۸۹؛ المنتظم، ج ۱۱، صص ۳۵۵-۳۵۶ و ج ۱۶، ص ۱۶۵؛ تاریخ الإسلام، ج ۱۳، ص ۱۶ و ج ۲۱، ص ۴۱؛ البداية و النهاية، ج ۱۰، ص ۴۰ و ج ۱۳، ص ۲۳۲.

کرده بودند.

آری! وقتی خواصّ طرفدارِ حق، یا اکثریتِ قاطع‌شان، در یک جامعه چنان تغییر ماهیت می‌دهند که فقط دنیای خودشان برایشان اهمیت پیدا میکند؛ وقتی از ترس جان، از ترس تحلیل و تقلیل مال، از ترس حذف مقام و پست، از ترس منفور شدن و از ترس تنها ماندن، حاضر میشوند حاکمیتِ باطل را قبول کنند و در مقابل باطل نمی‌ایستند و از حق طرفداری نمیکنند و جانشان را به خطر نمی‌اندازند؛ آن‌گاه در جهان اسلام فاجعه با شهادت حسین بن علی (علیه السلام) با آن وضع آغاز میشود. حکومت به بنی امیه و شاخه‌ی «مروانی» و بعد به بنی عباس و آخرش هم به سلسله‌ی سلاطین در دنیای اسلام تا امروز میرسد!

امروز به دنیای اسلام و به کشورهای مختلف اسلامی و سرزمینی که خانه‌ی خدا و مدینه‌النّبی در آن قرار دارد، نگاه کنید و ببینید چه فُسّاق و فُجّاری در رأس قدرت و حکومتند! بقیه‌ی سرزمینها را نیز با آن سرزمین قیاس کنید.^۱

دنیاطلبی خواص؛
زمینه‌ساز فاجعه‌ی
کربلا، پادشاهی بنی‌امیه،
بنی‌عبّاس و دیگران تا به
امروز شد

آن وقت اگر شما دیدید خواصّ طرفدارِ حق، در یک دوره آن‌چنان که دین و ایمان آنها و همان معرفت و شناخت آنها حکم میکند، به وظایف‌شان عمل کردند و تلاش لازم را به خرج دادند، آن فاجعه مطلقاً رخ نخواهد داد.^۲

شانه خالی کردن خواص و پیروزی کلمه‌ی باطل

پیام [شهید] این است: اگر می‌خواهید خدا را از خودتان راضی

۱. در جمع فرماندهان لشکر ۲۷ محمّد رسول الله ﷺ ۱۳۷۵/۳/۲۰.

۲. در دیدار اعضای انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران، ۱۳۷۶/۶/۲۵.

کنید و وجودتان در راه خدا مفید واقع شود و مقاصد و اهداف عالی ربوبی و الهی درباره‌ی عالم آفرینش تحقق پیدا کند، باید خودتان را در مقابل اهداف الهی ندیده بگیرید؛ تکلیف مالا‌یطاق هم نیست، تا آنجایی که میشود. هر جایی که گروهی از انسانهای مؤمن این کار را کردند، کلمه‌ی خدا پیروز شد. هر جایی هم که بندگان مؤمن خدا پایشان لرزید، بدون برو برگرد، کلمه‌ی باطل پیروز شد.^۱

پیروزی و تغییر سرنوشت‌های تلخ با استقامت خواص

تاریخ، قوانینی دارد. بدون شک اگر یک سلسله وظایف و کارهایی انجام بگیرد، پیروزی نصیب خواهد شد؛ اگر انجام نگیرد، شکست عاید خواهد شد.

آن روز اگر نه همه‌ی مسلمانها، فقط همان مردم دعوت کننده از امام حسین (علیه السلام) - یعنی همان کوفی‌ها - مقاومت و استقامت میکردند، امام حسین (علیه السلام) پیروز میشد. این گونه نبود که ما خیال کنیم حتماً باید امام حسین در این نبرد به شهادت میرسید. البته امام حسین (علیه السلام) سرنوشت را میدانست؛ اما در صورتی که مردم قیام میکردند، حرکت میکردند، اراده میکردند؛ میتوانستند این سرنوشت را عوض کنند. مثل اینکه ما توانستیم. ملت ایران با اینکه تجربه‌ی تلخ شکستهای متعدد را در طول تاریخ داشت، توانست؛ و این مسئله‌ی هر روز ماست.

هر جا ملتی قیام کند، اتحاد خودش را حفظ کند، مقداری سختی را بر خودش تحمل کند - نه برای همیشه، برای یک مدتی

در سنت الهی، قیام یک ملت به شرط اتحاد و صبر و تحمل، منتهی به پیروزی است

۱. در دیدار با خانواده‌های سرداران شهید استان تهران، ۱۳۷۶/۲/۱۷.

کوتاه - خواهد توانست پیروز شود. آن روز امام حسین (علیه السلام) قیام کرد؛ او وظیفه‌اش را انجام داد، دیگران با او همراهی نکردند؛ نتیجه آن شد که آن فاجعه‌ی بزرگ تاریخی پیش آمد. البته این درس هم برای مردم تا ابد باقی ماند. این درک حسین بن علی (علیه السلام) از موقعیت بود.^۱

ترس خواص؛ موجب تداوم حکومت باطل

هرجایی که این گذشت نبود، مثل دوران امام حسین (علیه السلام) که اکثریت قاطع زبندگان و خواص و مؤمنان شانه خالی کردند و ترسیدند و عقب رفتند، کلمه‌ی باطل پیروز شد، حکومت یزید سر کار آمد، حکومت بنی امیه نود سال سر کار آمد،^۲ حکومت بنی عباس پنج، شش قرن سر کار آمد و ماند.^۳ به خاطر آنکه این گذشت انجام نشد، مردم چه کشیدند! جوامع اسلامی چه کشیدند! مؤمنین چه کشیدند!^۴

ترس و شانه خالی کردن
خواص، موجب تداوم
حکومت بنی امیه و
بنی عباس گردید

تهی شدن جامعه از ارزشها و مردودی در امتحانات بزرگ

اگر مراقبت نباشد،^۵ آن وقت جامعه همین طور بتدریج از ارزشها تهی دست میشود و به نقطه‌ای میرسد که فقط یک پوسته‌ی ظاهری باقی میماند. ناگهان یک امتحان بزرگ پیش می‌آید - امتحان قیام ابی عبدالله - آن وقت این جامعه در این امتحان مردود

تهی شدن جامعه از ارزشها،
زمینه‌ساز شکست در
امتحانهای بزرگ است

۱. در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران، ۱۳۶۴/۷/۵.

۲. مروج الذهب، ج ۳، صص ۲۳۴-۲۳۵.

۳. البداية و النهاية، ج ۱۳، ص ۲۰۵.

۴. در دیدار خانواده‌های سرداران شهید استان تهران، ۱۳۷۶/۲/۱۷.

۵. مقصود، عدم مراقبت خواص و همچنین عوام از ابتلا به دنیاطلبی است: «دنیاطلبی، آن است که کسی برای خود بخواهد؛ برای خود حرکت کند؛ از بیت‌المال یا غیر بیت‌المال، به فکر جمع کردن برای خود بیفتد؛ این بد است... همه باید مراقب باشند که این‌طور نشود.» رک: ص ۹۹.

میشود!

به ثمر نشستن مجاهدت اولیا با همراهی خواص و عوام

روز پاسدار، روز ولادت حسین بن علی علیه السلام است؛ یعنی مظهر مجاهدت خالص و پاک برای خدا. این مجاهدت اگر از سوی مردم جواب داده شد، مثل مجاهدت نبی اکرم صلی الله علیه و آله میشود که حکومت اسلامی را به وجود آورد و تاریخ را عوض کرد؛ اما اگر با کمک و همراهی دلهای مؤمن مواجه نشود، مانند واقعه‌ی عاشورا میشود که امام حسین علیه السلام به شهادت میرسد.^۱

عملکرد بد خواص؛ زمینه‌ساز تکرار کربلا در تاریخ

اگر خواص امری را که تشخیص دادند، بموقع و بدون فوت وقت عمل کنند، تاریخ نجات پیدا میکند و دیگر حسین بن علی‌ها به کربلاها کشانده نمیشوند. اگر خواص بد فهمیدند، دیر فهمیدند، فهمیدند اما با هم اختلاف کردند؛ کربلاها در تاریخ تکرار خواهد شد.

راز ضعف ملت‌ها و بقای نظام‌های ظلم

حسین بن علی علیه السلام این حقیقت را بیان میکند که در راه رسیدن به ارزشهای والا و ریشه‌کن کردن ظلم و تجاوز، باید آزارها و سختیها را تحمل کرد. ظالمین، مسلح و مجهزند. با نصیحت و به زبان نرم نمیشود با ستمگران عالم حرف زد. باید زحمتها را تحمل کنید تا یک جامعه، یک دنیا و یک عدّه انسان محروم و مظلوم نجات پیدا کنند، تا دنیا آباد شود. میفرماید:

«وَلَوْ صَبَرْتُمْ عَلَى الْأَذَى وَتَحَمَّلْتُمُ الْمُؤْنَةَ فِي ذَاتِ اللَّهِ كَانَتْ أُمُورُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ

۱. در جمع کثیری از پاسداران به مناسبت سالروز میلاد امام حسین علیه السلام و روز پاسدار، ۱۳۸۱/۷/۱۷.

اگر نخبگان حاضر به
فداکاری و تحمل زحمات
در راه خدا میشدند،
اداره‌ی امور ملت‌ها در دست
آنان قرار می‌گرفت

تَرِدُّوْا عَنْكُمْ تَصُدُّرُوْا إِلَيْكُمْ تَرْجِعُ!¹

اگر شما زحمات را تحمل میکردید، اگر حاضر میشدید در راه خدا رنجها و مصیبتها را تحمل کنید، فداکاری کنید، از رفاه و نعمتهای زودگذر و زندگیهای حقیرانه و پست بگذرید، آن وقت کارها در دست شما قرار می‌گرفت؛ شما میشدید آن کسانی که اداره‌ی امور ملت‌ها و دنیا را در دست داشتید. حقیقت هم همین است.

امروز آن کسانی که در رأس کارها قرار دارند، مهره‌اند، بازیچه‌اند؛ سیاستهای جهانی است که دارد ظلم میکند، استکبار میکند و آنها را در کشورهای اسلامی متأسفانه به بازی هم نمیگیرند و اینها دلشان خوش است که چند صباحی با نعمت و راحتی میگذرانند و متمتع میشوند.

وقتی انسان اینها را می‌بیند، می‌فهمد که علت پیروزی ملت ما چه بود و راز پیروزی ما در مقابله با استکبار جهانی در آینده چه چیزی خواهد بود. همین درس حسین بن علی (علیه السلام) است؛ همین کاری است که امروز جوانهای ما در سنگرها دارند میکنند؛ بچه‌های ما در مقابل فشار ظالمانه و متجاوزانه‌ی استکبار جهانی دارند مقاومت از خودشان نشان میدهند. راز پیروزی آینده‌ی ما هم همین است.

میفرماید:

«سَلَطْهُمْ عَلَىٰ ذَٰلِكَ فِرَارُكُمْ مِنَ الْمَوْتِ وَ إِعْجَابُكُمْ بِالْحَيَاةِ الَّتِي هِيَ مُفَارِقَتُكُمْ»؛²

ترس خواص از مرگ، راز
سلطه‌ی ستمگران بر

مستضعفین است

۱. همان.

۲. همان.

اینکه ستمگران بر ضعفا و ملت‌های مظلوم مسلط شدند، علتش این است که شما از مرگی که یقیناً به سراغ شما خواهد آمد، میگریزید؛ جانی را که حتماً از شما جدا خواهد شد، حاضر نیستید در راه این ارزشهای والا صرف کنید. راز ضعف ملت‌ها همین است.

برادران و خواهران! راز این ذلتی که امروز در دنیای اسلام سیطره پیدا کرده، همین است. راز باقی ماندن نظام‌های جبّار در برخی کشورها همین است. اگر به پاخیزند، اگر زحمتهای رنج‌ها را قبول کنند، اگر از مرگ ترسند، اگر به سراغ آن مرگی که بالاخره به سراغ انسان می‌آید، بروند - به خاطر این ارزشهای والا - یقیناً خواهند توانست ریشه‌ی ظلم را بکنند؛ همان‌طور که تجربه‌ی ملت‌مان نشان میدهد.^۱

انحراف خواص؛ موجب انحراف توده‌های مردم

این^۲ مربوط به خواص است. آن وقت عوام هم که دنباله‌رو خواصند، وقتی خواص به سمتی رفتند، دنبال آنها حرکت میکنند. بزرگترین گناه انسانهای ممتاز و برجسته، اگر انحرافی از آنها سر بزنند، این است که انحراف‌شان موجب انحراف بسیاری از مردم میشود. وقتی دیدند سدها شکست، وقتی دیدند کارها برخلاف آنچه که زبانها میگویند، جریان دارد و برخلاف آنچه که از پیامبر ﷺ نقل میشود، رفتار می‌گردد، آنها هم آن طرف حرکت میکنند.^۳

بدفهمیدن، دیرفهمیدن و
اختلاف خواص، کربلارادر
تاریخ تکرار خواهد کرد

بزرگترین گناه خواص
منحرف شده، این است
که انحراف‌شان موجب
انحراف بسیاری از مردم
میشود

۱. در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران، ۱۳۷۷/۲/۱۸.

۲. اشاره به انحراف خواص در اثر دنیاطلبی و مال‌دوستی.

۳. در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران، ۱۳۷۷/۲/۱۸.

هدایت عوام در پرتو انجام وظیفه‌ی خواص

یک نفر انسان جزو مجموعه‌ی خواص، اگر به وظیفه‌ی خودش عمل کند، میتواند هزاران انسان جزو مجموعه‌ی عوام را به یک طرف هدایت نماید.^۱

اشاره‌ای به وظایف خواص

انتظار طبیعی از خواصّ باطل و وظیفه‌ی خواصّ حق

شما از خواصّ طرفدار باطل چه توقع دارید؟ بدیهی است توقع این است که بنشینند علیه حق و علیه شما برنامه‌ریزی کنند؛ لذا باید با آنها بجنگید. با خواصّ طرفدار باطل باید جنگید. اینکه تردید ندارد.^۲

وظایف سرنویشت‌ساز خواص

تصمیم‌گیری خواص در وقت لازم، تشخیص خواص در وقت لازم، گذشت خواص از دنیا در لحظه‌ی لازم، اقدام خواص برای خدا در لحظه‌ی لازم. اینهاست که تاریخ و ارزشها را نجات میدهد و حفظ میکند! در لحظه‌ی لازم، باید حرکت لازم را انجام داد. اگر تأمل کردید و وقت گذشت، دیگر فایده ندارد.

شناخت نیاز زمان و عمل به تکلیف لحظه

مشکل برخی از افراد و مجموعه‌ها این است: بی‌ایمان نیستند، بی‌شوق و بی‌محبت هم نیستند؛ اما لحظه‌شناس نیستند. لحظه را باید شناخت؛ نیاز را باید دانست. فرض بفرمایید کسانی در کوفه دلهاشان پر از ایمان به امام حسین (علیه السلام) بود، به اهل بیت (علیهم السلام)

انتظار طبیعی از خواص

باطل، برنامه‌ریزی و مقابله

با حق است و وظیفه‌ی

خواصّ حق، جنگ با

خواصّ باطل

تشخیص، تصمیم، اقدام

بموقع و گذشت از دنیا، از

وظایف خواص است

۱. در دیدار اعضای انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران، ۱۳۷۶/۶/۲۵.

۲. در جمع فرماندهان لشکر ۲۷ محمد رسول الله (ص) ۱۳۷۵/۳/۲۰.

توآیین در شناخت زمان و نیاز لحظه، خطا کردند و از یاری حضرت مسلم و حضور در کربلا محروم ماندند

محبت هم داشتند، اما چند ماه دیرتر وارد میدان شدند؛^۱ همه‌شان هم به شهادت رسیدند، پیش خدا هم مأجورند؛ اما کاری که باید بکنند، آن کاری نبود که آنها کردند؛ لحظه را شناختند؛ عاشورا را شناختند؛ در زمان، آن کار را انجام ندادند. اگر کاری که توآیین در مدتی بعد از عاشورا انجام دادند، در هنگام ورود جناب مسلم به کوفه انجام میدادند، اوضاع عوض میشد؛ ممکن بود حوادث، جور دیگری حرکت بکند. شناسایی لحظه‌ها و انجام کار در لحظه‌ی نیاز، خیلی چیز مهمی است.^۲

ایستادگی در برابر ملامت خودیها

عزیزان من! حرکت در راه خدا، همیشه مخالفینی دارد. از همین خواصی که گفتیم، اگر یک نفرشان بخواهد کار خوبی انجام دهد - کاری را که باید انجام دهد - ممکن است چهار نفر دیگر از خود خواص پیدا شوند و بگویند: «آقا! مگر تو بیکاری، مگر دیوانه‌ای، مگر زن و بچه نداری، چرا دنبال چنین کارهایی میروی؟!» کما اینکه در دوره‌ی مبارزه هم میگفتند.

اما آن یک نفر باید بایستد. یکی از لوازم مجاهدتِ خواص، این است که باید در مقابل حرفها و ملامتها ایستاد. تخطئه میکنند، بد میگویند، تهمت میزنند؛ مسئله‌ای نیست... تا بخواهید اقدامی کنید، حرکتی کنید، دشمن هست. دشمنهای جوراجور هستند. بعضی دوستند، دشمن هم نیستند، از جبهه‌ی خودی هستند؛ متتها نمی‌فهمند و تشخیص نمیدهند. لذا مورد سؤال قرار میدهند.^۳

۱. أنساب الأشراف، ج ۶، ص ۳۶۶.

۲. در دیدار اعضای شورای هماهنگی تبلیغات اسلامی، ۱۳۸۸/۱۰/۲۹.

۳. در جمع فرماندهان لشکر ۲۷ محمد رسول الله ﷺ، ۱۳۷۵/۳/۲۰.

پرهیز از دنیاطلبی

انسان این تحولات اجتماعی^۱ را دیر می‌فهمد؛ باید مراقب بود. تقوا یعنی این. تقوا یعنی آن کسانی که حوزه‌ی حاکمیت‌شان شخص خودشان است، مواظب خودشان باشند. آن کسانی هم که حوزه‌ی حاکمیت‌شان از شخص خودشان وسیع‌تر است، هم مواظب خودشان باشند، هم مواظب دیگران باشند. آن کسانی که در رأسند، هم مواظب خودشان باشند، هم مواظب کلّ جامعه باشند که به سمت دنیاطلبی، به سمت دل‌بستن به زخارف دنیا و به سمت خودخواهی نروند. این، معنایش آباد نکردن جامعه نیست... هر کس بتواند جامعه‌ی اسلامی را ثروتمند کند و کارهای بزرگی انجام دهد، ثواب بزرگی کرده است... دنیاطلبی، آن است که کسی برای خود بخواهد؛ برای خود حرکت کند؛ از بیت‌المال یا غیر بیت‌المال، به فکر جمع کردن برای خود بیفتد؛ این بد است... همه باید مراقب باشند که این‌طور نشود.^۲

پرهیز از دنیاطلبی به معنی
آباد نکردن جامعه نیست

۱. تغییر خطوط اصلی جامعه‌ی اسلامی.

۲. در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران، ۱۳۷۷/۲/۱۸.

فصل چہارم

شواہد تاریخی



شواهد تاریخی دنیاطلبی خواص و عوام و تغییر خطوط اصلی جامعه‌ی اسلامی

اکنون که اندکی به تحلیل حادثه‌ی عبرت‌انگیز عاشورا نزدیک شدیم، به سراغ تاریخ می‌رویم.

شروع انحراف خطرناک، کمتر از ده سال پس از رحلت پیامبر ﷺ

دوران لغزش خواص طرفدار حق، حدوداً هفت، هشت سال پس از رحلت پیغمبر ﷺ شروع شد. به مسئله‌ی خلافت اصلاً کار ندارم. مسئله‌ی خلافت، جدا از جریان بسیار خطرناکی است که می‌خواهم به آن پردازم. قضایا، کمتر از یک دهه پس از رحلت پیغمبر ﷺ شروع شد.

امتیازدهی به باسابقه‌ها؛ خشت اول انحراف خواص
ابتدا سابقه‌داران اسلام، اعم از صحابه و یاران و کسانی که در جنگهای زمان پیغمبر ﷺ شرکت کرده بودند، از امتیازات

خشت اول انحراف خواص بعد از پیامبر ﷺ امتیازدهی به باسابقه‌ها

برخوردار شدند.

بهره‌مندی مالی بیشتر از بیت‌المال، یکی از آن امتیازات بود.^۱ چنین عنوان شده بود که تساوی آنها با سایرین درست نیست و نمیتوان آنها را با دیگران یکسان دانست!^۲ این، خشتِ اول بود.

بهره‌مندی مالی بیشتر، از امتیازات صحابه بود

حرکت‌های منجر به انحراف، این گونه از نقطه‌ی کمی آغاز میشود و سپس هر قدمی، قدم بعدی را سرعت بیشتری می‌بخشد.^۳

انحراف، بتدریج رخ میدهد

لذا شما در زیارت عاشورا می‌گویید:

«اللَّهُمَّ الْعَنْ أَوْلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ»^۴

در درجه‌ی اول، گذارندگان خشتِ اول را لعنت میکنیم که حق هم همین است.^۵

در زیارت عاشورا، پایه‌گذاران انحراف لعن میشوند

برجستگان صحابه؛ سرمایه‌داران بزرگ دوران عثمان

انحرافات از همین نقطه شروع شد، تا به اواسط دوران عثمان رسید. در دوران خلیفه‌ی سوم، وضعیتی به گونه‌ای شد که برجستگان صحابه‌ی پیغمبر^ﷺ، جزو بزرگترین سرمایه‌داران زمان خود محسوب میشدند! توجه میکنید! یعنی همین صحابه‌ی عالی‌مقام که اسم‌هایشان معروف است - «طلحه»،^۶ «زبیر»،^۷

برجستگان صحابه‌ی پیامبر^ﷺ، سرمایه‌داران بزرگ دوران عثمان بودند

۱. تاریخ الطبری، ج ۳، صص ۱۰۸-۱۱۰؛ المنتظم، ج ۴، صص ۱۹۴-۱۹۵.

۲. همان.

۳. در جمع فرماندهان لشکر ۲۷ محمد رسول الله^ﷺ، ۱۳۷۵/۳/۲۰.

۴. کامل الزیارات، ص ۳۳۱؛ بحارالأنوار، ج ۹۸، ص ۲۹۳.

۵. در جمع فرماندهان لشکر ۲۷ محمد رسول الله^ﷺ، ۱۳۷۵/۳/۲۰.

۶. الطبقات الكبرى، ج ۳، صص ۱۶۵-۱۶۷؛ الإستیعاب، ج ۲، ص ۷۷۰.

۷. مروج الذهب، ج ۲، صص ۳۳۲-۳۳۳؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۱۸، صص ۴۲۸-

۴۲۹.

«سعدبن ابی وقاص»^۱ و غیره^۲ - این بزرگان که هر کدام یک کتاب قطور سابقه‌ی افتخارات در «بدر» و «حنین» و «أحد» داشتند،^۳ در ردیف اول سرمایه‌داران اسلام قرار گرفتند. یکی از آنها وقتی مُرد و طلاهای مانده از او را خواستند بین ورثه تقسیم کنند، ابتدا به صورت شمش درآوردند و سپس با تبر، بنای شکست و خرد کردن آنها را گذاشتند؛^۴ مثل هیزم، که با تبر به قطعات کوچک تقسیم کنند! طلا را قاعدتاً با سنگِ مثقال میکشند. ببیند چقدر طلا بوده، که آن را با تبر می‌شکستند!

سرمایه‌داری صحابه؛ حقیقت تاریخی مضبوط

اینها در تاریخ ضبط شده است و مسائلی نیست که بگوییم شیعه در کتابهای خود نوشته‌اند؛ حقایقی است که همه در ثبت و ضبط آن کوشیده‌اند. مقدار درهم و دیناری که از اینها بجا می‌ماند، افسانه‌وار بود.

شواهد تاریخی تغییر خطوط اصلی جامعه پس از پیامبر ﷺ

من حالا فقط چند مثال بیاورم. خواص و عوام، هر کدام وضعی پیدا کردند. حالا خواصی که گمراه شدند، شاید «مَغْضُوبٍ عَلَیْهِمْ» باشند؛ عوام شاید «صَّالِّین» باشند. البته در کتابهای تاریخ، پُر از

شواهد تاریخی از تجاع
پس از پیامبر ﷺ در کتاب
ابن‌اثیر که مورد قبول اهل
سنت و دارای عصبیت
اموی و عثمانی است، نقل
شده‌است

۱. الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۱۱۰؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۳۳.
۲. العلل، ج ۲، ص ۵؛ أنساب الأشراف، ج ۱۲، ص ۳۲۱؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۳۳؛ البدء و التاریخ، ج ۵، ص ۸۶؛ المنتظم، ج ۵، ص ۷۴.
۳. (حضور طلحه در جنگ أحد و حنین) أنساب الأشراف، ج ۱۰، ص ۱۲۰؛ المستدرک، ج ۳، ص ۳۶۹. (حضور زبیر در جنگ بدر، أحد و حنین) الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۷۷؛ أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۳۶۵؛ الإستیعاب، ج ۲، ص ۵۱۳. (حضور ابی‌وقاص در جنگ بدر، أحد و حنین) الطبقات الکبری، ج ۳، صص ۱۰۴-۱۰۵؛ المنتظم، ج ۳، ص ۳۳۳.
۴. الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۱۰۱؛ أنساب الأشراف، ج ۱۰، ص ۳۸.

مثال است. من از اینجا به بعد، از تاریخ «ابن اثیر» نقل میکنم؛ هیچ از مدارک شیعه نقل نمیکنم؛ حتی از مدارک مورخان اهل سنتی که روایت‌شان در نظر خود اهل سنت، مورد تردید است - مثل ابن قتیبه - هم نقل نمیکنم. «ابن قتیبه‌ی دینوری» در کتاب «الإمامة و السیاسة»،^۱ چیزهای عجیبی نقل میکند که من همه‌ی آنها را کنار میگذارم.

وقتی آدم به کتاب «الکامل فی التاریخ» ابن اثیر^۲ مینگرد، حس میکند که کتاب او دارای عصبیت اموی و عثمانی است. البته احتمال میدهم که به جهتی ملاحظه میکرده است. در قضایای «یوم الذار» که جناب «عثمان» را مردم مصر و کوفه و بصره و مدینه و غیره کشتند، بعد از نقل روایات مختلف، میگوید: علّت این حادثه چیزهایی بود که من آنها را ذکر نمیکنم: «لعلل».^۳ علتهایی دارد که نمیخواهم بگویم.

وقتی قضیه‌ی جناب «ابی ذر» را نقل میکند و میگوید: معاویه جناب ابی ذر را سوار آن شتر بدون جهاز کرد و آن‌طور او را تا مدینه فرستاد و بعد هم به «ربذه» تبعید شد، مینویسد چیزهایی اتفاق افتاده است که من نمیتوانم بنویسم.^۴ حالا یا این است که او واقعاً - به قول امروز ما - خودسانسوری داشته و یا اینکه تعصّب داشته است. بالاخره او نه شیعه است و نه هوای تشیع دارد؛ فردی است که احتمالاً هوای اموی و عثمانی هم دارد. همه‌ی آنچه که

۱. الأعلام، ج ۴، ص ۱۳۷.

۲. معجم المطبوعات، ج ۱، ص ۳۴.

۳. الکامل، ج ۳، ص ۱۶۷.

۴. همان، صص ۱۱۳-۱۱۶.

من از حالا به بعد نقل میکنم، از ابن اثیر است.

چند مثال از خواص. خواص در این پنجاه سال چگونه شدند که کار به اینجا رسید؟ من دقت که میکنم، می بینم همه‌ی آن چهار چیز تکان خورد: هم عبودیت، هم معرفت، هم عدالت، هم محبت. این چند مثال را عرض میکنم که عین تاریخ است.

طلحه؛ سرمایه‌داری جدید

«سعیدبن عاص» یکی از بنی امیه^۱ و قوم و خویش عثمان بود.^۲ بعد از «ولیدبن عقبه بن ابی معیط» - همان کسی که شما فیلمش را در سریال امام علی (علیه السلام) دیدید؛ همان ماجرای کشتن جادوگر در حضور او^۳ - «سعیدبن عاص» روی کار آمد، تا کارهای او را اصلاح کند. در مجلس او، فردی گفت که «ما أجد طلحة؟!»؛ «طلحه بن عبدالله»، چقدر جواد و بخشنده است؟ لابد پولی به کسی داده بود، یا به کسانی محبتی کرده بود که او دانسته بود. «فقال سعید: إن من له مثل النشاستج لحقیق أن یكون جواداً». یک مزرعه‌ی خیلی بزرگ به نام «نشاستج» در نزدیکی کوفه بوده است - شاید همین نشاسته‌ی خودمان هم از همین کلمه باشد - در نزدیکی کوفه، سرزمینهای آباد و حاصلخیزی وجود داشته است که این مزرعه‌ی بزرگ کوفه، ملک طلحه، صحابی پیامبر (ص) در مدینه بوده است. سعیدبن عاص گفت: کسی که چنین ملکی دارد، باید هم بخشنده باشد! «والله لو أن لی مثله» - اگر من مثل نشاستج را

طلحه، پس از پیامبر (ص) صاحب مزرعه‌ای بزرگ، در نزدیکی کوفه بود

۱. الأنساب الأشراف، ج ۵، ص ۴۳۳؛ الإستیعاب، ج ۲، صص ۶۲۱-۶۲۲.

۲. (سعیدبن عاص و عثمان عموزاده بودند) رک: الطبقات الكبرى، ج ۳، ص ۳۹ و ج ۵، صص ۲۱-۲۲.

۳. تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۳۲۸؛ بحار الأنوار، ج ۳۱، ص ۱۶۰.

داشتیم - «لأعاشکم الله به عیشارغیداً»،^۱ گشایش مهمی در زندگی شما پدید می‌آوردم؛ چیزی نیست که می‌گویید او جواد است! حال شما این را با زهد زمان پیامبر ﷺ و زهد اوایل بعد از رحلت پیامبر ﷺ مقایسه کنید و ببینید که بزرگان و امرا و صحابه در آن چند سال، چگونه زندگی‌یی داشتند و به دنیا با چه چشمی نگاه میکردند. حالا بعد از گذشت ده، پانزده سال، وضع به اینجا رسیده است.

وضعیت عبرت‌انگیز ابوموسی اشعری، حاکم بصره

نمونه‌ی بعدی، جناب «ابوموسی اشعری» حاکم بصره بود؛ همین ابوموسای معروف حکمیت.^۲ مردم میخواستند به جهاد بروند، او بالای منبر رفت و مردم را به جهاد تحریض کرد. در فضیلت جهاد و فداکاری، سخنها گفت. خیلی از مردم اسب نداشتند که سوار شوند بروند؛ هر کسی باید سوار اسب خودش میشد و میرفت. برای اینکه پیاده‌ها هم بروند، مبالغی هم درباره‌ی فضیلت جهاد پیاده گفت؛ که آقا جهاد پیاده چقدر فضیلت دارد، چقدر چنین است، چنان است! آنقدر دهان و نفسش در این سخن گرم بود که یک عدّه از آنهایی که اسب هم داشتند، گفتند ما هم پیاده میرویم؛ اسب چیست! «فحمل نفر علی دوابهم»؛ به اسبهایشان حمله کردند، آنها را راندند و گفتند بروید؛ شما اسبها ما را از ثواب زیادی محروم میکنید؛ ما میخواهیم پیاده برویم بجنگیم تا به این ثوابها برسیم! عدّه‌ای هم بودند که یک خرده اهل تأمل

مقایسه‌ی وضعیت مالی
طلحه با زهد زمان پیامبر
اکرم ﷺ، نشان‌دهنده‌ی
تغییر فرهنگ خواص
است

ابوموسی اشعری، حاکم
بصره بود و مردم را به جهاد
تهییج میکرد

۱. الکامل، صص ۱۲۷-۱۲۸.

۲. وقعة صفین، صص ۴۹۹-۵۰۱؛ مناقب آل‌ابی‌طالب، ج ۲، صص ۳۶۴-۳۶۵؛

بحارالأنوار، ج ۳۳، صص ۳۱۲-۳۱۴.

بیشتری بودند؛ گفتند صبر کنیم، عجله نکنیم، ببینیم حاکمی که این طور درباره‌ی جهاد پیاده حرف زد، خودش چگونه بیرون می‌آید؟ ببینیم آیا در عمل هم مثل قولش هست، یا نه؛ بعد تصمیم میگیریم که پیاده برویم یا سواره. این عین عبارت ابن اثیر است. او میگوید:

وقتی که ابوموسی از قصرش خارج شد، «أخرج ثقله من قصره علی أربعین بغلاً»؛ اشیای قیمتی که با خود داشت، سوار بر چهل استر با خودش خارج کرد و به طرف میدان جهاد رفت! آن روز بانک نبود و حکومتها هم اعتباری نداشت. یک وقت دیدید که در وسط میدان جنگ، از خلیفه خبر رسید که شما از حکومت بصره عزل شده‌اید. این همه اشیای قیمتی را که دیگر نمیتواند بیاید و از داخل قصر بردارد؛ راهش نمیدهند. هر جا میرود، مجبور است با خودش ببرد. چهل استر، اشیای قیمتی او بود، که سوار کرد و با خودش از قصر بیرون آورد و به طرف میدان جهاد برد!

«فتعلقوا بعنانه»؛ آنهایی که پیاده شده بودند، آمدند و زمام اسب جناب ابوموسی را گرفتند. «وقالوا: احم لنا علی بعض هذا الفضول»؛ ما را هم سوار همین زیادیه‌ها کن! اینها چیست که با خودت به میدان جنگ میبری؟ ما پیاده میرویم؛ ما را هم سوار کن. «وارغب فی المشی کما رغبتنا»؛ همان گونه که به ما گفتی پیاده راه بیفتید، خودت هم قدری پیاده شو و پیاده راه برو. «فضرب القوم بسوطه»؛ تازیانه‌اش را کشید و به سر و صورت آنها زد و گفت بروید، بیخودی حرف میزنید! «فترکوا دابته فمضی»؛ از اطرافش پراکنده و متفرق شدند. اما

ابوموسی اشعری با چهل استر، اشیای قیمتی خود را برمیگیرد و به جهاد میرود!

انگیزه‌ی ابوموسی از حمل اموال خود به میدان جنگ، محافظت از آنها بود

مردم عادی به ابوموسی اعتراض میکنند و او با تازیانه پاسخ میدهد

البته تحمل نکردند؛ به مدینه پیش جناب عثمان آمدند و شکایت کردند؛ او هم ابوموسی را عزل کرد.^۱

اما ابوموسی یکی از اصحاب پیامبر ﷺ و یکی از خواص و یکی از بزرگان است؛^۲ این وضع او است!

دنیاطلبی سعدبن ابی وقاص

مثال سوم: «سعدبن ابی وقاص» حاکم کوفه شد. او از بیت‌المال قرض کرد. در آن وقت، بیت‌المال دست حاکم نبود. یک نفر را برای حکومت و اداره‌ی امور مردم می‌گذاشتند، یک نفر را هم رئیس دارایی می‌گذاشتند که او مستقیم به خود خلیفه جواب میداد. در کوفه، حاکم، «سعدبن ابی وقاص» بود؛ رئیس بیت‌المال، «عبدالله بن مسعود»^۳ که از صحابه‌ی خیلی بزرگ و عالی‌مقام محسوب میشد.^۴ او از بیت‌المال مقداری قرض کرد - حالا چند هزار دینار، نمیدانم - بعد هم ادا نکرد و نداد. «عبدالله بن مسعود» آمد مطالبه کرد؛ گفت پول بیت‌المال را بده. «سعدبن ابی وقاص» گفت: ندارم. بین‌شان حرف شد؛ بنا کردند با هم جار و جنجال کردن.

جناب «هاشم بن عتبة بن ابی وقاص» - که از اصحاب امیرالمؤمنین (علیه السلام) و مرد خیلی بزرگواری بود^۵ - جلو آمد و گفت: بد است، شما هر دو از اصحاب پیامبرید؛ مردم به شما نگاه میکنند؛ جنجال نکنید، بروید قضیه را به گونه‌ای حل کنید.

مردم به عثمان شکایت میکنند و او ابوموسی را عزل میکند

سعدبن ابی وقاص که از اصحاب شورا و حاکم کوفه بود، قرض خود را به بیت‌المال ادا نمی‌کرد
عبدالله بن مسعود، مسئول بیت‌المال در کوفه، با سعدبن ابی وقاص و یارانش بر سر پس ندادن قرض، درگیر می‌شود

۱. الکامل، صص ۹۹-۱۰۰.

۲. الطبقات الكبرى، ج ۴، ص ۷۹؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۳۲، صص ۱۴-۱۵.

۳. أنساب الأشراف، ج ۱۱، ص ۲۲۷؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۳۴.

۴. الإستیعاب، ج ۳، صص ۹۸۷-۹۸۸؛ المنتظم، ج ۵، صص ۲۹-۳۰.

۵. معجم رجال الحدیث، ج ۱۹، ص ۳۰۰.

«عبدالله بن مسعود» که دید نشد، بیرون آمد. او به هر حال مرد امینی است. رفت عده‌ای از مردم را دید و گفت: بروید این اموال را از داخل خانه‌اش بیرون بکشید - معلوم میشود که اموال بوده است - به «سعد» خبر دادند؛ او هم یک عده‌ی دیگر را فرستاد و گفت بروید و نگذارید. به خاطر اینکه «سعد بن ابی وقاص» قرض خودش به بیت‌المال را نمیداد، جنجال بزرگی به وجود آمد. حالا «سعد بن ابی وقاص» از اصحاب شورا است؛ در شورای شش نفره، یکی از آنهاست؛^۱ بعد از چند سال، کارش به اینجا رسید. این‌اثر می‌گوید: «فكان ذلك أول ما نزع به بين أهل الكوفة»؛^۲ این اول حادثه‌ای بود که در آن، بین مردم کوفه اختلاف شد؛ به خاطر اینکه یکی از خواص، در دنیا طلبی این‌طور پیش رفته است و از خود بی‌اختیاری نشان میدهد!

مروان بن حکم و خرید خمس غنائم تونس و مغرب

ماجرای دیگر: مسلمانان رفتند، افریقیه - یعنی همین منطقه‌ی تونس و مغرب - را فتح کردند و غنائم را بین مردم و نظامیان تقسیم نمودند. خمس غنائم را باید به مدینه بفرستند. در تاریخ این‌اثر دارد که خمس زیادی بوده است. البته در اینجا جایی که این را نقل میکند، آن نیست؛ اما در جای دیگری که داستان همین فتح را می‌گوید، خمس مفصلی بوده که به مدینه فرستاده‌اند.^۳ خمس که به مدینه رسید، «مروان بن حکم» آمد و گفت همه‌اش

مروان بن حکم، خمس غنائم تونس و مغرب را به بهایی (پانصد هزار درهم) کمتر از ارزش واقعی آنها می‌خرد

۱. الإمامة و السياسة، ج ۱، ص ۴۲؛ الأمالی، طوسی، ص ۵۵۴؛ بحار الأنوار، ج ۳۱، ص ۳۳۱.

۲. الکامل، ص ۸۲.

۳. همان، صص ۹۰-۹۱.

را به پانصد هزار درهم میخرم؛ به او فروختند! پانصد هزار درهم، پول کمی نبود؛ ولی آن اموال، خیلی بیش از اینها ارزش داشت. یکی از مواردی که بعدها به خلیفه ایراد می‌گرفتند، همین حادثه بود. البته خلیفه عذر می‌آورد و میگفت: این رَحِم من است؛ من «صله‌ی رَحِم» میکنم و چون وضع زندگی‌اش هم خوب نیست، میخواهم به او کمک کنم! بنا بر این، خواص در مادیات غرق شدند.

بعد از پیامبر ﷺ، خواص در مادیات غرق شدند

نصب ولید بن عقبه بر کوفه

ماجرای بعدی: «إِسْتَعْمَلَ الْوَلِيدُ بِنَ عَقْبَةَ بْنِ أَبِي مَعِيْطٍ عَلِيَّ الْكُوفَةَ»^۳ «ولید بن عقبه» را - همان ولیدی که باز شما می‌شناسیدش که حاکم کوفه بود - بعد از «سعد بن ابی وقاص» به حکومت کوفه گذاشت. او هم از بنی امیه و از خویشاوندان خلیفه بود. وقتی که وارد شد، همه تعجب کردند؛ یعنی چه؟ آخر این آدم، آدمی است که حکومت به او بدهند؟! چون ولید، هم به حماقت معروف بود، هم به فساد!

همگان از نصب ولید بن عقبه - که در فسق و حماقت شهره بود - بر امارت کوفه، شگفت زده شدند

این ولید، همان کسی است که آیه‌ی شریفه‌ی «إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا»^۶ درباره‌ی اوست.^۷ قرآن، اسم او را «فاسق» گذاشته است؛

آیه‌ی «إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا» در مورد ولید بن عقبه نازل شده

است

۱. همان، ص ۹۱.

۲. الطبقات الكبرى، ج ۳، ص ۴۷.

۳. الکامل، ج ۳، ص ۸۲.

۴. الطبقات الكبرى، ج ۶، ص ۱۰۱.

۵. الغارات، ج ۲، ص ۶۰۱؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۱۷؛

بحار الأنوار، ج ۳۱، ص ۱۵۱.

۶. حجرات، ۶.

۷. تفسیر ابن کثیر، ج ۴، صص ۲۲۳-۲۲۴؛ التبیان، ج ۹، ص ۳۴۳؛ بحار الأنوار، ج ۳۱،

صص ۱۵۳-۱۵۴.

چون خبری آورد و عده‌ای در خطر افتادند و بعد، آیه آمد که:

﴿إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوهُ﴾؛

اگر فاسقی خبری آورد، بروید به تحقیق پردازید؛ به حرفش گوش نکنید.

آن فاسق، همین «ولید» بود. این، متعلق به زمان پیامبر ﷺ است. معیارها و ارزشها و جابه‌جایی آدمها را ببینید! این آدمی که در زمان پیامبر ﷺ در قرآن به نام «فاسق» آمده بود و همان قرآن را هم مردم هر روز میخواندند، در کوفه حاکم شده است!

هم «سعدبن ابی وقاص» و هم «عبدالله بن مسعود»، هر دو تعجب کردند! «عبدالله بن مسعود» وقتی چشمش به او افتاد، گفت: من نمیدانم تو بعد از اینکه ما از مدینه آمدیم، آدم صالحی شدی یا نه! عبارتش این است: «ما أدري أصلحت بعدنا أم فسد الناس»؛ تو صالح نشدی، مردم فاسد شدند که مثل تویی را به عنوان امیر به شهری فرستادند! «سعدبن ابی وقاص» هم تعجب کرد؛ منتها از بُعد دیگری. گفت: «أگست بعدنا أم حمقنا بعدك»؛ تو که آدم احمقی بودی، حالا آدم باهوشی شده‌ای، یا ما اینقدر احمق شده‌ایم که تو بر ما ترجیح پیدا کرده‌ای؟!

ولید در جوابش برگشت گفت: «لا تجزعن یا ابا إسحاق»؛ ناراحت نشو «سعدبن ابی وقاص». «کل ذلک لم یکن»؛ نه ما زیرک شده‌ایم، نه تو احمق شده‌ای؛ «وإنما هو الملك»؛ مسئله، مسئله‌ی پادشاهی است! - تبدیل حکومت الهی، خلافت و ولایت به پادشاهی، خودش داستان عجیبی است - «یتغذاه قوم ویتعشاه آخرون»؛ یکی امروز متعلق به اوست، یکی فردا متعلق به اوست؛ دست به دست

با نصب ولید فاسق بر امارت کوفه، تغییر ارزشها و معیارها، خود را نشان میدهد

نصب ولیدبن عقبه از مظاهر تبدیل ولایت الهی به سلطنت بود

میگردد. «سعد بن ابی وقاص»، بالاخره صحابی پیامبر ﷺ بود. این حرف برای او خیلی گوش خراش بود که مسئله، پادشاهی است. «فقال سعد: أراکم جعلتموها ملکا؟^۲ گفت: می‌بینیم که شما قضیه‌ی خلافت را به پادشاهی تبدیل کرده‌اید!

یک وقت جناب عمر، به جناب سلمان گفت: «أملك أنا أم خليفة؟»؛ به نظر تو، من پادشاهم یا خلیفه؟ سلمان، شخص بزرگ و بسیار معتبری بود؛ از صحابه‌ی عالی مقام بود؛^۳ نظر و قضاوت او خیلی مهم بود. لذا عمر در زمان خلافت، به او این حرف را گفت. «قال له سلمان»؛ سلمان در جواب گفت: «إن أنت جیبت من أرض المسلمین درهماً أو أقل أو أكثر»؛ اگر تو از اموال مردم یک درهم، یا کمتر از یک درهم، یا بیشتر از یک درهم برداری، «و وضعته فی غیر حقّه»؛ نه اینکه برای خودت برداری؛ در جایی که حق آن نیست، آن را بگذاری، «فأنت ملک غیر خلیفه»، در آن صورت تو پادشاه خواهی بود و دیگر خلیفه نیستی. او معیار را بیان کرد. در روایت «ابن اثیر» دارد که: «فبکا عمر»؛^۴ عمر گریه کرد. موعظه‌ی عجیبی است. مسئله، مسئله‌ی خلافت است.

ولایت، یعنی حکومتی که همراه با محبت، همراه با پیوستگی با مردم است، همراه با عاطفه نسبت به آحاد مردم است، فقط فرمانروایی و حکمرانی نیست؛ اما پادشاهی معنایش این نیست و به مردم کاری ندارد. پادشاه، یعنی حاکم و فرمانروا؛ هر کار

مرز ولایت و سلطنت از نگاه سلمان، جابجایی ناحق یک درهم بود

ولایت، حکومتی همراه با محبت و پیوستگی با مردم؛ و پادشاهی، فرمانروایی بر اساس خواسته‌های نفسانی است

۱. الإستیعاب، ج ۲، صص ۶۰۶-۶۰۷؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۰، ص ۲۸۰.
 ۲. الکامل، ج ۳، ص ۸۳.
 ۳. الطبقات الکبری، ج ۴، صص ۵۶-۷۰؛ معجم رجال الحدیث، ج ۸، صص ۱۸۷-۲۰۱.
 ۴. الکامل، ج ۳، ص ۵۹.

خودش بخواهد، میکند.

اینها مال خواص بود. خواص در مدّت این چند سال، کارشان به اینجا رسید. البته این مربوط به زمان «خلفای راشدین» است که مواظب بودند، مقید بودند، اهمّیت میدادند، پیامبر ﷺ را سالهای متمادی درک کرده بودند، فریاد پیامبر ﷺ هنوز در مدینه طنین انداز بود و کسی مثل علی بن ابی طالب (علیه السلام) در آن جامعه حاضر بود. بعد که قضیه به شام منتقل شد، مسئله از این حرفها بسیار گذشت. این نمونه‌های کوچکی از خواص است.

البته اگر کسی در همین تاریخ «ابن اثیر»، یا در بقیه‌ی تواریخ معتبر در نزد همه‌ی برادران مسلمان ما جست‌وجو کند، نه صدها نمونه که هزاران نمونه از این قبیل هست.

کعب‌الأخبار؛ قطب علمای یهود

طبیعی است که وقتی عدالت نباشد، وقتی عبودیت خدا نباشد، جامعه پوک میشود؛ آن وقت ذهنها هم خراب میشود. یعنی در آن جامعه‌ای که مسئله‌ی ثروت‌اندوزی و گرایش به مال دنیا و دل بستن به حُطام دنیا به اینجاها میرسد، در آن جامعه کسی هم که برای مردم معارف میگوید، «کعب‌الأخبار» است؛ یهودی تازه مسلمانی که پیامبر ﷺ را هم ندیده است! او در زمان پیامبر ﷺ مسلمان نشده است، زمان ابی بکر هم مسلمان نشده است؛ زمان عمر مسلمان شد و زمان عثمان هم از دنیا رفت!^۱

بعضی «کعب‌الأخبار» تلفظ میکنند که غلط است؛ «کعب‌الأخبار» درست است. اخبار، جمع حبر است. حبر، یعنی عالم یهود.^۲ این

در کتابهای تاریخی،
نمونه‌های فراوانی از
دنیاطلبی خواص ثبت
شده است

در نبود عدالت و عبودیت
و باگسترش ثروت‌اندوزی،
جامعه پوک و تهی میشود
با تهی شدن جامعه از
معنویت، کسی چون
کعب‌الأخبار بیان معارف
اسلامی را بر عهده میگیرد

۱. همان، ص ۱۵۳.

۲. الصحاح، ج ۲، ص ۶۲۰؛ لسان العرب، ج ۴، ص ۱۵۷.

کعب، قطب علمای یهود بود، که آمد مسلمان شد؛ بعد بنا کرد راجع به مسائل اسلامی حرف زد! او در مجلس جناب عثمان نشسته بود که جناب ابی ذر وارد شد؛ چیزی گفت که ابی ذر عصبانی شد و گفت که تو حالا داری برای ما از اسلام و احکام اسلامی سخن می‌گویی؟! ما این احکام را خودمان از پیامبر ﷺ شنیده‌ایم.

وقتی معیارها از دست رفت، وقتی ارزشها ضعیف شد، وقتی ظواهر پوک شد، وقتی دنیاطلبی و مال‌دوستی بر انسانهایی حاکم شد که عمری را با عظمت گذرانده و سالهایی را بی‌اعتنا به زخارف دنیا سپری کرده بودند و توانسته بودند آن پرچم عظیم را بلند کنند، آن وقت در عالم فرهنگ و معارف هم، چنین کسی سررشته‌دار امور معارف الهی و اسلامی میشود؛ کسی که تازه مسلمان است و هرچه خودش بفهمد، می‌گوید؛ نه آنچه که اسلام گفته است؛ آن وقت بعضی میخواهند حرف او را بر حرف مسلمانان سابقه‌دار مقدم کنند!

عزل عمّار به درخواست مردم دنیاطلب

و اما یک ماجرا هم از عامه‌ی مردم: حاکم بصره به خلیفه در مدینه نامه نوشت: مالیاتی که از شهرهای مفتوح می‌گیریم، بین مردم خودمان تقسیم میکنیم؛ اما در بصره کم است، مردم زیاد شده‌اند؛ اجازه میدهید که دو شهر اضافه کنیم؟ مردم کوفه که شنیدند حاکم بصره برای مردم خودش خراج دو شهر را از خلیفه گرفته است، سراغ حاکم‌شان آمدند. حاکم‌شان که بود؟ (عمّار بن یاسر)؛

ابوذر به بیان احکام
الهی توسط کعب‌الأخبار
اعتراض نمود

عزل عمّار از امارت کوفه،
نشان از تغییر فرهنگ
عمومی و تهی شدن جامعه
از ارزش‌ها دارد

مرد ارزشی، آنکه مثل کوه، استوار ایستاده بود. البته از این قبیل هم بودند - کسانی که تکان نخورند - اما زیاد نبودند. پیش عمار یاسر آمدند و گفتند: تو هم برای ما این طور بخواه و دو شهر هم تو برای ما بگیر. عمار گفت: من این کار را نمیکنم. بنا کردند به عمار حمله کردن و بدگویی کردن. نامه نوشتند؛ بالاخره خلیفه او را عزل کرد!

شبیبه این ماجرا برای ابی ذر^۲ و دیگران هم اتفاق افتاد. شاید خود «عبدالله بن مسعود» یکی از همین افراد بود.^۳ وقتی که رعایت این سررشته‌ها نشود، جامعه از لحاظ ارزشها پوک میشود. عبرت اینجاست. عزیزان من! انسان این تحولات اجتماعی را دیر می‌فهمد؛ باید مراقب بود.

تلاش عمر بن سعد برای تصاحب حکومت ری

گفتند به تو حکومت ری را می‌خواهیم بدهیم. ری، آن وقت، یک شهر بسیار بزرگ پُر فایده بود.^۴ حاکمیت هم مثل استانداری امروز نبود. امروز استانداران ما یک مأمور اداری هستند؛ حقوقی میگیرند و همه‌اش زحمت میکشند. آن زمان این گونه نبود. کسی که می‌آمد حاکم شهری میشد؛ یعنی تمام منابع درآمد آن شهر در اختیارش بود؛ یک مقدار هم باید برای مرکز بفرستد، بقیه‌اش هم در اختیار خودش بود؛ هر کار میخواست، میتوانست بکند، لذا خیلی برایشان اهمیت داشت.

۱. همان، صص ۳۰-۳۲.

۲. همان، صص ۱۱۳-۱۱۶.

۳. أنساب الأشراف، ج ۵، صص ۵۲۴-۵۲۵؛ تقریب المعارف، ص ۲۳۰؛ بحار الأنوار، ج ۳۰، ص ۳۷۱.

۴. أحسن التقاسیم، ص ۳۸۵؛ البلدان، ص ۵۴۱.

بعد گفتند: اگر به جنگ حسین بن علی (علیه السلام) نروی، از حاکمیت ری خبری نیست. اینجا یک آدم ارزشی، یک لحظه فکر نمیکند؛ میگویند: مرده شوی ری را ببرند؛ ری چیست؟ همه‌ی دنیا را هم به من بدهید، من به حسین بن علی (علیه السلام) اخم هم نمیکنم؛ من به عزیز زهرا، چهره هم در هم نمیکنم؛ من بروم حسین بن علی (علیه السلام) و فرزندان را بکشم که میخواهید به من ری بدهید؟! آدمی که ارزشی باشد، این طور است؛ اما وقتی که درون تهی است، وقتی که جامعه، جامعه‌ی دور از ارزشهاست، وقتی که آن خطوط اصلی در جامعه ضعیف شده است، دست و پا می‌لغزد؛ حالا حداکثر یک شب هم فکر میکند؛ خیلی جدت کردند، یک شب تا صبح مهلت گرفتند که فکر کنند! اگر یک سال هم فکر کرده بود، باز هم این تصمیم را گرفته بود. این، فکر کردنش ارزشی نداشت. یک شب فکر کرد، بالاخره گفت بله، من ملک ری را میخواهم! البته خدای متعال همان را هم به او نداد. آن وقت عزیزان من! فاجعه‌ی کربلا پیش می‌آید.

دنیاطلبی خواص؛ منشأ معضلات دوران حکومت

امیرالمؤمنین (علیه السلام)

همین وضعیّت^۳، مسائل دوران امیرالمؤمنین (علیه السلام) را به وجود آورد؛ یعنی در دوران آن حضرت، چون عده‌ای مقام برایشان اهمّیت پیدا کرد، با علی (علیه السلام) در افتادند.^۴ بیست و پنج سال از رحلت

**در جامعه‌ی درون تهی
و دور از خطوط اصلی،
لغزش‌های بیشتر است**

**دنیاطلبی خواص،
معضلات دوران حکومت
امیرالمؤمنین (علیه السلام) را رقم**

زد

۱. الکامل، ج ۴، صص ۵۲-۵۳.

۲. همان، صص ۹۳-۹۴.

۳. اشاره به دنیاطلبی خواص.

۴. أنساب الأشراف، ج ۲، صص ۲۱۸ و ۲۲۱؛ الجمل، مفید، صص ۱۱۹-۱۲۳؛ بحار الأنوار،

ج ۳۲، ص ۶.

پیغمبر ﷺ میگذشت و خیلی از خطاها و اشتباهات شروع شده بود. نَفَسِ امیرالمؤمنین (علیه السلام) نَفَسِ پیغمبر ﷺ بود. اگر بیست و پنج سال فاصله نیفتاده بود، امیرالمؤمنین (علیه السلام) برای ساختن آن جامعه مشکلی نداشت. اما با جامعه‌ای مواجه شد که:

«جَعَلُوا مَالَ اللَّهِ دُولًا وَ عِبَادَ اللَّهِ حَوْلًا وَ دِينَ اللَّهِ دَحَلًا»^۱

جامعه‌ای است که در آن ارزشها تحت الشعاع دنیاداری قرار گرفته بود. جامعه‌ای است که امیرالمؤمنین (علیه السلام) وقتی میخواست مردم را به جهاد ببرد، آن همه مشکلات و دردمس برایش دارد!^۲ خواص دوران او - خواص طرفدار حق، یعنی کسانی که حق را می‌شناختند - اکثرشان کسانی بودند که دنیا را بر آخرت ترجیح میدادند!

تحقق فاجعه‌ی شهادت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در اثر کوتاهی خواص

نتیجه این شد که امیرالمؤمنین (علیه السلام) بالإجبار سه جنگ به راه انداخت؛^۳ عمر چهار سال و نه ماه حکومت خود را دائماً در این جنگها گذراند و عاقبت هم به دست یکی از آن آدمهای خبیث به شهادت رسید.^۴ خون امیرالمؤمنین (علیه السلام) به قدر خون امام حسین (علیه السلام) با ارزش است. شما در زیارت وارث میخوانید:

معضلات دوران حکومت
امیرالمؤمنین (علیه السلام)
عبارت بودند از:

۱. درگیری برای کسب قدرت؛
۲. کوتاهی مردم هنگام فراخوانی برای جهاد؛
۳. تحمیل سه جنگ به حضرت؛
۴. شهادت امام (علیه السلام)

تعبیر ثارالله و بی‌زهی
امیرالمؤمنین و امام
حسین (علیه السلام) است

۱. «مال خداوند را پرخرهی خود و بندگان خدا را بندهی خود و دین او را درآمد خویش قرار میدهند.» تقریب المعارف، ص ۲۷۰؛ شرح نهج البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۳، ص ۵۶؛ بحار الأنوار، ج ۳۱، ص ۱۷۱.
 ۲. وقعة صفین، صص ۹۴-۱۰۲؛ الأخبار الطوال، صص ۱۶۴-۱۶۵.
 ۳. مناقب الإمام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۵۵۴؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۴۶۹.
 ۴. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۱۱۷؛ المناقب، ص ۳۹۶؛ بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۲۰۰.
 ۵. المحبر، ص ۱۷؛ الإرشاد، ج ۱، ص ۹؛ بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۱۹۹.

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ثَارَ اللَّهِ وَابْنَ ثَارِهِ»^۱

یعنی خدای متعال، صاحب خونِ امام حسین (علیه السلام) و صاحب خون پدر او امیرالمؤمنین (علیه السلام) است. این تعبیر، برای هیچ‌کس دیگر نیامده است. هر خونی که بر زمین ریخته می‌شود، صاحبی دارد.^۲ کسی که کشته می‌شود، پدرش صاحب خون است؛ فرزندش صاحب خون است؛ برادرش صاحب خون است. خونخواهی و مالکیتِ حقّ دم را عرب «ثار» می‌گوید.^۳

«ثار» امام حسین (علیه السلام) از آن خداست؛ یعنی حقّ خونِ امام حسین (علیه السلام) و پدر بزرگوارش، متعلّق به خود خداست. صاحب خون این دو نفر، خود ذات مقدّس پروردگار است. امیرالمؤمنین (علیه السلام) به خاطر وضعیّت آن روز جامعه‌ی اسلامی به شهادت رسید.

تداوم انحراف و دنیاطلبی خواص در دوران امام حسن (علیه السلام)

بعد نوبت امامت به امام حسن (علیه السلام) رسید و در همان وضعیّت بود که آن حضرت نتوانست بیش از شش ماه دوام بیاورد؛^۴ تنهایِ تنهایش گذاشتند.

انحطاط اخلاقی جامعه؛ منشأ صلح امام حسن (علیه السلام)

امام حسن مجتبی (علیه السلام) میدانست که اگر با همان عده‌ی معدود اصحاب و یارانِ خود با معاویه بجنگد و به شهادت برسد،

تداوم انحراف و دنیاطلبی

خواص، موجب معضلات

دوران امام حسن (علیه السلام) شد

و حکومت ایشان بیش از

شش ماه دوام نیافت

۱. «سلام بر تو ای خون خدا و فرزند خون خدا.» مصباح المنهجد، ص ۷۲۰؛ بحار الأنوار، ج ۹۸، ص ۱۹۹.

۲. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۰۵؛ المعیار و الموازنة، ص ۲۷۸؛ بحار الأنوار، ج ۳۴، ص ۱۵۳.

۳. الصحاح، ج ۲، ص ۶۰۳؛ لسان العرب، ج ۴، ص ۹۷.

۴. التنبیه و الإشراف، ص ۲۶۰؛ المناقب، ص ۳۸۶؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، صص ۶۰-۶۱.

انحطاط اخلاقی زیادی که بر خواصّ جامعه‌ی اسلامی حاکم بود، نخواهد گذاشت که دنبال خون او را بگیرند! تبلیغات، پول و زرنگیهای معاویه، همه را تصرف خواهد کرد و بعد از گذشت یکی دو سال، مردم خواهند گفت: «امام حسن علیه السلام بیهوده در مقابل معاویه قد علم کرد». لذا با همه‌ی سختیها ساخت و خود را به میدان شهادت نینداخت، زیرا میدانست خونش هدر خواهد شد.

شرایط دشوار دوران امام حسن علیه السلام به دلیل کوتاهی خواص
گاهی شهید شدن آسان‌تر از زنده ماندن است! حقاً که چنین است! این نکته را اهل معنا و حکمت و دقت، خوب درک میکنند. گاهی زنده ماندن و زیستن و تلاش کردن در یک محیط، به مراتب مشکل‌تر از کشته شدن و شهید شدن و به لقای خدا پیوستن است. امام حسن علیه السلام این مشکل را انتخاب کرد. وضع آن زمان چنین بوده است. خواص تسلیم بودند و حاضر نمیشدند حرکتی کنند.

تداوم انحراف و دنیاطلبی خواص در دوران امام حسین علیه السلام
وقتی امام حسین علیه السلام قیام کرد، با آن عظمتی که در جامعه‌ی اسلامی داشت، بسیاری از خواص به نزدش نیامدند و به او کمک نکردند. ببینید وضعیّت در یک جامعه، تا چه اندازه به وسیله‌ی خواصّی که حاضرند دنیای خودشان را به راحتی بر سرنوشت دنیای اسلام در قرنهای آینده ترجیح دهند، خراب میشود!

قیام امام علیه السلام بر انحطاط ویرانگر جامعه‌ی اسلامی
در اینجا یک کلمه راجع به تحلیل حادثه‌ی عاشورا بگویم و

اگر امام حسن علیه السلام قیام میکرد و به شهادت میرسید، با انحطاط اخلاقی موجود بین خواص، خون حضرت بی‌ثمر میشد.

در روزگار امام حسن علیه السلام مجتبی، زنده ماندن، سخت‌تر از شهادت بود

انحراف خواص در دوران امام حسین علیه السلام نیز تداوم یافت
در زمان امام حسین علیه السلام خواصّ جامعه، دنیای خود را بر سرنوشت دنیای اسلام ترجیح دادند

فقط اشاره‌ای بکنم. کسی مثل حسین بن علی علیه السلام که خودش تجسم ارزش‌هاست، قیام میکند، برای اینکه جلوی این انحطاط را بگیرد؛ چون این انحطاط میرفت تا به آنجا برسد که هیچ چیز باقی نماند؛ که اگر یک وقت مردمی هم خواستند خوب زندگی کنند و مسلمان زندگی کنند، چیزی در دست‌شان نباشد. امام حسین علیه السلام می‌ایستد، قیام میکند، حرکت میکند و یک‌تنه در مقابل این سرعت سراسیمه سقوط قرار می‌گیرد. البته در این زمینه، جان خودش را، جان عزیزانش را، جان علی اصغرش را، جان علی اکبرش را و جان عباسش را فدا میکند؛ اما نتیجه می‌گیرد. «وَأَنَا مِنْ حُسَيْنٍ» یعنی دین پیامبر صلی الله علیه و آله زنده شده‌ی حسین بن علی علیه السلام است. آن روی قضیه، این بود؛ این روی سکه، حادثه‌ی عظیم و حماسه‌ی پرشور و ماجرای عاشقانه‌ی عاشورا است که واقعاً جز با منطق عشق و با چشم عاشقانه، نمی‌شود قضایای کربلا را فهمید. باید با چشم عاشقانه نگاه کرد، تا فهمید حسین بن علی علیه السلام در این تقریباً یک شب و نصف روز، یا حدود یک شبانه‌روز - از عصر تا سوعا تا عصر عاشورا - چه کرده و چه عظمتی آفریده است! لذاست که در دنیا باقی مانده و تا ابد هم خواهد ماند. خیلی تلاش کردند که حادثه‌ی عاشورا را به فراموشی بسپارند، اما نتوانستند.^۲ **تنها ماندن امام حسین علیه السلام با وجود جایگاه برجسته‌ی حضرت** به قضایای قیام امام حسین علیه السلام و حرکت وی از مدینه نگاه می‌کرد؛ به این نکته برخوردیم که یک شب قبل از آن شبی که

فلسفه‌ی قیام امام حسین علیه السلام مقابله با انحطاط ویرانگر جامعه‌ی اسلامی است

«حُسَيْنٌ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ حُسَيْنٍ» به معنی حیات یافتن اسلام با فداکاری امام حسین علیه السلام است
راز ماندگاری عاشورا را با چشم عاشقانه باید دید

۱. «... و من از حسینم» المعجم الکبیر، ج ۲۲، ص ۲۷۴؛ کامل الزیارات، ص ۱۱۶؛

بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۲۶۱.

۲. در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران، ۱۳۷۷/۲/۱۸.

آن حضرت از مدینه خارج شود، عبدالله بن زبیر بیرون آمده بود.^۱ هر دو در واقع، یک وضعیّت داشتند، اما امام حسین علیه السلام کجا، عبدالله بن زبیر کجا!

سخن گفتن امام حسین علیه السلام و مقابله و مخاطبه‌اش از چنان صلابتی برخوردار بود که «ولید» حاکم وقت مدینه، جرأت نمی‌کرد با وی به درشتی حرف بزند! «مروان» یک کلمه در انتقاد از آن حضرت بر زبان آورد، چون انتقادش نابجا بود، حضرت چنان تشری به او زد که مجبور شد سر جایش بنشیند.^۲

۱. نحوه‌ی خروج امام علیه السلام

آن وقت امثال همین مروان، خانه‌ی عبدالله بن زبیر را به محاصره درآوردند. عبدالله، برادرش را با این پیام نزد آنها فرستاد که «اگر اجازه بدهید، فعلاً به دارالخلافه نیایم.» به او اهانت کردند و گفتند: پدرت را درمی‌آوریم! اگر از خانه‌ات بیرون نیایی، به قتلت میرسانیم و چه‌ها میکنیم! چنان تهدیدی کردند که عبدالله بن زبیر به التماس افتاد و گفت: «پس اجازه بدهید فعلاً برادرم را بفرستم؛ خودم فردا به دارالخلافه می‌آیم.» آنقدر اصرار و التماس کرد که یکی واسطه شد و گفت: «امشب را به او مهلت بدهید.»^۳

عبدالله بن زبیر، با اینکه شخصیتی سرشناس و با نفوذ بود، اینقدر وضعیّتش با امام حسین علیه السلام فرق داشت. کسی جرأت نمی‌کرد با آن حضرت به درشتی صحبت کند. از مدینه هم که بیرون آمد، چه در بین راه و چه در مکه، هر کس به او رسید و هم صحبت

۲. در راه مکه و در مکه، عموم مردم احترام ویژه‌ای برای حضرت قایل بودند؛

۱. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۵۲؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۳۴؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۶.

۲. تاریخ الطبری، ج ۴، صص ۲۵۱-۲۵۲؛ روضة الواعظین، صص ۱۷۱-۱۷۲؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، صص ۳۲۴-۳۲۵.

۳. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۵۲.

شد، خطابش به آن حضرت «جعلت فداک» (قربانت گردم) و «پدر و مادرم قربانت گردند» و «عمی و خالی فداک» (عمو و دایی‌ام قربانت گردند) بود. برخورد عمومی با امام حسین علیه السلام این‌گونه بود.^۱ شخصیت او در جامعه‌ی اسلامی، چنین ممتاز و برجسته بود.

«عبدالله بن مطیع» در مکه نزد امام حسین علیه السلام آمد و عرض کرد: «یا بن رسول الله! لئن هلکت لنسترقن بعدک؛^۲ اگر تو قیام کنی و کشته شوی، بعد از تو کسانی که دارای حکومتند، ما را به بردگی خواهند برد. امروز به احترام تو، از ترس تو و از هیبت توست که راه عادی خودشان را می‌روند.

عظمت مقام امام حسین علیه السلام در بین خواص چنین است که حتی ابن عباس در مقابلش خضوع می‌کند؛ عبدالله بن جعفر خضوع می‌کند؛ عبدالله بن زبیر، با آنکه از حضرت خوشش نمی‌آید،^۳ خضوع می‌کند. بزرگان و همه‌ی خواص اهل حق، در برابر عظمت مقام او خاضع‌اند. خاضعان به او، خواص جبهه‌ی حق‌اند؛ که طرف حکومت نیستند، طرف بنی امیه نیستند و طرف باطل نیستند. در بین آنها حتی شیعیان زیادی هستند که امیرالمؤمنین علیه السلام را قبول دارند و او را خلیفه‌ی اول می‌دانند. اما همه‌ی اینها وقتی که با شدت عمل دستگاه حاکم مواجه می‌شوند و می‌بینند بناست جانشان، سلامتی‌شان، راحتی‌شان، مقامشان و پولشان به خطر بیفتند، پس می‌زنند! اینها که پس زدند، عوام

۳. سخن عبدالله بن مطیع، نشان از هیبت و عظمت امام علیه السلام در جامعه‌ی آن روز داشت؛

۴. خواص در برابر عظمت امام علیه السلام خضوع می‌کردند؛

۵. شیعیان و طرفداران امام علیه السلام در جامعه بسیار بودند؛

با شدت عمل دستگاه حاکم، علی‌رغم برخورداری امام علیه السلام از جایگاه والا، خواص شیعه پس زدند

۱. تاریخ خلیفه، ص ۱۴۳؛ الأخبار الطوال، ص ۲۴۸؛ الفتوح، ج ۵، صص ۲۴-۲۵؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۴، ص ۲۰۷؛ الکامل، ج ۴، صص ۱۹-۲۰؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۶۸.

۲. أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۱۵۶؛ تاریخ الطبری، ج ۴، صص ۲۶۰-۲۶۱.

۳. تجارب الأمم، ج ۲، ص ۳۸؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۳۲.

مردم هم به آن طرف رو میکنند.^۱

دنیاطلبی؛ مانع همراهی خواص با ابا عبدالله علیه السلام

یکی از درسهای مهمّ عاشورا این است که مردم را به دو دسته در مقابل یکدیگر تقسیم کرد. یک ارزش‌گذاری و تقویم واقعی مردم به برکت حادثه‌ی عاشورا انجام گرفت، و این درس بزرگی شد.

تا وقتی مسئله‌ی خون و فداکاری مطرح نبود و درست نمیدانستند حسین بن علی علیه السلام برای چه از مدینه یا مکه حرکت کرده است، بودند و ماندند کسان زیادی که پیروی خودشان از حسین بن علی علیه السلام را پس نگرفتند؛ چون مسئله‌ی عافیت‌آمیزی بود.

در کوفه هم تعداد زیادی از سران و رؤسای شهر کوفه به حسین بن علی علیه السلام نامه نوشتند و از آن حضرت دعوت کردند و این دعوت بعد از آن بود که امام از مدینه خارج شده بود.^۲ هنوز نمیدانستند مسئله چیست. گمان نمیکردند چنین آزمایش دشوار و فشاردهنده‌ای را با خود همراه داشته باشد. در مکه عده‌ی زیادی با آن حضرت به راه افتادند؛ علی‌رغم ظواهر که تلخ بود، چون هنوز معلوم نبود که قضیه به کجا خواهد انجامید؛ اما به مجرد اینکه مسائل چهره‌ی واقعی خودش را نشان داد، طرفداران حق و حقیقت کم شدند. تلخی‌ها اهل دنیا را راند؛ همان‌طور که خود امام علیه السلام در یک بیانی فرمود:

بودند

۱. در جمع فرماندهان لشکر ۲۷ محمد رسول الله صلی الله علیه و آله، ۱۳۷۵/۳/۲۰.

۲. روضة الواعظین، ص ۱۷۲؛ الکامل، ج ۴، ص ۲۰؛ بحار الأنوار، ج ۴، ص ۳۳۲-۳۳۳.

عوام، دنباله‌رو خواص
بودند و امام علیه السلام تنها ماند!

از درسها و برکات عاشورا،
دسته‌بندی و ارزش‌گذاری
مردم است

دینداران واقعی در
فداکاریها شناخته
میشوند

برخی از نشانه‌های غربت
قیام عاشورا عبارتند از:
۱. انصراف برخی از
همراهان از ادامه‌ی راه؛

۲. غفلت دوستداران
امام علیه السلام در سراسر جهان
اسلام؛

۳. انصراف بسیاری از
کسانی که دعوت‌نامه برای
امام حسین علیه السلام فرستاده

«النَّاسُ عِبِيدُ الدُّنْيَا وَالدِّينُ لِعَقْبِ عَلِيٍّ أَلْسِنَتِهِمْ يَحْوِطُونَهُ مَا دَرَّتْ مَعَابِئُهُمْ فَإِذَا حُصِّصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَانُونَ»^۱

امام حسین علیه السلام با بیان کمی دینداران واقعی در سختیها، واقعیتِ زمان خویش را ترسیم مینماید

این ترسیم واقعیت بود. وقتی سختیها پیش می‌آید، دیندارها کم میشوند؛ تا وقتی عافیت و راحت هست، مدعیان زیاد هستند. آن روز در مکه و مدینه و کوفه و در همه‌ی جهان اسلام، بسیار بودند کسانی که ادعا میکردند تابع دین و پیرو بی‌قید و شرط اسلامند؛ خیلی بودند کسانی که حسین بن علی علیه السلام را فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌شناختند و قبول داشتند و حتی به او محبت هم می‌ورزیدند؛ اما همین آدمها آن روزی که امام حسین علیه السلام خواست از مکه حرکت کند، حاضر نشدند بیایند.

شما نباید خیال کنید عبدالله بن جعفر، امام حسین علیه السلام را قبول نداشت، یا بسیاری دیگر از بنی‌هاشم که با حسین بن علی علیه السلام راه نیفتادند؛ اینها همه امام حسین علیه السلام را امام، فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله و یک انسان بزرگ و والا قبول داشتند؛ اما حاضر نشدند، چون سخت بود. تا وقتی خبر شهادت مسلم بن عقیل در راه به امام حسین علیه السلام نرسیده بود، عده‌ی بیشتری با آن حضرت همراه بودند. وقتی خبر از کوفه آمد که اوضاع دشوار است و مسلم را به قتل رساندند، یک عده هم آنجا رفتند.^۲ در خود کوفه هم کسانی که اظهار کردند به امامت فرزند پیغمبر معتقد هستند، یکی دوتا سه تا

۱. «مردم، دنیاپرستند و دین از سر زبان آنها فراتر نمیرود. تا وقتی دیندار هستند که معیشت آنها تأمین شود؛ اما وقتی به وسیله‌ی بلا مورد آزمایش قرار میگیرند، دینداران قلیل و اندک خواهند شد.» تحف العقول، ص ۲۴۵؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۸۳. در منابع اهل سنت، با کمی اختلاف، این‌گونه آمده است: نزهة الناظر وتنبیه خاطر، ص ۸۷.

۲. أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۱۶۹؛ إعلام الوری، ج ۱، ص ۴۴۷؛ بحار الأنوار ج ۴۴، ص ۳۷۴.

نمودند؛ چندین هزار بودند،^۱ که بین آنها سران و شخصیت‌های بزرگی هم حضور داشتند.

البته شما اگر به نامه‌هایی که به امام حسین (علیه السلام) نوشتند، دقت کنید، ریشه‌ی اشکال را پیدا میکنید. دو گونه نامه به امام حسین (علیه السلام) نوشتند؛ هر دو، دعوت است. بعضی به امام حسین (علیه السلام) مینویسند: «إنه ليس علينا إمام فأقبل»؛

تفاوت لحن نامه‌های
کوفیان نشان‌دهنده‌ی
شخصیت و معرفت
نویسندگان است

بیا، ما رهبر نداریم. یعنی رهبر می‌خواهیم. به دنبال رهبر و امامی هستند که آنها را رهبری کند، دست آنها را بگیرد و قدم به قدم پیش برود. این دریافت درست است. زیر این نامه را امثال حبیب بن مظاهر امضا کردند.^۲ راجع به یزید نوشتند، راجع به حکومت اموی نوشتند.

یک دسته‌ی دیگر هم نامه نوشتند، آنها هم دعوت کردند، منتها حسین بن علی (علیه السلام) را به عنوان امام و رهبر دعوت نکردند. البته امام می‌خواستند، آنها هم قبول داشتند، چون شیعه بودند - مردم کوفه غالباً شیعه بودند - اما لحن نامه، لحن دعوت از یک میهمان است. نامه نوشتند به حسین بن علی (علیه السلام) که اینجا رودهای ما جاری است، درختهای ما سرسبز است، باغستانهای ما پر بار است - انگاری میهمان دعوت میکردند! - یعنی بیاید اینجا زندگی و تنعم مادی زیاد است. خب، حسین بن علی (علیه السلام) که برای تنعم مادی به جنگ نمی‌رفت؛ حسین بن علی (علیه السلام) برای وظیفه

۱. الإمامة و السياسة، ج ۲، ص ۴؛ الفتوح، ج ۵، ص ۴۰؛ مروج الذهب، ج ۱، ص ۵۴؛ مناقب آل‌ابی‌طالب، ج ۳، ص ۲۴۲؛ مثير الأحرار، ص ۱۶؛ الدر النظيم، ص ۵۴۱-۵۴۲؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، صص ۳۳۵-۳۳۶.

۲. الإرشاد، ج ۲، صص ۳۶-۳۷؛ الكامل، ج ۴، ص ۲۰؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، صص ۳۲۲-۳۲۳.

حرکت میکرد. زیر این نامه‌ی دوم را امثال شبت بن ربیع امضا کردند،^۱ که خودش یکی از قاتلین امام حسین (علیه السلام) شد!^۲ برداشت از حرکت حسین بن علی (علیه السلام) دو گانه است: یک عده به چشم دنیا نگاه میکنند، یک عده به چشم آخرت؛ یک عده برای جاه و جلال و رسیدن به نان و موقعیت به آن نگاه میکنند، یک عده برای وظیفه.

آنکه برای جاه و موقعیت و نان و نام، دنبال حسین بن علی (علیه السلام) است، تا دید اینها به خطر می افتد، میگوید خدا حافظ، ما رقتیم! دیگر کاری ندارد. برای نان آمده بود؛ وقتی نان نیست، بماند چه بکند؟ برای مقام آمده بود؛ وقتی مقامی نیست و هر چه هست، محنت است، چرا بماند؟ میگذارد میرود.

یک عده هم برای ادای تکلیف آمدند؛ کاری ندارند حسین بن علی (علیه السلام) شهید خواهد شد یا به حکومت خواهد رسید؛ میگوید من ادای تکلیف میکنم. تکلیف این است که در آن چنان موقعیتی وقتی فرزند پیغمبر قیام کند، برای گرفتن حق و برای هدایت مردم و برای اداره‌ی جامعه‌ی اسلامی، مؤمنین و مسلمین، پشت سر او بایستند و به او کمک کنند. میگوید من میخواهم این وظیفه را انجام بدهم و در راه این وظیفه دو چیز ممکن است پیش بیاید: یکی پیروزی، چشم‌روشنی و رسیدن به همه جا؛ یکی هم کشته شدن؛ برای هر دو هم حاضرم. خود حسین بن علی (علیه السلام) هم

در مورد قیام عاشورا، دو برداشت مختلف وجود داشت:

۱. نگاه دنیاگرایانه؛

۲. نگاه آخرت محور

کسانی که به دنبال جاه و مقام بودند، هنگام خطر، امام حسین (علیه السلام) را تنها گذاشتند؛ اما تکلیف محوران تا آخر ایستادند

۱. تجارب الأمم، ج ۲، ص ۴۰؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۲۴۱؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۳۴.

۲. الطبقات الکبری، خامسة ۱، صص ۵۱۶-۵۱۸؛ الهدایة الکبری، صص ۱۳۴-۱۳۵؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۴.

با این روحیه حرکت کرد. اینها همان کسانی بودند که تا لحظه‌ی آخر با امام حسین علیه السلام ماندند؛ شب عاشورا هم آنجا بودند، روز عاشورا هم برای کشته شدن از یکدیگر سبقت می‌جستند^۱ و با هم شوخی میکردند؛^۲ چرا که دارند به لقای الهی میرسند و شهید میشوند. این محکی بود که حسین بن علی علیه السلام به کار برد.

هویت مشترک و تفاوت‌های زمان ما با دوران امام حسین علیه السلام

انقلاب ما دنباله‌ی همان حرکت است. امام ما فرزند همان حسین علیه السلام است و راه ملت ایران و مسلمانان جهان، دنباله‌ی همان راه است. البته امروز با آن روز تفاوت‌های زیادی دارد، اما هویت کار یکی است. باید بگویم اگر آن روز بر اثر فساد و گمراهی و تبلیغات سوئی که طرفداران طواغیت علیه اسلام واقعی و علیه خاندان پیغمبر به وجود آورده بودند، طرفداران امام حسین علیه السلام کم بودند، زمان ما بر اثر هزار و سیصد سال تبلیغ، هزار و سیصد سال گفتن، هزار و سیصد سال تکرار و مرور کردن درس امام حسین علیه السلام و درس عاشورا، دیگر طرفداران حق اینقدر کم نبودند. «فَادَا مُحْصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَّانُونَ»^۳ زمان امام حسین علیه السلام بودند، زمان ما نه. زمان ما برای مردم بلاهای سخت پیش آمد، اما دیندارها کم نشدند؛ اکثریت جامعه‌ی ما ایستادند.^۴

۱. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۳۷؛ اللهوف، صص ۶۶-۶۷؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۹۷.

۲. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۲۱؛ اللهوف، صص ۵۷-۵۸؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱.

۳. «اما وقتی به وسیله‌ی بلا مورد آزمایش قرار میگیرند، دینداران قلیل و اندک خواهند شد.» تحف العقول، ص ۲۴۵؛ نزهة الناظر و تنبيه الخاطر، ص ۸۷؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۱۹۵.

۴. در جمع رزمندگان مرکز پشتیبانی جنگ (سیاه جنوب)، ۱۳۶۷/۵/۲۹.

شواهد تاریخی کوتاهی خواص و عوام در حادثه‌ی عاشورا

نگاهی به رفتار خواص کوفه

وقتی به اسامی کسانی که از کوفه برای امام حسین علیه السلام نامه نوشتند و او را دعوت کردند، نگاه میکنید، می‌بینید همه جزو طبقه‌ی خواص و از زبندگان و برجستگان جامعه‌اند. تعداد نامه‌ها زیاد است. صدها صفحه نامه و شاید چندین خورجین یا بسته‌ی بزرگ نامه، از کوفه برای امام حسین علیه السلام فرستاده شد.^۱

همه‌ی نامه‌ها را بزرگان و اعیان و شخصیت‌های برجسته و نام و نشان‌دار و همان خواص نوشتند. محتوا مضمون و لحن نامه‌ها را که نگاه کنید، معلوم میشود از این خواص طرفدار حق، کدامها جزو دسته‌ای هستند که حاضرند دینشان را قربانی دنیایشان کنند و کدامها کسانی هستند که حاضرند دنیایشان را قربانی دینشان

دعوت‌نامه‌ها از سوی
طبقه‌ی خواص کوفه بود

از لحن نامه‌ها پیدا بود
که خواصی که دین را
فدای دنیا میکنند، بیشتر
هستند

۱. الأخبار الطوال، صص ۲۳۰؛ اللهوف، صص ۲۴؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، صص ۳۳۳-۳۳۴.

کنند. از تفکیکِ نامه‌ها هم میشود فهمید که عده‌ی کسانی که حاضرند دینشان را قربانی دنیا کنند، بیشتر است.

نتیجه‌ی کوتاهی خواص و عوام در کوفه

نتیجه‌ی انحراف خواص و از همان کوفه‌ای که هجده‌هزار^۲ شهروندش با مسلم بیعت کردند، بیست،^۳ سی هزار نفر^۴ یا بیشتر^۵، برای جنگ با امام حسین (علیه السلام) به کربلا میروند! یعنی حرکت خواص به دنبال خود، حرکت عوام را می‌آورد.

نمیدانم عظمت این حقیقت که برای همیشه گریبان انسانهای هوشمند را میگیرد، درست برای ما روشن میشود یا نه؟

ماجرای مسلم (علیه السلام) در کوفه و نقش خواص و عوام

ماجرای کوفه را لابد شنیده‌اید. به امام حسین (علیه السلام) نامه نوشتند و آن حضرت در نخستین گام، مسلم بن عقیل را به کوفه اعزام کرد.^۶ با خود اندیشید: مسلم را به آنجا میفرستم. اگر خبر داد که اوضاع مساعد است، خود نیز راهی کوفه میشوم.

ورود مسلم به کوفه و استقبال خواص و عوام

مسلم بن عقیل به محض ورود به کوفه، به منزل بزرگان شیعه

مسلم بن عقیل (علیه السلام) به منزل بزرگان کوفه وارد شد و مردم کوفه با او بیعت کردند

۱. الفتوح، ج ۵، صص ۵۵-۵۸؛ إعلام الوری، ج ۱، صص ۴۴۴-۴۴۵؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، صص ۳۵۴-۳۵۷.
 ۲. الطبقات الكبرى، خامسة ۱، صص ۴۵۸-۴۵۹؛ مثير الأحران، ص ۲۱؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، صص ۳۳۵-۳۳۶.
 ۳. الفصول المهمة فی معرفة الأئمة، ج ۲، ص ۸۱۹.
 ۴. عمدة الطالب، ص ۱۹۲.
 ۵. مناقب آل أبي طالب، ج ۳، ص ۲۴۸.
 ۶. الأخبار الطوال، صص ۲۲۹-۲۳۱؛ الإرشاد، ج ۲، صص ۳۹-۴۱؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، صص ۳۳۴-۳۳۵.

وارد شد و نامه‌ی حضرت را خواند. گروه گروه مردم آمدند و همه اظهار ارادت کردند.^۱

عدم مقابله‌ی فرماندار ضعیف کوفه با مسلم (رضی الله عنه)

فرماندار کوفه «نعمان بن بشیر» نام داشت که فردی ضعیف و ملایم بود. گفت: «تا کسی با من سرِ جنگ نداشته باشد، جنگ نمیکنم.»^۲ لذا با مسلم مقابله نکرد. مردم که جوّ را آرام و میدان را باز می‌دیدند، بیش از پیش با حضرت بیعت کردند.

نامه‌نگاری خواصّ باطل به یزید

دو، سه تن از خواصّ جبهه‌ی باطل - طرفداران بنی امیّه - به یزید نامه نوشتند که:

«اگر میخواهی کوفه را داشته باشی، فرد شایسته‌ای را برای حکومت بفرست؛ چون نعمان بن بشیر نمیتواند در مقابل مسلم بن عقیل مقاومت کند.»

انتخاب عبیدالله برای امارت کوفه

یزید هم عبیدالله بن زیاد، فرماندار بصره، را حکم داد که علاوه بر بصره - به قول امروز، «با حفظ سمت» - کوفه را نیز تحت حکومت خود درآورد. عبیدالله بن زیاد از بصره تا کوفه یکسره تاخت.^۳ (در قضیه‌ی آمدن او به کوفه هم نقش خواص معلوم میشود، که اگر دیدم مجال هست، بخشی از آن را برایتان نقل خواهم کرد.)

ضعف نعمان بن بشیر - فرماندار کوفه - موجب افزایش گرایش مردمی به مسلم بن عقیل (رضی الله عنه) گردید

چند تن از خواصّ طرفدار بنی امیّه به یزید نامه نوشتند و پیشنهاد تغییر فرماندار کوفه را دادند

عبیدالله بن زیاد، فرماندار جدید کوفه شد

۱. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۶۴؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۴۱؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، صص ۳۳۵-۳۳۶.

۲. تاریخ الطبری، ج ۴، صص ۲۶۴-۲۶۵؛ الإرشاد، ج ۲، صص ۴۱-۴۲؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۳۶.

۳. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۶۵؛ الإرشاد، ج ۲، صص ۴۲-۴۳؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، صص ۳۳۶-۳۳۷.

عوامی گری مردم کوفه هنگام ورود عبدالله

او هنگامی به دروازه‌ی کوفه رسید که شب بود.^۱ مردم معمولی کوفه - از همان عوامی که قادر به تحلیل نبودند - تا دیدند فردی با اسب و تجهیزات و نقاب بر چهره وارد شهر شد، تصوّر کردند امام حسین (علیه السلام) است؛ جلو دویدند و فریاد «مرحبا باین رسول الله»^۲ در فضا طنین افکند!

ویژگی فرد عامی، چنین است. آدمی که اهل تحلیل نیست، منتظر تحقیق نمی‌شود. دیدند فردی با اسب و تجهیزات وارد شد؛ بی آنکه یک کلمه حرف با او زده باشند، تصوّر غلط کردند. تا یکی گفت: «او امام حسین (علیه السلام) است»، همه فریاد «امام حسین، امام حسین» برآوردند! به او سلام کردند و مقدمش را گرامی داشتند؛ بی آنکه صبر کنند تا حقیقت آشکار شود. عبدالله هم اعتنایی به آنها نکرد و خود را به دارالاماره رساند و از همان‌جا طرح مبارزه با مسلم بن عقیل را به اجرا گذاشت.

آغاز طرح مبارزه‌ی عبدالله با تهدید و شکنجه طرفداران

مسلم

اساس کار او عبارت از این بود که طرفداران مسلم بن عقیل را با اشد فشار مورد تهدید و شکنجه قرار دهد.^۳ بدین جهت، «هانی بن عروه» را با غدر و حيله به دارالاماره کشاند و به ضرب

آغازشد

۱. الفتوح، ج ۵، ص ۳۸؛ اللهوف، ص ۲۹؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۴۰.
 ۲. أنساب الأشراف، ج ۲، ص ۷۸؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۴۳؛ و نیز رک: بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۴۰.
 ۳. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۶۷؛ الإرشاد، ج ۲، صص ۴۴-۴۵؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۴۱.

و شتم او پرداخت.^۱

نقش خواص در متفرّق شدن مردم و تنها ماندن مسلم

وقتی گروهی از مردم در اعتراض به رفتار او دارالاماره را محاصره کردند، با توسّل به دروغ و نیرنگ، آنها را متفرّق کرد.^۲ در این مقطع هم، نقش خواصّ به اصطلاح طرفدار حق که حق را شناختند و تشخیص دادند، اما دنیایشان را بر آن مرجّح دانستند، آشکار میشود.

از طرف دیگر، حضرت مسلم سلام الله علیه با جمعیت زیادی به حرکت درآمد. در تاریخ «ابن اثیر» آمده است که گویی هجده هزار نفر اطراف مسلم گرد آمده بودند. از این عدّه فقط چهار هزار نفر دورادور محل اقامت او ایستاده بودند و شمشیر به دست، به نفع مسلم بن عقیل شعار میدادند.^۳ این وقایع، مربوط به روز هشتم ذی الحجّه است.^۴

کاری که ابن زیاد کرد، این بود که عدّه‌ای از خواص را وارد دسته‌های مردم کرد تا آنها را بترسانند. خواص هم در بین مردم می‌گشتند و می‌گفتند: «با چه کسی سر جنگ دارید؟! چرا می‌جنگید؟! اگر میخواهید در امان باشید، به خانه‌هایتان برگردید. اینها بنی امیه‌اند؛ پول و شمشیر و تازیانه دارند.» چنان مردم را ترسانند و از گرد مسلم پراکنند که آن حضرت به وقت نماز

با دستگیری هانی بن عروه، مردم به نشانه‌ی اعتراض، دارالاماره را محاصره کردند

ابن زیاد با نیرنگ، مردم را متفرّق کرد و خواص، دنیای خود را بر حق ترجیح دادند مسلم علیه السلام در روز هشتم ذی الحجّه با جمعیت فراوان به سوی دارالاماره حرکت نمود

عبیدالله بن زیاد از خواصّ اهل باطل برای ترساندن مردم استفاده کرد با ارباب مردم توسط خواصّ اهل باطل، مسلم علیه السلام تنها شد

۱. تاریخ الطبری، ج ۴، صص ۲۷۲-۲۷۴؛ الإرشاد، ج ۲، صص ۴۶-۵۰؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، صص ۳۴۴-۳۴۷.

۲. تاریخ الطبری، ج ۴، صص ۲۷۴-۲۷۵؛ الإرشاد، ج ۲، صص ۵۰-۵۱؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، صص ۳۴۷-۳۴۸.

۳. الإرشاد، ج ۲، ص ۵۲؛ الکامل، ج ۴، ص ۳۰؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۴۸.

۴. الإرشاد، ج ۲، ص ۶۶؛ الکامل، ج ۴، ص ۳۶؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۶۳.

عشا هیچ کس را همراه نداشت؛ هیچ کس!^۱

آن‌گاه ابن‌زیاد به مسجد کوفه رفت و اعلان عمومی کرد که «همه باید به مسجد بیایند و نماز عشایشان را به امامت من بخوانند!» تاریخ مینویسد: مسجد کوفه مملو از جمعیتی شد که پشت سر ابن‌زیاد به نماز عشا ایستاده بودند.^۲

برگزار شد

سقوط کوفه در اثر عملکرد بد خواص

چرا چنین شد؟ بنده که نگاه میکنم، می‌بینم خواصّ طرفدار حق مقصّرند و بعضی‌شان در نهایتِ بدی عمل کردند. مثل چه کسی؟ مثل «شریح قاضی». شریح قاضی که جزو بنی‌امیه نبود! کسی بود که می‌فهمید حق با کیست؛ می‌فهمید که اوضاع از چه قرار است. وقتی «هانی بن عروه» را با سر و روی مجروح به زندان افکندند، سربازان و افراد قبیله‌ی او اطراف قصر عبیدالله بن‌زیاد را به کنترل خود درآوردند. ابن‌زیاد ترسید. آنها میگفتند: «شما هانی را کشته‌اید».

بد عمل کردن خواص،
علت سقوط کوفه و حاکم
شدن عبیدالله بن‌زیاد بود

ابن‌زیاد به شریح قاضی گفت: «برو بین اگر هانی زنده است، به مردمش خبر بده.» شریح دید هانی بن‌عروه زنده، اما مجروح است. تا چشم هانی به شریح افتاد، فریاد برآورد: «ای مسلمانان! این چه وضعی است؟! پس قوم من چه شدند؟! چرا سراغ من نیامدند؟! چرا نمی‌آیند مرا از اینجا نجات دهند؟! مگر مرده‌اند؟!» شریح قاضی گفت: «میخواستم حرفهای هانی را به کسانی که

۱. الإرشاد، ج ۲، صص ۵۲-۵۴؛ الکامل، ج ۴، ص ۳۱؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، صص ۳۴۸-۳۵۰.

۲. الإرشاد، ج ۲، صص ۵۵-۵۶؛ الکامل، ج ۴، ص ۳۲؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۵۱.

دور دارالاماره را گرفته بودند، منعکس کنم، اما افسوس که جاسوس عیدالله آنجا حضور داشت و جرأت نکردم!» «جرأت نکردم» یعنی چه؟ یعنی همین که ما می‌گوییم ترجیح دنیا بر دین! شاید اگر شریح همین یک کار را انجام میداد، تاریخ عوض میشد. اگر شریح به مردم میگفت که هانی زنده است، اما مجروح در زندان افتاده و عیدالله قصد دارد او را بکشد، با توجه به اینکه عیدالله هنوز قدرت نگرفته بود، آنها میریختند و هانی را نجات میدادند. با نجات هانی هم قدرت پیدا میکردند، روحیه می‌یافتند، دارالاماره را محاصره میکردند، عیدالله را می‌گرفتند؛ یا میکشند و یا میفرستادند میرفت. آن‌گاه کوفه از آن امام حسین (علیه السلام) میشد و دیگر واقعه‌ی کربلا اتفاق نمی‌افتاد! اگر واقعه‌ی کربلا اتفاق نمی‌افتاد؛ یعنی امام حسین (علیه السلام) به حکومت میرسید. حکومت حسینی، اگر شش ماه هم طول میکشید، برای تاریخ، برکات زیادی داشت؛ گرچه بیشتر هم ممکن بود طول بکشد.

یک وقت یک حرکت بجا، تاریخ را نجات میدهد و گاهی یک حرکت نابجا که ناشی از ترس و ضعف و دنیاطلبی و حرص به زنده ماندن است، تاریخ را در ورطه‌ی گمراهی می‌غلتاند. ای شریح قاضی! چرا وقتی که دیدی هانی در آن وضعیّت است، شهادت حق ندادی؟! عیب و نقص خواصّ ترجیح‌دهنده‌ی دنیا بر دین، همین است.^۲

اگر شریح قاضی درست عمل میکرد، مردم می‌شوریدند و کوفه به جبهه‌ی حق باز میگشت

حرکت بجا و نابجای خواص، هر کدام به نوعی سرنوشت تاریخ را دگرگون میکنند

۱. الکامل، ج ۴، ص ۳۰.

۲. در جمع فرماندهان لشکر ۲۷ محمد رسول الله ﷺ، ۳/۲۰/۱۳۷۵.

فرض بفرمایید اگر «شریح قاضی» در آن وقتی که دید «هانی بن عروه» در زندان عبیدالله بن زیاد، کتک خورده و مجروح شده و تهدید به مرگ شده، از عبیدالله نیت رسید^۱ - چون عبیدالله تهدیدش کرد - و بعد که او را جلوی مردم آوردند، به مردم میگفت اینکه به شما میگوید هانی بن عروه در امان است و پیش من است و محترم است، دروغ میگوید، بناست او را بکشند؛ قطعاً حادثه‌ی کربلا اتفاق نمی افتاد!

این را میخواهم بگویم که یک تصمیم بجای یک انسان خاص، میتواند مسیر تاریخ را عوض کند؛ یعنی آنجا آن جمعیت با گفته‌ی او قیام میکردند؛ طبق قواعد و آنچه که انسان از تاریخ می فهمد. البته ممکن است یک وقت استثنایی هم رخ بدهد؛ من بدون محاسبه‌ی آن استنهاها میگویم. چون عبیدالله در ابتدای کار، هنوز قدرت نگرفته بود؛ میتوانستند راحت از آنجا بیرونش کنند. اگر بیرونش میکردند، «مسلم بن عقیل» کشته نمیشد، حکومت کوفه و عراق، دست اهل بیت (علیهم السلام) می افتاد و حادثه‌ی کربلا در این مقطع روی نمیداد. البته امام حسین (علیه السلام) طبق تقدیر و قضای الهی، زمانی شهید میشد؛ اما آن زمان در این ماجرا نبود و حادثه‌ای که در کربلا اتفاق افتاد، اتفاق نمی افتاد. یعنی گاهی یک تصمیم گیری، این گونه است.

از این قبیل، فراوان در صدر اسلام وجود دارد. قضیه‌ی سقیفه، از این تصمیم گیری های بجا و بموقعی است که میتوانست مسیر

۱. تاریخ الطبری، ج ۴، صص ۲۷۴-۲۷۵.

۲. الإمامة و السياسة، ج ۲، صص ۲۱-۳۰؛ الإحتجاج، ج ۱، صص ۹۱-۹۷؛ بحار الأنوار، ج ۲۸، باب ۴.

را عوض کند. نمونه‌های روشنی در قضیه‌ی امام حسن مجتبی (علیه السلام) هست که همین طور است. در قضیه‌ی امیرالمؤمنین (علیه السلام) همین طور، در صفین همین طور،^۲ در جاهای دیگر، تا به کربلا و تاریخ صدر اسلام میرسد. الان هم همان قضیه است.^۳

ترس از ابن‌زیاد؛ عامل کوتاهی خواص در طرفداری از مسلم

به داخل شهر کوفه برگردیم؛ وقتی که عبیدالله بن زیاد به رؤسای قبایل کوفه گفت بروید و مردم را از دور مسلم پراکنده کنید، و گرنه پدرتان را در می‌آورم،^۴ چرا امر او را اطاعت کردند؟! رؤسای قبایل که همه‌شان اموی نبودند و از شام نیامده بودند! بعضی از آنها جزو نویسندگان نامه به امام حسین (علیه السلام) بودند. «شَبَثُ بنِ رَبْعِي» یکی از آنها بود که به امام حسین (علیه السلام) نامه نوشت و او را به کوفه دعوت کرد.^۵ همو، جزو کسانی است که وقتی عبیدالله گفت بروید مردم را از دور مسلم متفرق کنید، قدم پیش گذاشت و به تهدید و تطمیع و ترساندن اهالی کوفه پرداخت!^۶ چرا چنین کاری کردند؟! اگر امثال شبث بن ربیع در یک لحظه‌ی حسّاس، به جای اینکه از ابن‌زیاد بترسند، از خدا می‌ترسیدند،

نهراسیدن خواص طرفدار حق، و رؤسای قبایلی که اموی نبودند، میتوانست سرنوشت تاریخ را تغییر دهد

اگر خواصی که بعداً در کربلا حضور یافتند یا در قیام توأبین شهید شدند، به مسلم (علیه السلام) وفادار میماندند، وی به شهادت نمیرسید و سرنوشت تاریخ تغییر میکرد

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۵؛ مناقب آل ابی‌طالب، ج ۳، صص ۱۹۳-۱۹۵؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، صص ۴۵-۴۹.
۲. تاریخ الطبری، ج ۴، صص ۳۴-۳۹؛ مناقب آل ابی‌طالب، ج ۲، صص ۳۶۳-۳۶۷؛ بحار الأنوار، ج ۳۲، صص ۵۳۱-۵۵۴.
۳. در دیدار اعضای انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران، ۱۳۷۶/۶/۲۵.
۴. تجارب الأمم، ج ۲، صص ۴۸-۴۹؛ إعلام الوری، ج ۱، صص ۴۴۱-۴۴۲؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، صص ۳۴۸-۳۵۰.
۵. أنساب الأشراف، ج ۳، صص ۱۵۸-۱۵۹؛ مناقب آل ابی‌طالب، ج ۳، ص ۲۴۱؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۳۴.
۶. الأخبار الطوال، ص ۲۳۹؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۱، ص ۲۹۸؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، صص ۳۴۹-۳۵۰.

تاریخ عوض میشد.

گیرم که عوام متفرق شدند؛ چرا خواصّ مؤمنی که دور مسلم بودند، از او دست کشیدند؟ بین اینها افرادی خوب و حسابی بودند که بعضی شان بعداً در کربلا شهید شدند، اما اینجا اشتباه کردند.

قیام توّابین؛ حرکتی دیر هنگام و فاقد فایده‌ی لازم

البته آنهایی که در کربلا شهید شدند، کفّاره‌ی اشتباهشان داده شد. درباره‌ی آنها بحثی نیست و اسم‌شان را هم نمی‌آوریم. اما کسانی از خواص، به کربلا هم نرفتند. نتوانستند بروند؛ توفیق پیدا نکردند و البته، بعد مجبور شدند جزو توّابین شوند.^۱

چه فایده! وقتی امام حسین (علیه السلام) کشته شد، وقتی فرزند پیغمبر از دست رفت، وقتی فاجعه اتفاق افتاد، وقتی حرکت تاریخ به سمت سر‌اشیب آغاز شد، دیگر چه فایده! لذاست که در تاریخ، عدّه‌ی توّابین، چند برابر عدّه‌ی شهدای کربلاست.^۲ شهدای کربلا کشته شدند، توّابین نیز کشته شدند؛ اما اثری که توّابین در تاریخ گذاشتند، یک هزارم اثری که شهدای کربلا گذاشتند نیست! به خاطر اینکه در وقت خود نیامدند؛ کار را در لحظه‌ی خود انجام ندادند؛ دیر تصمیم گرفتند و دیر تشخیص دادند.

چرا مسلم‌بن عقیل را با اینکه میدانستید نماینده‌ی امام است، تنها گذاشتید؟ آمده بود و با او بیعت هم کرده بودید؛ قبولش هم داشتید. (به عوام کاری ندارم؛ خواص را می‌گویم.) چرا هنگام عصر و سرِ شب که شد، مسلم را تنها گذاشتید تا به خانه‌ی «طوعه» پناه

۱. أنساب الأشراف، ج ۶، ص ۳۶۴-۳۶۶؛ الغارات، ج ۲، ص ۷۷۴-۷۷۵؛

بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۳۵۴-۳۵۶.

۲. المنتخب من ذیل المذیل، ص ۲۶؛ الإستیعاب، ج ۲، ص ۶۵۰.

حرکت توّابین، حرکتی
دیر هنگام و فاقد فایده‌ی
لازم بود

بیرد؟! اگر خواص، مسلم را تنها نمی‌گذاشتند و مثلاً، عدّه به صد نفر میرسید، آن صد نفر دُور مسلم را می‌گرفتند. خانه‌ی یکی‌شان را مقرّ فرماندهی می‌کردند، می‌ایستادند و دفاع می‌کردند. مسلم تنها هم که بود، وقتی خواستند دستگیرش کنند، ساعتها طول کشید. سربازان ابن‌زیاد، چندین بار حمله کردند؛ مسلم به تنهایی همه را پس زد.^۲ اگر صد نفر مردم با او بودند، مگر میتوانستند دستگیرش کنند؟! باز مردم دورشان جمع میشدند.

پس خواص در این مرحله کوتاهی کردند که دور مسلم را نگرفتند.^۳



کوتاهی خواص زمان اباعبدالله علیه السلام سرچشمه‌ی مصائب بسیار

وقتی حسین بن علی علیه السلام حرکت کرد، عدّه‌ای بودند که میتوانستند با پیوستن به امام حسین علیه السلام آن نهضت را به یک انقلاب سازنده در بیاورند، نه یک نهضت خونین با قتل و شهادت به پایان رسیده. اگر آن روز عبدالله بن عباس و عبدالله بن جعفر و عبدالله بن زبیر و عبدالله بن عمر، این شخصیت‌های برجسته‌ی آن روز دنیای اسلام که ساکن مدینه و مکه بودند، همه، پسران شخصیت‌های معروف صدر اسلام بودند؛ پسر جعفر طیار - پسر عموی پیغمبر^۴ - پسر

اگر برخی خواص به امام علیه السلام می‌پیوستند، سرنوشت قیام در ظاهر هم به نفع امام رقم‌میخورد

۱. الإرشاد، ج ۲، صص ۵۴-۵۵؛ الکامل، ج ۴، صص ۳۱-۳۲؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، صص ۳۵۰-۳۵۱.

۲. الإرشاد، ج ۲، صص ۵۷-۵۹؛ الکامل، ج ۴، صص ۳۲-۳۳؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، صص ۳۵۲-۳۵۳.

۳. در جمع فرماندهان لشکر ۲۷ محمد رسول الله صلی الله علیه و آله، ۲۰/۳۷۵/۱۳۷۵.

۴. أَسَدُ الْغَابَةِ، ج ۱، ص ۳۴۱.

زبیر، پسر عمر، پسر عباس؛ اگر همین چهار نفر که اسم هر چهار نفر «عبدالله» است، با امام حسین علیه السلام همراه شده بودند، حرکت عظیمی به وجود می آمد که نه یزید و نه عمال یزید، بی شک قدرت ایستادگی در مقابل این حرکت را نداشتند. ببینید اینها، هم خودشان و هم شخصیت پدرانشان، از چهره های معروف اسلام بودند. این خیلی کاربرد دارد؛ شخصیت و آبرو خیلی کار راه می اندازد.

مگر میشد با این همه چهره ی معروف که هر کدام بستگانی دارند، دوستانی دارند، در دنیای اسلام علاقه مندانی دارند؛ در افتاد؟ مردم راه می افتادند و نهضت به یک تحوّل در حکومت تبدیل میشد.

اگر آن سست عنصری از سوی همین هایی که اسم بردم و دیگرانی از قبیل اینها نمیبود، امام حسین علیه السلام به جای اینکه با چند صد نفر از مکه حرکت کند و بقیه بین راه برگردند^۱ و عده ی کمی در کربلا بمانند، با چندین هزار نفر حرکت میکرد. در این صورت مگر حرّ بن یزید میتواندست سر راه را بگیرد؛ نگذارد امام حسین علیه السلام به کوفه برسد؟^۲ اگر به کوفه میرسید، مگر عبیدالله بن زیاد که تازه استاندار کوفه شده بود،^۳ میتواندست جلوی این سپاه عظیم را که بزرگ زادگان و شخصیت های معروف بنی هاشم و قریش در رأس اینها هستند، بگیرد و مقاومت کند؟ کوفه سقوط میکرد؛ با

۱. الأخبار الطوال، صص ۲۴۷-۲۴۸؛ إعلام الوری، ج ۱، ص ۴۴۷؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۷۴.

۲. تجارب الأمم، ج ۲، صص ۶۱-۶۴؛ اللهوف، ص ۴۷؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، صص ۳۷۶-۳۷۸.

۳. الفتوح، ج ۵، صص ۲۶-۳۷؛ روضة الواعظین، صص ۱۷۳-۱۷۴؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، صص ۳۳۶-۳۳۷.

با همکاری خواص و غلبه ی امام علیه السلام مسیر تاریخ عوض میشد و وضعیّت امروز به گونه ای دیگر رقم می خورد

سقوط کوفه، بصره سقوط میکرد؛ یعنی عراق سقوط میکرد. با سقوط عراق، یقیناً مدینه و مکه می‌پیوست و شام سقوط میکرد؛ حکومت عوض میشد؛ مسیر تاریخ اسلام عوض میشد. به جای دو قرن اختناق، حکومت خاندان پیغمبر به وجود می‌آمد؛ و اگر حکومت پیغمبر ﷺ به وجود می‌آمد، به جای چهارده قرن انزوای اسلام، اسلام به احتمال زیاد در دنیا اوج میگرفت و امروز شاید تمدن، صنعت، تکنولوژی، علم و فرهنگ بکلی غیر از اینکه شما امروز می‌بینید، میبود.

شاید اگر آن کار میشد، امروز بشریت دیگر این همه رنج نداشت؛ این همه درد و غصه، فقر، بی‌فرهنگی و بی‌سوادی، جنگ و خونریزی نبود؛ شاید امروز دنیا صدها سال جلوتر از امروز بود. چه کسی میتواند منکر بشود اختناقهایی که در طول این سالیان دراز به وجود آمده، چقدر استعدادها را نابود کرده. اگر اختناق نبود، اگر حکومت طاغوتی نبود، این استعدادها شکوفا میشد، رها میشد، کار میکرد، دنیا را میساخت و امروز این نمیشد که هست.

کجا این سرچشمه بند آمد؟ سرچشمه‌ای که اگر جاری میشد، میتوانست دنیایی را آبیاری کند؟ همان جایی که چند نفر از این شخصیت‌های بزرگ و وقتی دیدند حسین ﷺ حرکت کرد، به آنها هم گفت حرکت کنید، دستی به هم مالیدند و گفتند حالا شرایط مناسب نیست؛^۱ حالا دشمن قوی است، حالا نمیشود. حالا، یعنی زمان را دخالت دادن، شرایط را دخالت دادن.

کوتاهی خواص زمان

اباعبدالله ﷺ سرچشمه‌ی

بسیاری از مصائب است

۱. الفتوح، ج ۵، صص ۲۳-۲۶؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۱، صص ۲۷۸-۲۸۱.

منطق حسین بن علی علیه السلام عمل به تکلیف بدون توجه به نتیجه‌ی آن است؛ رازی که خواص آن را در نیافتند

حسین بن علی علیه السلام نگفت حالا. حالا ندارد؛ تکلیفم است؛ باید بایستم، باید حق را بگویم، باید ذهنها را روشن کنم و می‌کنم. اگر پیش رفت، چه بهتر؛ اگر نرفت، من با عمل خودم یاد دادم که چه باید کرد؛ این منطق حسین علیه السلام است. ای کاش آنها هم با حسین علیه السلام همراه میشدند. ببینید، این یک نمونه‌ی تاریخی است؛ عین همین مسئله در زمان خود ما هم پیش آمد.^۱

تشریح عملکرد خواص زمان امام حسین علیه السلام در کلام حضرت من کلامی را از امام حسین علیه السلام انتخاب کردم که کمتر در مجامع خوانده شده و معنا شده؛ منتها چون طولانی است، من فقط قسمتهایی از آن را انتخاب کردم که اینجا بخوانم، تا نقطه نظرهای حسین بن علی علیه السلام در این قیام روشن شود. این کلام طولانی در مکه از حسین بن علی علیه السلام صادر شده. البته در جاهایی که من دیدم، به طور دقیق و مسلم ثبت نیست که مخاطبان چه کسانی بودند و در کجا این کار انجام گرفته؛ اما آن طوری که از خود این کلام و قرائن به دست می‌آید، مخاطبان این کلام، یک عده از برگزیدگان و زیدگان جامعه‌اند؛ علما، محدثین، صاحب نفوذها، پسران صحابه و کسانی که در بین مردم از احترام خاصی برخوردار بودند، مخاطب اینها نیستند. محل صحبت هم مکه است یا بیرون مکه در یک نقطه که حضرت اینها را جمع کرده و برایشان صحبت کردند.

سکوت نخبگان در برابر ظلم باعث سیه‌روزی جامعه شد

در این صحبت، حسین بن علی علیه السلام به صورت بسیار صریح و تند با اینها حرف می‌زنند و خلاصه‌ی سخن امام حسین علیه السلام این

۱. در دیدار اتحادیه‌های انجمن اسلامی دانش‌آموزان مناطق مختلف کشور، ۱۳۶۴/۸/۱۲.

است که مابه‌ی بدبختی این مردم شما یید؛ شما هستید که آگاه بودید و میتوانستید مردم را آگاه کنید؛ شما بودید که بانفوذ بودید و میتوانستید در بین مردم یک حرکت ایجاد کنید؛ شما بودید که موجّه بودید و میتوانستید نگذارید که دستگاه جبار و ظالم از وجهی شما استفاده کند؛ شما بودید که میتوانستید بایستید، قیام کنید و از حقّ ضعفا و مستضعفین و محرومین دفاع کنید و نکردید. این، الان خطاب به همه‌ی صاحبان نفوذ در دنیای اسلام است؛ خطابی است که ملت ما و مکتب ما و انقلاب ما به روشنفکران دنیا، به متنفّذین دنیا، به سیاستمداران دنیا، به سران کشورهای اسلامی، به متفکّران و مصلحان کشورهای اسلامی، به علمای کشورهای اسلامی، به شعرا و خطبای کشورهای اسلامی، این پیام را امروز منتقل میکنند؛ آنها یند که باید اقدام کنند. توده‌ی مردم ناآگاهند؛ توده‌ی مردم جرأت و گستاخی اقدام را در اوّل کار ندارند؛ توده‌ی مردم نمیدانند که میشود قیام و اقدام کرد. در کشورهای اسلامی و در دنیای اسلام، رهبرانند که باید به آنها بگویند؛ پیشروانند که باید آنها را تشجیع کنند؛ صاحب‌نفوذهای و صاحبان قلم و بیان هستند که باید مردم را به وظایفشان آشنا کنند. این کاری است که تجربه‌اش در کشور خود ما شد؛ گویندگان، علما، پیشوایان، پیشروان، روشنفکران متعهد و علمای مبارز گفتند، مردم را آگاه کردند. بعد از آنکه مردم آگاه شدند، آن وقت این سیل خروشان عظیم به حرکت آمد؛ دیگر مقابل مردم را نمیشود گرفت. هزار تا عالم و متفکّر را میشود از بین برد، اما میلیونها انسان را دیگر نمیشود از بین برد؛ اینجاست که ظلم

به میدان آمدن نخبگان،
بنیان‌ظلم‌را ویران میکند

میشکند، اینجاست که پایه‌های ظلم منهدم و ویران میشود. پس تکلیف بیدار کردن مردم و به راه انداختن این سیل خروشان و به تلاطم درآوردن این دریای عظیم نیروی انسانی، بر عهده‌ی زبندگان است و حسین بن علی علیه السلام در این کلام، خطاب به آن زبندگان زمان خودش میکند؛ به آنها این کلمات را میگوید. از جمله‌ی این جملاتی که در این خطاب عظیم هست، که در کتاب شریف تحف العقول نقل شده، این است:

نخبگانی که به دنبال
دنیای خود بودند، حق
مستضعفین را ضایع
کردند و از آن گذشتند

«فَأَمَّا حَقَّ الضُّعْفَاءِ فَضَيَّعْتُمْ وَأَمَّا حَقَّكُمْ بِرَعْمِكُمْ فَظَلَبْتُمْ»^۱
شما حقّ ضعفا را و توده‌ی مردم را ضایع کردید؛ اما آن چیزی را که حقّ خودتان میدانستید، مطالبه کردید؛ دنبال مقام خودتان، دنبال حقوق خودتان، دنبال امتیازات و مزایای خودتان دویدید. تواضع کردید، کوچکی کردید تا خودتان را به آن چیزی که فکر میکردید حقّ شماست، برسانید؛ اما از مردم غافل شدید، حقّ مردم را رها کردید، مردم مستضعف و فقیر و محروم و مظلوم را به حال خود رها کردید.

در یک جای دیگر از این کلام عجیب و بسیار تکان‌دهنده، به ضعف و زبونی این زبندگان جامعه‌ی امام حسین علیه السلام اشاره میکند، که شما از هیچ چیز حاضر نیستید بگذرید؛ نه از جانتان، نه از مالتان، نه از جاهت و آبرویتان؛ نه حاضرید یک اخم کنید، نه حاضرید یک سیلی در راه احقاق حقّ ضعفا بخورید. «فَلَا مَالًا بَدَلْتُمُوهُ»؛ نه مالی بذل کردید، «وَلَا نَفْسًا خَاطَرْتُمْ بِهَا لِلَّذِي خَلَقَهَا»؛ نه جانتان را به مخاطره انداختید برای خدایی که این جان را آفریده

۱. تحف العقول، ص ۲۳۸.

و به شما داده، «وَلَا عَشِيرَةٌ لَّآدَائِيْمُوها فِي ذَاتِ اللّٰهِ»؛ حاضر نشدید به خویشاوندان خودتان اگر از راه خدا منحرف هستید، اخم نشان بدهید و با آنها دشمنی کنید.

امام حسین (علیه السلام) اشاره میکند به اینکه اینها چقدر در مقابل ارزشهای حقیقی و دین خدا بی تفاوتند، اما در مقابل مسائل شخصی خودشان متعصب.

«وَقَدْ تَرَوْنَ عَهْدَ اللّٰهِ مَنقُوضَةً فَلَا تَفْرَعُونَ»؛

می بینید که عهد و پیمان الهی را دارند می شکنند و شما سکوت میکنید و هیچ نمیگویید و از اظهار نظر میترسید. چطور عهد الهی دارد نقض میشود؟ عهد الهی این طور نقض میشود که در رأس کار جبارانی قرار داشته باشند، حق مردم را ضایع کنند، به وظایف والی و حاکم اصلاً عمل نکنند و خودشان را صاحب امتیازات بی شمار بدانند و مردم را بندگان و بردگان خودشان به حساب بیاورند؛ عهد خدا این گونه شکسته میشود.

«وَأَنْتُمْ لِبَعْضِ ذِمِّمِ آبَائِكُمْ تَفْرَعُونَ»؛

شما که در مقابل پیمان الهی اینقدر بی تفاوت هستید، اگر تعصبات جاهلی خودتان و پیمانهای آباء و اجدادی خودتان از بین برود، داد و فریاد به راه می اندازید.

«وَذِمَّةُ رَسُولِ اللّٰهِ مُحَقَّقَةٌ وَالْعَمِي وَالْبُكْمُ وَالرَّمَمِي فِي الْمَدَائِنِ مُهْمَلَةٌ»؛

عهد پیغمبر (صلی الله علیه و آله) را شکستند، از بین بردند، مردم مستضعف و زمینگیر در سرتاسر بلاد اسلامی افتادند، کسی به اینها اعتنا نمیکند؛ فقرا به حال خودشان رها شده‌اند، کسی از حق اینها دفاع نمیکند. شما تمام اینها را رها کردید، هیچ اقدامی برای اینها

خواص به تعصبات جاهلی خود پایبند بودند، اما در برابر شکسته شدن عهدهای الهی سکوت کردند

نمیکنید و در مقابل این ظلم عظیمی که در دنیا دارد میگذرد، بی تفاوت هستید. «لَا تُرْحَمُونَ»؛ نه خودتان رحم میکنید، «وَلَا فِي مَنْرَلَيْكُم تَعْمَلُونَ»؛ نه آن منزلت و مقامی که به شما داده شده، بر طبق آن عمل میکنید، «وَلَا مَنْ عَمِلَ فِيهَا تُعِينُونَ»؛ و نه به کسانی که دارند اقدام میکنند، کمک میکنید.

«وَبِالْأَذْهَانِ وَالْمُصَانَعَةِ عِنْدَ الظَّلْمَةِ تَأْمَنُونَ»^۱

نخبگان با تملق‌گویی در مقابل ستمگران و قدرتها، روزگار خویش را میگذرانند

و با همین تملق‌گویی در مقابل ستمگران و قدرتها و قلدرها و گردن‌کلفت‌ها، کار را میگذرانید. عیناً همین وضعی که امروز بعضی از سران کشورهای اسلامی و سران کشورهای غیراسلامی مستضعف در مقابل امریکا دارند، در مقابل قدرتهای جهانی دارند؛ قلدریها آنها را میترساند؛ حاضر نیستند در مقابل این ظلم و ستم عالمگیر، هیچ حرکتی از خودشان نشان بدهند. همین‌طور بسیاری از علما و روشنفکران و شعرا و خطبا و گویندگان دنیای اسلام، که دارند این وضع را تماشا میکنند و مهر سکوت بر لبشان زده‌اند و حرکتی انجام نمیدهند. این درس، خطاب به آنهاست.^۲

کوتاهی خواص و عوام در یاری ائمه برای تشکیل حکومت

روایتی از حضرت صادق علیه السلام است که میفرماید:

«وَقَدْ هَذَا الْأَمْرُ فِي السَّبْعِينَ»^۳

تقدیر الهی، تشکیل حکومت اسلامی، سی سال پس از امیرالمؤمنین علیه السلام و ده سال بعد از امام حسین علیه السلام بود

در تقدیرات الهی این بوده که با فاصله‌ی سی سال از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام و ده سال بعد از شهادت امام حسین علیه السلام امر

۱. همان.

۲. در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران، ۱۳۶۵/۶/۲۱.

۳. «همانا خدای تبارک و تعالی این امر را در هفتاد وقت گذاشت، چون حسین صلوات‌الله‌علیه‌کشته شد، خشم خدای تعالی بر اهل زمین سخت گشت، آن را تا صدوچهل به تأخیر انداخت.» الکافی، ج ۱، ص ۳۶۸؛ بحار الأنوار، ج ۴، ص ۱۱۴.

حکومت به دست اهل بیت (علیهم‌السلام) برگردد.

منتها، نتیجه به این بزرگی، کی حاصل میشود؟ وقتی مردم، مقدّماتش را با اراده و با تصمیم خودشان فراهم کرده باشند. خدای متعال که با کسی قوم و خویشی ندارد! کاری که به عهده‌ی مردم بود، انجام نگرفت. کاری که به عهده‌ی امام حسن (علیهم‌السلام) و امام حسین (علیهم‌السلام) بود، آنها انجام دادند؛ اما کاری که به عهده‌ی خواص بود - از عبدالله بن جعفر و عبدالله بن عباس تا بقیّه - انجام نشد. حتی همانهایی که بعد به کربلا آمدند و همراه با امام حسین (علیهم‌السلام) جنگیدند، در زمان جناب مسلم، کاری که باید میکردند، نکردند؛ کوتاهی کردند، و الاّ مسلم آن‌طور نمیشد؛ باید قضیه را تمام میکردند که نکردند. خوب؛ این نکردنها، موجب شد که حادثه‌ی کربلا پیش آید.

بعد حضرت میفرماید:

«فَلَمَّا أَنْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ تَعَالَى عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ فَأَخْرَجَهُ إِلَى أَرْبَعِينَ وَمِائَةً»^۱

یعنی عقب افتاد... یعنی هفتاد سال عقب افتاد. سالهایی است که بنی عباس بر سر قدرت بودند، امام سجّاد (علیهم‌السلام) کار خودش را کرد، تلاش خودش را کرد، مردم را جمع کرد، شیعه را احیا کرد.

در روایت دیگری، حضرت صادق (علیهم‌السلام) میفرماید:

«إِزْتَدَّ النَّاسُ بَعْدَ الْحُسَيْنِ الْإِثْلَاثَةَ»^۲ أَوْ خَمْسَةَ^۳

حضرت اسم می‌آورد که به جز فلان کس و فلان کس، بقیّه

کوتاهی خواص در
یاری امام حسن و امام
حسین (علیهم‌السلام) مانع تحقّق
تقدیر الهی شد

تقدیر الهی، تشکیل
حکومت اسلامی در سال
صد و چهل بود

از تعداد به معنی بازگشت از
راه اهل بیت (علیهم‌السلام) بر اثر ترس

و تردید است

۱. همان.

۲. الإختصاص، ص ۶۴؛ بحار الأنوار، ج ۴۶، ص ۱۴۴.

۳. کتاب الزهد، ص ۱۰۴؛ بحار الأنوار، ج ۷، ص ۲۸۴.

همه ارتداد پیدا کردند. ارتداد؛ نه اینکه کافر شدند. یعنی از این

راه برگشتند؛ با ترس، رعب و تردید. و بعد، حضرت سجاد علیه السلام

تلاش کرد. امام صادق علیه السلام میفرماید:

«ثُمَّ إِنَّ النَّاسَ لَحَقُّوا وَ كَثُرُوا»^۱

راه حق ملحق شدند

مردم آمدند و کم کم زیاد شدند. آن وقت زمان امام باقر علیه السلام

پایه‌های اعتقادی، محکم شد.

ائمّه علیهم السلام کوتاهی نکردند؛ ولی کسانی که بایستی به میدان می آمدند،

خواص، در همه‌ی دورانه‌ها

کوتاهی کردند

خواصی که میبایست در هنگام لازم حرف بزنند، در هنگام لازم

اقدام کنند، در هنگام لازم فکر کنند، در هنگام لازم تشکّل ایجاد

کنند، نیامدند. لذا بنی عباس حکومت را به دست گرفتند. بعد

میفرماید: «ما به خواصمان گفتیم؛ آنها افشا کردند: «فَادْعُهُمْ»^۲ آن

صادق علیه السلام اسرار افشا شد

وقت خدای متعال، عقب انداخت.^۳

۱. همان.

۲. کتاب الغیبه، صص ۳۰۳-۳۰۴؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۰۵.

۳. بیانات در ۱۳/۳/۱۳۷۹.

شواهد تاریخی معاصر از عملکرد خواص و عوام

عملکرد خواص الجزایر؛ نمونه‌ی معاصر کوتاهی خواص

در الجزایر، جبهه‌ی اسلامی آن کشور برنده‌ی انتخابات شده بود؛ ولی با تحریک امریکا و دیگران، حکومت نظامی بر سر کار آمد. روز اولی که حکومت نظامی در آنجا شکل گرفت، از قدرتی برخوردار نبود. اگر آن روز - بنده، پیغام هم برایشان فرستاده بودم - و در آن ساعات اولیه‌ی حکومت نظامی، مسئولین جبهه‌ی اسلامی، مردم را به خیابانها کشانده بودند، قدرت نظامی کاری نمیتوانست بکند و از بین میرفت. نتیجه اینکه امروز در الجزایر حکومت اسلامی بر سر کار بود. اما اقدامی نکردند. در وقت خودش بایستی تصمیم میگرفتند؛ نگرفتند. عده‌ای ترسیدند؛ عده‌ای ضعف پیدا کردند؛ عده‌ای اختلال کردند و عده‌ای بر سر کسب ریاست، با هم نزاع کردند.

پیروزی انقلاب اسلامی در اثر تصمیم بموقع و نهراسیدن

امام علیه السلام

در عصر روز بیست و یکم بهمن ماه سال ۵۷، در تهران حکومت

نمونه‌ی معاصر کوتاهی خواص، کوتاهی خواص الجزایر در انتخابات است که جبهه‌ی اسلامی پیروز را به شکست کشاند

نظامی اعلام شد. امام به مردم فرمود: «به خیابانها بریزید.»^۱ اگر امام در آن لحظه چنین تصمیمی نمیگرفت، امروز محمدرضا در این مملکت بر سر کار بود. یعنی اگر با حکومت نظامی ظاهر میشدند و مردم در خانه‌هایشان میماندند، اول امام و ساکنان مدرسه‌ی «رفاه» و بعد اهالی بقیه‌ی مناطق را قتل عام و نابود میکردند. پانصد هزار نفر را در تهران میکشند و قضیه تمام میشد؛ چنان‌که در اندونزی یک میلیون نفر را کشتند و تمام شد. امروز هم آن آقا بر سر کار است و شخصیت خیلی هم آبرومند و محترمی است! آب هم از آب تکان نخورد! اما امام، در لحظه‌ی لازم تصمیم لازم را گرفت.^۲

کوتاهی خواص افغانها؛ نمونه‌ی معاصر دیگر

به افغانها نگاه کنید! در رأس کار، آدمهای حسابی بودند؛ اما طبقه‌ی خواص منتشر در جامعه، جواب ندادند. یکی گفت: «ما امروز دیگر کار داریم.» یکی گفت: «دیگر جنگ تمام شد، رهایمان کنید؛

بگذارید سراغ کارمان برویم؛ برویم کاسی کنیم؛ چند سال، همه آلف و الوف جمع کردند، ولی ما در جبهه‌ها گشتیم و از این جبهه به آن جبهه رفتیم؛ گاهی غرب، گاهی جنوب، گاهی شمال. بس است دیگر!»

خوب؛ اگر این‌گونه عمل کردند، همان کربلاها در تاریخ تکرار نخواهد شد!^۳

۱. صحیفه‌ی امام، ج ۶، ص ۱۲۲.

۲. در جمع فرماندهان لشکر ۲۷ محمد رسول الله ﷺ، ۱۳۷۵/۳/۲۰.

۳. در جمع فرماندهان لشکر ۲۷ محمد رسول الله ﷺ، ۱۳۷۵/۳/۲۰.

مستقیم

خانه



نصرت یاران خدا؛ سنت و وعده‌ی الهی

خدای متعال وعده داده است که اگر کسی او را نصرت کند، او هم نصرتش خواهد کرد. برو، برگرد ندارد! اگر کسی برای خدا تلاش و حرکت کند، پیروزی نصیبش خواهد شد. نه اینکه به هر یک نفر پیروزی میدهند! وقتی مجموعه‌ای حرکت میکند؛ البته، شهادتها هست، سختیها هست، رنجها هست؛ اما پیروزی هم هست.

«وَلْيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ»^۱

نمیفرماید که نصرت میدهیم، خون هم از دماغ کسی نمی‌آید؛ نه! «فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ»^۲ میکشند و کشته میشوند، اما پیروزی به دست می‌آورند. این سنت الهی است. وقتی که از ریخته‌شدن خونمان ترسیدیم، از هدر شدن پول و آبرو ترسیدیم، به خاطر خانواده ترسیدیم، به خاطر دوستان ترسیدیم، به خاطر منقّص

۱. «و خداوند کسانی که او را یاری کنند (و از آیینش دفاع نمایند)، یاری

میکند.» حج، ۴۰.

۲. توبه، ۱۱۱.

شدن راحتی و عیش خودمان ترسیدیم، به خاطر حفظ کسب و کار و موقعیت حرکت نکردیم، به خاطر گسترش ضیاع و عقار حرکت نکردیم؛ معلوم است دیگر! ده تن امام حسین علیه السلام هم سر راه قرار بگیرند، همه شهید خواهند شد و از بین خواهند رفت! کما اینکه امیرالمؤمنین علیه السلام شهید شد؛ کما اینکه امام حسین علیه السلام شهید شد.

خواص! خواص! طبقه‌ی خواص! عزیزان من! ببینید شما جزو کدام دسته‌اید؟ اگر جزو خواصید- که البته هستید - پس حواستان جمع باشد. عرض ما فقط این است.^۱

۱. در جمع فرماندهان لشکر ۲۷ محمدرسول الله صلی الله علیه و آله . ۱۳۷۵/۳/۲۰.

فهرست تفصیلی

۸	فصل اول: کلیات
۱۱	عبرت‌گیری از تاریخ
۱۱	توصیه‌ی قرآن کریم
۱۱	قرآن، ما را به عبرت‌گیری از تاریخ دعوت میکند
۱۱	* اگر بخواهیم از تاریخ عبرت بگیریم، باید دغدغه‌ی آینده را داشته باشیم
۱۲	تاریخ؛ شرح حال ما
۱۲	تاریخ یعنی شرح حال ما در صحنه‌ای دیگر، که باید از آن درس و عبرت آموخت
۱۳	فراوانی عبرت‌ها و درسهای صدر اسلام
۱۳	وقایع صدر اسلام برای رهروان راه حق، یک خزانه‌ی تمام‌نشدنی از معارف، درسها و عبرت‌هاست
۱۴	عاشورا برخوردار از درسها و عبرت‌ها
۱۴	دو جهت قابل تأمل در عاشورا
۱۴	حادثه‌ی عاشورا از دو جهت درسها و عبرت‌ها قابل تأمل و تدبیر است
۱۴	درسها

۱۴ برخی از درسهای عاشورا عبارتند از:

۱. بصیرت؛ ۱۴

۲. فداکاری؛ ۱۴

۳. حضور در صف واحد علیه دشمن؛ ۱۴

۴. افشای آسیب‌پذیری دشمن بظاهر قدرتمند ۱۴

*** برای دفاع از دین، به بصیرت بیش از هر چیزی نیاز داریم. ۱۵

عبرت‌ها ۱۵

عبرت‌گیری از عاشورا یعنی انسان با مقایسه‌ی وضعیت خود با آن صحنه، تهدیدات

و الزامات متوجه خود را تشخیص دهد ۱۵

عبرت، نوعی درس و عبرت‌گیری، نوعی درس‌آموزی است. ۱۶

حادثه‌ی عاشورا، علاوه بر درس، متضمن عبرت نیز هست ۱۶

سه بحث عمده در باره‌ی عاشورا ۱۶

*** هرچه جوانب حادثه‌ی عاشورا بررسی شود، ابعاد تازه‌تر و روشنگری‌های

بیشتری از آن آشکار میشود ۱۶

در عاشورا پژوهی، سه بحث عمده وجود دارد: ۱۶

۱. انگیزه‌های قیام امام حسین (علیه السلام) ۱۶

۲. درسهای عاشورا؛ ۱۶

۳. عبرت‌های عاشورا. ۱۶

*** بحث درسهای عاشورا، یک بحث زنده و جاودانه است ۱۷

*** عبرت‌های عاشورا در روزهای حاکمیت اسلام کاربرد دارد ۱۷

ضرورت تحقیق و کار ۱۸

ضرورت مطالعه و چاره‌اندیشی در مورد عبرت‌های عاشورا ۱۸

اندیشه و تحقیق در راستای عبرت‌گیری از عاشورا و تلاش و کار برای جلوگیری

از تکرار آن، ضروری است ۱۸

- تیزبینی، نگهبانی توأم با امانت و فکر و اراده‌ی محکم، دژی مستحکم در برابر انحراف جامعه میسازند. ۱۸
- چشمان تیزبین و فکر و اراده‌ی محکم؛ مانع تکرار عاشورا. ۱۸
- پژوهش درباره‌ی عوام و خواص ۱۸
- پژوهش در موضوع خواص و عوام در دو بخش لازم است: ۱۹
۱. پژوهش در تاریخ خواص و رفتار آنها؛ ۱۹
۲. تبیین وظیفه‌ی خواص در هر زمان با توجه به عبرت‌های تاریخی و معارف اسلامی. ۱۹
- فلسفه‌ی طرح بحث عبرت‌های عاشورا. ۲۰
- مقابله با طرّاحی همه‌جانبه‌ی دشمن ۲۰
- طرح همه‌جانبه‌ی دشمن برای مقابله با انقلاب عبارت است از: ۲۰
۱. ایجاد بی‌بندوباری؛ ۲۰
۲. خدشه در ضروریات سیاسی و انقلابی مردم؛ ۲۰
۳. دسته‌بندی برای خروج خیل عظیم مردم از صحنه؛ ۲۰
۴. زیر سؤال بردن مجموعه‌های پای‌بند به مبانی انقلاب و نظام. ۲۰
- تبیین عظمت حادثه‌ی کربلا. ۲۱
- ضرورت تبیین عظمت حادثه‌ی کربلا. ۲۱
- برای عبرت‌گیری از عاشورا، باید عظمت این مصیبت را درک کرد. ۲۱
- تبیین عظمت مصیبت عاشورا. ۲۱
- توجه به سابقه‌ی درخشان اباعبدالله علیه السلام حادثه‌ی عاشورا را باورنشده‌ی مینماید. ۲۱
- زندگی اباعبدالله علیه السلام متشکل از سه دوره‌ی زمانی است: ۲۲
۱. دوره‌ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله؛ ۲۲
۲. بیست‌وپنج سال تا پایان حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام. ۲۲

۳. بیست سال پس از شهادت امیرالمؤمنین (علیه السلام) تا حادثه‌ی کربلا ۲۲
- جایگاه امام حسین (علیه السلام) در دوران حیات پیامبر (صلی الله علیه و آله) بدین شرح است: ۲۲
۱. حسین (علیه السلام) نور دیده‌ی پیامبر (صلی الله علیه و آله) است؛ ۲۲
۲. حسین (علیه السلام) فرزند عزیز فاطمه و علی (علیه السلام) شخصیت‌های محبوب پیامبر (صلی الله علیه و آله) است. ۲۳
۳. حسین (علیه السلام) در برابر چشم همگان از محبت پیامبر (صلی الله علیه و آله) بهره‌مند است. ۲۳
- تصور حادثه‌ی فجع عاشورا در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) غیر قابل باور بود. ۲۴
- ۲۴. اباعبدالله (علیه السلام) بعد از وفات پیامبر (صلی الله علیه و آله) تا پایان حکومت امیرالمؤمنین (علیه السلام) .**
- امام حسین (علیه السلام) در دوره‌ی دوم حیات خویش؛ جوانی بالنده، عالم، شجاع، جهادگر، بخشنده، مورد تعظیم مردم و مورد احترام خلفای زمان بود. ۲۴
- موضوع شهادت امام حسین (علیه السلام) در دوره‌ی دوم حیات حضرت نیز باورنکردنی بود. ۲۴
- ۲۵. اباعبدالله (علیه السلام) بعد از شهادت امیرالمؤمنین (علیه السلام) (دوره‌ی غربت اهل بیت (علیهم السلام)).**
- امام حسین (علیه السلام) در دوره‌ی سوم زندگی، همراه با امام حسن (علیه السلام) بیست سال امام معنوی و مفتی بزرگ جهان اسلام و مرجع علمی مسلمانان بود. ۲۵
- هیبت امام حسین (علیه السلام) در نامه‌ی حضرت به معاویه متجلی است. ۲۵
- حادثه‌ی عاشورا در دوره‌ی سوم نیز باورنکردنی است. ۲۶
- ۲۶. وقوع حادثه‌ی عاشورا در ناباوری.**
- حادثه‌ی باورنکردنی اتفاق افتاد. ۲۶
- معنای شهادت امام (علیه السلام) این بود که جامعه‌ی اسلامی در طول پنجاه سال از معنویت و حقیقت تهی شده بود. ۲۶
- اهل بیت: نزد تمام مسلمانان محترمند، با این وجود با تهی شدن جامعه از معنویت، عاشورا اتفاق می‌افتد. ۲۷
- ۲۹. فصل دوم: پرسش اصلی**
- پرسش اصلی در قضیه‌ی عاشورا. ۳۱

- چرا جامعه‌ی اسلامی پنجاه سال پس از پیامبر ﷺ به جایی رسید که امام حسین علیه السلام ناچار شد برای نجات آن، فداکاری کند؟ ۳۱
- * جامعه‌ی اسلامی زمان پیامبر ﷺ با سرعت در جاده‌ی هدایت پیش میرفت. ۳۲
- چرا و چگونه کوفه، شهر حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام میدان اسارت فرزندان او شد؟ ۳۲
- * عاملی که جامعه‌ی نبوی را تا قتل امام حسین علیه السلام سقوط می‌دهد، می‌تواند انقلاب ما را هم دچار سقوط کند. ۳۳
- باید علت ارتجاع جامعه پس از پنجاه سال از صدر اسلام را شناخت و از تکرار آن پیش‌گیری کرد. ۳۳
- برخی از عبرت‌های عاشورا عبارتند از اینکه: ۳۴
۱. چرا امام حسین علیه السلام پس از نیم قرن با وضع فجیع به شهادت رسید؟ ۳۴
۲. چه شد دختران پیامبر ﷺ را اسیر کردند و در شهرها گرداندند؟ ۳۴
- * عبرت، نگاه به اعماق و ریزه‌کاری‌های تاریخ و حوادث است ۳۴
- عبرت حادثه‌ی عاشورا در این است که چرا پنجاه سال پس از پیامبر ﷺ، مردم مسلمان امام حسین علیه السلام را به وضعی فجیع به شهادت رساندند؟ ۳۵
- * خارجی به معنی خروج‌کننده بر امام عادل است و دشمنان به حرم پیامبر ﷺ تهمت خارجی بودن زدند ۳۵
- در جامعه‌ی اسلامی امروز نیز امکان وقوع حادثه‌ی تلخی چون عاشورا وجود دارد؛ باید برای پیش‌گیری از آن چاره‌ای اندیشید ۳۶
- پرسش اصلی این است که چگونه جامعه‌ی اسلامی در پنجاه سال به قهقرا رفت؟ ۳۶
- از عبرت‌های عاشورا این است که چرا جامعه‌ی نبوی پس از پنجاه سال، فرزند پیامبر ﷺ را با فجیع‌ترین وضع به شهادت رساند؟ ۳۶
- * حضرت زینب علیها السلام محور خطبه‌ی خود را در بازار کوفه، ارتجاع جامعه‌ی اسلامی قرار داد. ۳۷
- اهمّیت مضاعف عبرت‌های عاشورا برای انقلاب اسلامی ۳۸

- اگر جامعه‌ی اسلامی از عاشورا عبرت نگیرد، به عاقبت جامعه‌ی اسلامی در زمان امام حسین علیه السلام مبتلا خواهد شد. ۳۸.....
- تفاوت‌های جامعه‌ی کنونی ما و جامعه‌ی صدر اسلام، اهمّیت عبرت‌گیری از عاشورا را دوچندان میکند. ۳۸.....
- فوریت پیام عبرت‌های عاشورا نسبت به پیامهای دیگر آن.** ۳۹.....
- عبرت‌گیری از عاشورا برای امروز ما، از درسها و پیامهای دیگر عاشورا فوریت بیشتری دارد. ۳۹.....
- فصل سوم: علل حادثه‌ی عاشورا** ۴۱.....
- دور شدن از ذکر خدا و پیروی از شهوات.** ۴۳.....
- عوامل اصلی انحراف عمومی از دیدگاه قرآن.** ۴۳.....
- از دیدگاه قرآن، دور شدن جامعه از ذکر خدا و تبعیت از شهوات، دو عامل اصلی انحراف جامعه‌اند. ۴۳.....
- ** دنیاطلبی به معنی جمع‌آوری مال و التذاذ به شهوات، اصل پنداشتن دنیا و فراموشی آرمانهاست.** ۴۳.....
- ** دنیاطلبی، درد بزرگ و اساسی جامعه‌ی اسلامی است.** ۴۴.....
- پرداختن به دنیا و شهوات؛ ویران‌کننده‌ی کاخ آرمانی انقلاب و اسلام** ۴۴.....
- پرداختن به دنیا و شهوات، پرداختن به خود بیش از پرداختن به جمع، هدف، خدا و دین خدا؛ همان ارتجاع است. ۴۴.....
- نظام اسلامی؛ محتاج آرمانها و همت‌های بلند.** ۴۴.....
- برپایی نظام اسلامی در گرو ایمان، همت‌های بلند، آرمان‌گرایی و زنده نگه‌داشتن شعارهاست. ۴۴.....
- جامعه‌ی نبوی؛ جامعه‌ای ارزشی.** ۴۵.....
- در جامعه‌ی اسلامی زمان پیامبر صلی الله علیه و آله در بین مردم و در دستگاه حکومت، معیارهای الهی حاکم بود. ۴۵.....
- نتیجه‌ی حاکمیت معیارهای الهی، حرکت مردم به سوی خدا و حضور صالحان در

۴۵. رأس جامعه‌ی اسلامی است .
۴۵. نتیجه‌ی عدول جامعه‌ی صدر اسلام از ارزشهای الهی .
- نتیجه‌ی تبدیل معیارهای الهی به معیارهای مادی در جامعه‌ی اسلامی، شهادت حسین بن علی (علیه السلام) بود .
۴۵.
۴۶. ضرورت مقابله با تغییر معیارهای الهی در جامعه .
- پاسداشت معیارهای الهی و جلوگیری از تغییر آنها در جامعه، امری ضروری است .
۴۶.
۴۶. تغییر معیارهای باطل؛ هنر اسلام و انقلاب اسلامی .
۴۶.
۴۶. نتیجه‌ی حاکمیت معیارهای باطل در جامعه .
۴۷. نتیجه‌ی حاکمیت ارزشهای الهی در جامعه .
۴۷. ضرورت حفاظت از حاکمیت ارزشهای الهی .
- به مذب رفتن فرزند رسول خدا (ص) حاصل انزوای ارزشها و معیارهای الهی بود؛ و این عبرت مهمی از عاشورا است .
۴۷.
۴۸. معنای عبرت‌گیری از عاشورا .
۴۸. تفاوت سازندگی و دنیاطلبی .
- سازندگی، در برابر دنیاطلبی و مادی‌گرایی است .
۴۸.
۴۸. آگاهی دشمن از آسیب‌پذیری انسان در برابر زخارف دنیا .
۴۹. تقوا؛ مانع فساد و اثرگذار در دنیا و آخرت .
- تقوا، سپر دفاع از دین در برابر فساد، ارتجاع و ارتداد است .
۴۹.
۴۹. رواج دنیاطلبی و فساد؛ از عوامل اصلی حادثه‌ی کربلا .
- رواج دنیاطلبی، فساد و فحشا، از عوامل پدیدآورنده‌ی حادثه‌ی عاشورا بود .
۴۹.
۴۹. فساد، فحشا و دنیاطلبی، غیرت دینی را از بین می‌برند .
۴۹.
۴۹. تبدیل اولین پایگاه تشکیل حکومت اسلامی به مرکز فساد .
- نیم قرن پس از پیامبر (ص)، چهره‌ی جامعه‌ی اسلامی به این شکل در می‌آید: .
۴۹.
۱. مرکز موسیقی‌دانان و آوازه‌خوانان میشود؛ .
۵۰.

۲. بهترین مغنیان از مدینه به دربار شام اعزام میگردند؛ ۵۰
۳. فساد در جامعه‌ی اسلامی فراگیر میشود؛ ۵۰
۴. آقازاده‌ها و بزرگ‌زاده‌ها دچار فساد میگردند ۵۰
- فراگیری فساد در نقاط مختلف جامعه‌ی صدر اسلام..... ۵۰
- حاکمان فاسد، آگاهانه فساد را در جامعه‌ی اسلامی ترویج میکردند. ۵۰
- اهمّیت تمسک به دین و تقوا و معنویّت..... ۵۰
- ضرورت تقوا و پرهیز از فساد برای حفظ انقلاب اسلامی..... ۵۰
- جهاد اکبر، ایستادگی در مقابل سیل گنداب فساد، با تمسک به
دین، تقوا و معنویّت است ۵۱
- خسته شدن؛ عاملی دیگر در ایجاد حادثه‌ی کربلا..... ۵۲
- بی توجّهی پیروان حق به سرنوشت دنیای اسلام ۵۲
- بی‌توجّهی پیروان حق، به سرنوشت دنیای اسلام، یکی از عوامل پدید آمدن
حادثه‌ی عاشورا بود..... ۵۲
- شرط پیروزی حق؛ خسته نشدن در مبارزه علیه باطل ۵۳
- شرط پیروزی حق، خسته نشدن از مبارزه است..... ۵۳
- خسته نشدن و در میدان ماندن؛ راز تداوم معارف انبیا..... ۵۳
- راز ماندگاری و فراگیری معارف انبیا، خسته نشدن و در میدان ماندن آنهاست. ... ۵۳
- خستگی و عدم ثبات قدم مسلمانان در دوران امام حسین علیه السلام ۵۴
- مسلمانان در دوران امام حسین علیه السلام به اصل ثابت‌قدمی در میدان، عمل نکردند. ... ۵۴
- تغییر خطوط اصلی جامعه‌ی اسلامی..... ۵۵
- مقصود از عبرت عاشورا..... ۵۵
- * باید علت ارتجاع جامعه پس از پنجاه سال از صدر اسلام را شناخت و از تکرار
آن پیش‌گیری کرد ۵۵
- خطوط اصلی و عمده نظام نبوی ۵۶

- پایه‌های اصلی نظام نبوی عبارت بودند از: ۵۶.....
۱. معرفت شفاف و بی‌ابهام نسبت به دین، احکام، جامعه و طبیعت؛ ۵۶.....
 ۲. عدالت مطلق، در برخورداری‌های عمومی، مناصب و قضاوت؛ ۵۶.....
 ۳. عبودیت کامل و بی‌شریک پروردگار در کار فردی و اجتماعی؛ ۵۷.....
 ۴. عشق به خدا، پیامبر و اهل‌بیت: و عشق به مردم، خانواده و مسلمانان. ۵۷.....
- تلاش ده ساله‌ی پیامبر ﷺ برای تشکیل جامعه‌ی اسلامی ۵۸.....
- * تربیت انسانها یک امر تدریجی است ۵۸.....
- * ده سال، برای تربیت جامعه‌ای که سابقه‌ی جاهلیت دارد، فرصت کوتاهی است. ۵۸.....
- * ویژگی‌های جامعه‌ی جاهلی عبارتند از: ۵۸.....
۱. حیرت و جهالت؛ ۵۹.....
 ۲. حاکمیت طاغوت و طغیان؛ ۵۹.....
 ۳. فراگیری ظلم و تبعیض؛ ۵۹.....
 ۴. خشونت و نبود رحم و عاطفه ۵۸.....
- با تلاش ده ساله‌ی پیامبر اکرم ﷺ، جامعه مسلمان شد، اما تربیت اسلامی در اعماق جان آنها نفوذ نکرد ۵۹.....
- تداوم تربیت جامعه‌ی اسلامی در قالب وصایت ۵۹.....
- فلسفه‌ی وصایت، تداوم تربیت جامعه‌ی اسلامی پس از پیامبر ﷺ بود. ۵۹.....
- * بحث عبرت‌های عاشورا، بحثی تاریخی و سودمند برای همه‌ی فرقه‌های اسلامی است. ۵۹.....
- چگونگی انحطاط جامعه‌ی اسلامی بعد از رحلت پیامبر ﷺ ۵۹.....
- پرسش اصلی این است که چگونه جامعه‌ی اسلامی در پنجاه سال به قهقرا رفت؟ ۵۹.....
- با گذشت زمان، جامعه‌ی اسلامی فاقد معنویت به‌سوی ضعف و تهی شدن پیش

- میرود..... ۶۰
- دسته بندی نعمت داده شدگان..... ۶۰
- نعمت داده شدگان بر دو دسته هستند:..... ۶۱
۱. کسانی که پس از دریافت نعمت، کاری نمیکنند که خدا بر آنها غضب کند یا گمراه شوند؛..... ۶۱
۲. کسانی که نعمت خدا را تبدیل میکنند و مورد غضب الهی قرار میگیرند..... ۶۱
- در روایات، پیهود، غضب‌شدگان و نصارا، گمراهانند؛ البته مقصود روایات، بیان مصداق است..... ۶۱
- حرکت جامعه‌ی اسلامی به سوی غضب الهی و گمراهی..... ۶۲
- وقتی که امام حسین علیه السلام کشته شد، غضب خدا درباره‌ی مردم شدید شد..... ۶۲
- حادثه‌ی عاشورا؛ نتیجه‌ی لغزشها و سستی ایمان..... ۶۳
- مفهوم ایمان..... ۶۳
- در کلمات امیرالمؤمنین علیه السلام ایمان راهی است که مسیر آن کاملاً روشن است..... ۶۳
- ایمان دینی یعنی ایمان به خدا، روز جزا و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم، و اهمیت آن بدان جهت است که ایمان پایه‌ی عمل و حرکت است..... ۶۳
- ایمان، گرویدن و تسلیم در برابر چیزی است، ولی علم، دانایی نسبت به آن است؛ البته بدون علم، ایمان ممکن نیست..... ۶۳
- ایمان، مسیری روشن است و با عمل صالح، تأثیر و تأثر متقابل دارد..... ۶۳
- تأثیر و تأثر متقابل ایمان و عمل صالح..... ۶۴
- چگونگی رخداد مثل عاشورا در اثر لغزش و سستی ایمان..... ۶۶
- چرایی و چگونگی خطای مسلمین در جنگ اُحد و حادثه‌ی عاشورا عبارت است از:..... ۶۶
۱. ارتکاب لغزشها؛..... ۶۷
۲. سست شدن ایمان؛..... ۶۷

۳. ارتکاب لغزش‌های بزرگتر. ۶۷.
- تحوّل ایمان، تحوّل نامحسوس است، چون این تحوّل حتی آثار محسوس جسمانی هم ندارد. ۶۷.
- نتیجه‌ی تأثیر منفی عمل ناروا بر ایمان و ضعف ایمان بر عمل، عقب‌رفت‌های گوناگون و در نهایت فاجعه‌ی کربلا است. ۶۷.
- *** از عبرت‌های عاشورا این است که پنجاه سال بعد از رحلت پیامبر ﷺ، امام حسین (علیه السلام) با وضعی فجیع به شهادت میرسد. ۶۸.
- عدم شناخت صحنه‌ی نبرد و نبود آگاهی‌های اسلامی. ۶۹.**
- اهمّیت شناخت صحنه‌ی نبرد. ۶۹.
- لغزش افراد فاقد آگاهی‌های لازم در واقعه‌ی عاشورا. ۶۹.
- نبود آگاهی لازم در واقعه‌ی عاشورا، موجب لغزش برخی خواص شد. ۶۹.
- دوستان ناآگاه، اسلام مجسم را رها کردند! بعضی حتی تا کربلا آمدند، اما تا آخر نماندند. ۷۰.
- * بصیرت خاندان و اصحاب امام حسین (علیه السلام) مثال‌زدنی است. ۷۰.
- شناختن میدان‌های مقاومت؛ بزرگترین وظیفه‌ی امروز. ۷۱.**
- بزرگترین وظیفه‌ی امروز، شناختن میدان‌های مقاومت است. ۷۱.
- آگاهی‌های عمیق اسلامی را جدی بگیرید. ۷۱.
- بحث عوام و خواص. ۷۳.**
- مقدمه. ۷۳.
- تعریف خواص و عوام. ۷۳.**
- خواص، کسانی هستند که با آگاهی، تصمیم میگیرند. ۷۳.
- عوام، کسانی هستند که نمیخواهند بدانند و بفهمند، و به دنبال جوّ حرکت میکنند. ۷۳.
- عوام، کسانی‌اند که فاقد آگاهی لازم‌اند و احساس مسؤولیت نمیکنند و خواص، نقطه‌ی مقابل عوام‌اند. ۷۳.

- نکته‌ای در تعریف خواص و عوام ۷۵
- خواص و عوام در همه‌ی اقشار جامعه یافت میشوند. ۷۵
- مثالی برای تعریف عوام و خواص ۷۵
- گاه شخصی در یک شغل عادی جزو خواص است و شخصی دیگر در جایگاه اجتماعی بالا جزو عوام ۷۵
- مثال تاریخی ۷۷
- از نمونه‌های تاریخی عوامی‌گری، برخورد دو گانه‌ی مردم کوفه با مسلم‌بن عقیل رضی الله عنه است. ۷۷
- سرنوشت عوام ۷۸
- عوام اگر با پیشوایان حق معاصر شدند، راهی بهشت میشوند و اگر مبتلا به پیشوایان باطل شدند، راه جهنم را در پیش میگیرند. ۷۸
- پرهیز از قرار گرفتن در گروه عوام و ضرورت بصیرت ۷۸
- راه خروج از گروه عوام، داشتن قدرت تحلیل و تلاش و حرکت از روی بصیرت است. ۷۸
- دعوت قرآن کریم به بصیرت ۷۹
- تقسیم بندی خواص ۷۹
- خواصّ جبهه‌ی حق، حق را می‌شناسند و برای آن تلاش میکنند و خواصّ جبهه‌ی باطل، در نقطه‌ی مقابل حق قرار دارند. ۷۹
- تقسیم بندی خواصّ جبهه‌ی حق ۸۰
- خواصّ اهل حق دو دسته‌اند: ۸۰
۱. برخی هنگام امتحان، دنیا را بر دین ترجیح میدهند؛ ۸۰
۲. برخی از بهره‌های حلال دنیا استفاده میکنند، اما هنگام تکلیف، دنیا را فدای دین میکنند. ۸۰
- * انقلاب، بر حسب اتفاق، بیمه نمیشود؛ مطالعه، دقت و فکر لازم است ... ۸۱
- تأثیر سرنوشت‌ساز خواصّ طرفدار حق ۸۱

- اگر اکثریت خواصّ حق، اهل دنیا نباشند، جامعه‌ی اسلامی بیمه میشود، وگرنه حسین بن علی‌ها به مسلخ خواهند رفت ۸۱
- ۸۲ دنیاطلبی خواص؛ زمینه‌ساز فاجعه‌ی کربلا و سلطنت طواغیت**
- * * * جامعه‌ی اسلامی، جامعه‌ی امامت است، نه سلطنت ۸۲
- * * * بنی‌امیه هزار ماه بر مسلمین حکومت کردند ۸۲
- * * * سلطنت بنی‌عبّاس، تداوم سلطنت بنی‌امیه بود ۸۳
- * * * بنی‌عبّاس شش قرن با عنوان جانشینی پیامبر ﷺ به فسق و فجور پرداختند ۸۳
- * * * مقبولیت سلاطین فاسد، نشان از تغییر فرهنگ اسلامی دارد ۸۳
- دنیاطلبی خواص؛ زمینه‌ساز فاجعه‌ی کربلا، پادشاهی بنی‌امیه، بنی‌عبّاس و دیگران تا به امروز شد ۸۴
- ۸۴ شانه خالی کردن خواص و پیروزی کلمه‌ی باطل**
- هر جا که پای بندگان مؤمن خدا لرزید، کلمه‌ی باطل پیروز شد ۸۵
- ۸۵ پیروزی و تغییر سرنوشت‌های تلخ با استقامت خواص**
- در سنّت الهی، پیروزی در گرو انجام دادن وظایف است ۸۵
- اگر کوفیان، امام علیه السلام را یاری میکردند، لشکر امام پیروز بود ۸۵
- در سنّت الهی، قیام یک ملت به شرط اتحاد و صبر و تحمل، منتهی به پیروزی است ۸۵
- ۸۶ ترس خواص؛ موجب تداوم حکومت باطل**
- ترس و شانه خالی کردن خواص، موجب تداوم حکومت بنی‌امیه و بنی‌عبّاس گردید ۸۶
- ۸۶ تهی شدن جامعه از ارزشها و مردودی در امتحانات بزرگ**
- تهی شدن جامعه از ارزشها، زمینه‌ساز شکست در امتحانهای بزرگ است ۸۶
- ۸۷ به ثمر نشستن مجاهدت اولیا با همراهی خواص و عوام**

۸۷. * امام حسین (علیه السلام) مظهر مجاهدت خالصانه است.
- با یاری مردم، مجاهدت اولیا به حکومت اسلامی می‌انجامد و با کوتاهی مردم، مانند واقعه‌ی عاشورا پیش می‌آید.
۸۷. عملکرد بد خواص؛ زمینه‌ساز تکرار کربلا در تاریخ.
- بد فهمیدن، دیر فهمیدن و اختلاف خواص، کربلا را در تاریخ تکرار خواهد کرد.
۸۷. راز ضعف ملت‌ها و بقای نظام‌های ظلم.
- اگر نخبگان حاضر به فداکاری و تحمل زحمات در راه خدا میشدند، اداره‌ی امور ملت‌ها در دست آنان قرار میگرفت.
۸۸. ترس خواص از مرگ، راز سلطه‌ی ستمگران بر مستضعفین است.
۸۹. انحراف خواص؛ موجب انحراف توده‌های مردم.
- بزرگترین گناه خواص منحرف شده، این است که انحراف‌شان موجب انحراف بسیاری از مردم میشود.
۸۹. هدایت عوام در پرتو انجام وظیفه‌ی خواص.
۹۰. اشاره‌ای به وظایف خواص.
۹۰. انتظار طبیعی از خواص باطل و وظیفه‌ی خواص حق.
- انتظار طبیعی از خواص باطل، برنامه‌ریزی و مقابله با حق است و وظیفه‌ی خواص حق، جنگ با خواص باطل.
۹۰. وظایف سرنوشت‌ساز خواص.
۹۰. تشخیص، تصمیم، اقدام بموقع و گذشت از دنیا، از وظایف خواص است.
۹۰. شناخت نیاز زمان و عمل به تکلیف لحظه.
- توآیین در شناخت زمان و نیاز لحظه، خطا کردند و از یاری حضرت مسلم و حضور در کربلا محروم ماندند.
۹۰. ایستادگی در برابر ملامت خودیها.
۹۰. یکی از لوازم مجاهدت خواص، ایستادگی در برابر ملامت خودیهاست.

- ۹۲..... پرهیز از دنیاطلبی.
- ۹۲..... پرهیز از دنیاطلبی به معنی آباد نکردن جامعه نیست
- ۹۳..... فصل چهارم: شواهد تاریخی**
- شواهد تاریخی دنیاطلبی خواص و عوام و تغییر خطوط اصلی جامعه‌ی اسلامی**
- ۹۵.....
- ۹۵..... شروع انحراف خطرناک، کمتر از ده سال پس از رحلت پیامبر ﷺ
- ۹۵..... کمتر از یک دهه پس از پیامبر ﷺ، دوران لغزش خواص آغاز شد
- ۹۵..... امتیازدهی به باسابقه‌ها؛ خشت اول انحراف خواص
- ۹۵..... خشت اول انحراف خواص بعد از پیامبر ﷺ، امتیازدهی به باسابقه‌ها بود.
- ۹۶..... بهره‌مندی مالی بیشتر، از امتیازات صحابه بود
- ۹۶..... * انحراف، بتدریج رخ میدهد
- ۹۶..... * در زیارت عاشورا، پایه‌گذاران انحراف، لعن میشوند.
- ۹۶..... برجستگان صحابه؛ سرمایه‌داران بزرگ دوران عثمان
- ۹۶..... برجستگان صحابه‌ی پیامبر ﷺ، سرمایه‌داران بزرگ دوران عثمان بودند
- ۹۷..... سرمایه‌داری صحابه؛ حقیقت تاریخی مضبوط
- ۹۷..... سرمایه‌داری صحابه در کتابهای تاریخ سنی و شیعی منعکس شده است.
- ۹۷..... شواهد تاریخی تغییر خطوط اصلی جامعه پس از پیامبر ﷺ
- ** شواهد تاریخی ارتجاع پس از پیامبر ﷺ در کتاب ابن اثیر که مورد قبول اهل سنت و دارای عصبیت اموی و عثمانی است، نقل شده است.
- ** دگرگونی خطوط اصلی جامعه‌ی اسلامی، زمینه‌ی تغییر خواص را فراهم آورد.
- ۹۹..... طلحه؛ سرمایه‌داری جدید
- ۹۹..... طلحه، پس از پیامبر ﷺ صاحب مزرعه‌ای بزرگ، در نزدیکی کوفه بود
- مقایسه‌ی وضعیّت مالی طلحه با زهدِ زمان پیامبر اکرم ﷺ، نشان‌دهنده‌ی تغییر

- فرهنگ خواص است. ۱۰۰.....
- وضعیت عبرت‌انگیز ابوموسی اشعری، حاکم بصره ۱۰۰.....
- ابوموسی اشعری، حاکم بصره بود و مردم را به جهاد تهییج میکرد. ۱۰۰.....
- ابوموسی اشعری با چهل استر، اشیای قیمتی خود را برمیگرد و به جهاد
میرود! ۱۰۱.....
- انگیزه‌ی ابوموسی از حمل اموال خود به میدان جنگ، محافظت از آنها بود ۱۰۱.....
- مردم عادی به ابوموسی اعتراض میکنند و او با تازیانه پاسخ میدهد. ۱۰۱.....
- مردم به عثمان شکایت میکنند و او ابوموسی را عزل میکند. ۱۰۲.....
- دنیاطلبی سعدبن‌ابی‌وقاص. ۱۰۲.....
- سعدبن‌ابی‌وقاص که از اصحاب شورا و حاکم کوفه بود، قرض خود را به بیت‌المال
ادا نمیکرد. ۱۰۲.....
- عبدالله‌بن‌مسعود، مسئول بیت‌المال در کوفه، با سعدبن‌ابی‌وقاص و یارانش بر سر
پس ندادن قرض درگیر میشود. ۱۰۲.....
- مروان‌بن‌حکم و خرید خمس غنایم تونس و مغرب ۱۰۳.....
- مروان‌بن‌حکم، خمس غنایم تونس و مغرب را به بهایی (پانصد هزار درهم)
کمتر از ارزش واقعی آنها میخرد. ۱۰۳.....
- * بعد از پیامبر ﷺ، خواص در مادیات غرق شدند. ۱۰۳.....
- نصب ولیدبن‌عقبه بر کوفه. ۱۰۴.....
- همگان از نصب ولیدبن‌عقبه - که در فسق و حماقت شهره بود - بر امارت کوفه،
شگفت‌زده شدند. ۱۰۴.....
- آیه‌ی «إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقُ بَنِي قَتَبِيْنَا» در مورد ولیدبن‌عقبه نازل شده است. ۱۰۴.....
- با نصب ولید فاسق بر امارت کوفه، تغییر ارزش‌ها و معیارها خود را نشان
میدهد. ۱۰۵.....
- نصب ولیدبن‌عقبه از مظاهر تبدیل ولایت الهی به سلطنت بود. ۱۰۵.....
- *** مرز ولایت و سلطنت از نگاه سلمان، جابجایی ناحق یک درهم بود. ۱۰۶.....

- *** ولایت، حکومتی همراه با محبت و پیوستگی با مردم؛ و پادشاهی، فرمانروایی بر اساس خواسته‌های نفسانی است. ۱۰۶.....
- * روند انحطاط و ارتجاع، در دوران معاویه شدت گرفت. ۱۰۷.....
- * در کتابهای تاریخی، نمونه‌های فراوانی از دنیاطلبی خواص ثبت شده است. ۱۰۷.....
- کعب‌الأخبار؛ قطب علمای یهود..... ۱۰۷.....
- *** در نبود عدالت و عبودیت و با گسترش ثروت‌اندوزی، جامعه پوک و تهی میشود. ۱۰۷.....
- با تهی شدن جامعه از معنویت، کسی چون کعب‌الأخبار بیان معارف اسلامی را بر عهده میگیرد. ۱۰۷.....
- ابوذر به بیان احکام الهی توسط کعب‌الأخبار اعتراض نمود. ۱۱۶.....
- عزل عمار به درخواست مردم دنیاطلب..... ۱۰۸.....
- عزل عمار از امارت کوفه، نشان از تغییر فرهنگ عمومی و تهی شدن جامعه از ارزشها دارد. ۱۰۸.....
- *** یکی از عبرت‌ها این است که وقتی رعایت سررشته‌ها (معرفت، عدالت، عبودیت و محبت) نشود، جامعه از ارزشها تهی میشود. ۱۰۹.....
- تلاش عمر بن سعد برای تصاحب حکومت ری. ۱۰۹.....
- استانداری ری، سمتی پر درآمد و وسوسه‌انگیز بود. ۱۰۹.....
- *** در جامعه‌ی درون تهی و دور از خطوط اصلی، لغزشها بیشتر است. ۱۱۰.....
- دنیاطلبی خواص؛ منشأ معضلات دوران حکومت امیرالمؤمنین (علیه السلام)..... ۱۱۰.....**
- دنیاطلبی خواص، معضلات دوران حکومت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را رقم زد. ۱۱۰.....
- معضلات دوران حکومت امیرالمؤمنین (علیه السلام) عبارت بودند از: ۱۱۱.....
۱. درگیری برای کسب قدرت؛ ۱۱۱.....
۲. کوتاهی مردم هنگام فراخوانی برای جهاد؛ ۱۱۱.....
۳. تحمیل سه جنگ به حضرت. ۱۱۱.....

۴. شهادت امام علیه السلام ۱۱۱
- تحقق فاجعه‌ی شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام در اثر کوتاهی خواص ۱۱۱
- * تعبیر ثارالله ویژه‌ی امیرالمؤمنین و امام حسین علیه السلام است ۱۱۱
- تداوم انحراف و دنیاطلبی خواص در دوران امام حسن علیه السلام ۱۱۲
- تداوم انحراف و دنیاطلبی خواص موجب معضلات دوران امام حسن علیه السلام شد و حکومت ایشان بیش از شش ماه دوام نیافت ۱۱۲
- انحطاط اخلاقی جامعه؛ منشأ صلح امام حسن علیه السلام ۱۱۲
- اگر امام حسن علیه السلام قیام میکرد و به شهادت میرسید، با انحطاط اخلاقی موجود بین خواص، خون حضرت بی‌ثمر میشد ۱۱۳
- شرایط دشوار دوران امام حسن علیه السلام به دلیل کوتاهی خواص ۱۱۳
- * در روزگار امام حسن مجتبی علیه السلام زنده ماندن، سخت‌تر از شهادت بود ۱۱۳
- تداوم انحراف و دنیاطلبی خواص در دوران امام حسین علیه السلام ۱۱۳
- انحراف خواص در دوران امام حسین علیه السلام نیز تداوم یافت ۱۱۳
- در زمان امام حسین علیه السلام خواص جامعه، دنیای خود را بر سرنوشت دنیای اسلام ترجیح دادند ۱۱۳
- قیام امام علیه السلام علیه انحطاط ویرانگر جامعه‌ی اسلامی ۱۱۳
- فلسفه‌ی قیام امام حسین علیه السلام مقابله با انحطاط ویرانگر جامعه‌ی اسلامی بود ۱۱۴
- * «حُسَيْنٌ مِئِيٌّ وَ اَنَا مِنْ حُسَيْنٍ» به معنی حیات یافتن اسلام با فداکاری امام حسین علیه السلام است ۱۱۴
- * راز ماندگاری عاشورا را با چشم عاشقانه باید دید ۱۱۴
- تنها ماندن امام حسین علیه السلام با وجود جایگاه برجسته‌ی حضرت ۱۱۴
- * از نشانه‌های جایگاه برجسته‌ی امام حسین علیه السلام نزد خواص و عوام، امور ذیل‌اند: ۱۱۵
۱. نحوه‌ی خروج امام علیه السلام از مدینه، نشان از موضع اقتدار حضرت دارد؛ برخلاف عبدالله بن زبیر؛ ۱۱۵

۲. در راه مکه و در مکه، عموم مردم احترام ویژه‌ای برای حضرت قائل بودند؛ ۱۱۵
۳. سخن عبدالله بن مطیع، نشان از هیبت و عظمت امام علیه السلام در جامعه‌ی آن روز داشت؛ ۱۱۶
۴. خواص در برابر عظمت امام علیه السلام خضوع میکردند؛ ۱۱۶
۵. شیعیان و طرفداران امام علیه السلام در جامعه بسیار بودند؛ ۱۱۶
- با شدت عمل دستگاه حاکم، علی‌رغم برخوردارگی امام علیه السلام از جایگاه والا، خواص شیعه پس‌زدند ۱۱۶
- عوام، دنباله‌رو خواص بودند و امام علیه السلام تنها ماند! ۱۱۷
- دنیاطلبی؛ مانع همراهی خواص با اباعبدالله علیه السلام ۱۱۷**
- ** از درسها و برکات عاشورا، دسته‌بندی و ارزش‌گذاری مردم است ۱۱۷**
- ** دینداران واقعی در فداکاریها شناخته میشوند. ۱۱۷**
- ** برخی از نشانه‌های غربت قیام عاشورا عبارتند از: ۱۱۷**
۱. انصراف برخی از همراهان از ادامه‌ی راه؛ ۱۱۷
۲. غفلت دوستداران امام علیه السلام در سراسر جهان اسلام؛ ۱۱۷
۳. انصراف بسیاری از کسانی که دعوتنامه برای امام حسین علیه السلام فرستاده بودند. ۱۱۷
- ** امام حسین علیه السلام با بیان کمی دینداران واقعی در سختیها، واقعیتِ زمان خویش را ترسیم مینماید. ۱۱۸**
- ** تفاوت لحن نامه‌های کوفیان، نشان‌دهنده‌ی شخصیت و معرفت نویسندگان است. ۱۱۹**
- ** در مورد قیام عاشورا، دو برداشت مختلف وجود داشت: ۱۲۰**
۱. نگاه دنیا‌گرایانه؛ ۱۲۰
۲. نگاه آخرت‌محور ۱۲۰
- کسانی که به دنبال جاه و مقام بودند، هنگام خطر امام حسین علیه السلام را تنها گذاشتند؛ اما تکلیف محوران تا آخر ایستادند ۱۲۹

- هویت مشترک و تفاوت‌های زمان ما با دوران امام حسین علیه السلام ۱۲۱
- طرفداران حق در انقلاب اسلامی، هنگام بلا باقی ماندند، اما در کربلا، امام علیه السلام را تنها گذاشتند ۱۲۱
- فراوانی یاران دین، نتیجه‌ی تبلیغ درس‌های عاشورا است ۱۲۱
- شواهد تاریخی کوتاهی خواص و عوام در حادثه‌ی عاشورا ۱۲۲
- نگاهی به رفتار خواص کوفه ۱۲۲
- دعوت‌نامه‌ها از سوی طبقه‌ی خواص کوفه بود ۱۲۲
- از لحن نامه‌ها پیدا بود که خواصی که دین را فدای دنیا میکنند، بیشتر هستند ۱۲۲
- نتیجه‌ی کوتاهی خواص و عوام در کوفه ۱۲۳
- نتیجه‌ی انحراف خواص کوفه، شهادت حضرت مسلم و خروج سپاه کوفه برای جنگ با اباعبدالله علیه السلام بود ۱۲۳
- ماجرای مسلم علیه السلام در کوفه و نقش خواص و عوام ۱۲۳
- مأموریت مسلم بن عقیل علیه السلام بررسی وضعیت کوفه بود ۱۲۳
- ورود مسلم به کوفه و استقبال خواص و عوام ۱۲۳
- مسلم بن عقیل علیه السلام به منزل بزرگان کوفه وارد شد و مردم کوفه با او بیعت کردند ۱۲۳
- عدم مقابله‌ی فرماندار ضعیف کوفه با مسلم علیه السلام ۱۲۴
- ضعف نعمان بن بشیر - فرماندار کوفه - موجب افزایش گرایش مردمی به مسلم بن عقیل علیه السلام گردید ۱۲۴
- نامه‌نگاری خواص باطل به یزید ۱۲۴
- چند تن از خواص طرفدار بنی‌امیه به یزید نامه نوشتند و پیشنهاد تغییر فرماندار کوفه را دادند ۱۲۴
- انتخاب عبیدالله برای امارت کوفه ۱۲۴
- عبیدالله بن زیاد فرماندار جدید کوفه شد ۱۲۴

- عوامی گری مردم کوفه هنگام ورود عیدالله ۱۲۵
- استقبال اشتباهی مردم کوفه از عیدالله به جای امام حسین علیه السلام حرکتی عوامانه بود ۱۲۵
- آغاز طرح مبارزه‌ی عیدالله با تهدید و شکنجه طرفداران مسلم ۱۲۵
- طرح مبارزه‌ی عیدالله؛ با تهدید، شکنجه و ارباب طرفداران مسلم بن عقیل آغاز شد ۱۲۵
- نقش خواص در متفرق شدن مردم و تنها ماندن مسلم ۱۲۶
- با دستگیری هانی بن عروه، مردم به نشانه‌ی اعتراض دارالاماره را محاصره کردند ۱۲۶
- ابن زیاد با نیرنگ، مردم را متفرق کرد و خواص، دنیای خود را بر حق ترجیح دادند ۱۲۶
- مسلم علیه السلام در روز هشتم ذی الحجة با جمعیت فراوان به سوی دارالاماره حرکت نمود ۱۲۶
- عیدالله بن زیاد از خواص اهل باطل برای ترساندن مردم استفاده کرد ۱۲۶
- با ارباب مردم توسط خواص اهل باطل، مسلم علیه السلام تنها شد ۱۲۶
- با فراخوانی ابن زیاد، نماز عشاء به امامت او و با ازدحام جمعیت در مسجد کوفه برگزار شد ۱۲۷
- سقوط کوفه در اثر عملکرد بد خواص ۱۲۷
- بد عمل کردن خواص، علت سقوط کوفه و حاکم شدن عیدالله بن زیاد بود ۱۲۷
- اگر شریح قاضی درست عمل میکرد، مردم می‌شوریدند و کوفه به جبهه‌ی حق باز میگشت ۱۲۸
- * حرکت بجا و نابجای خواص، هر کدام به نوعی سرنوشت تاریخ را دگرگون میکنند ۱۲۸
- کوتاهی شریح قاضی و بد عمل کردن خواص در سقیفه، از نمونه‌های تاریخی کوتاهی خواص است ۱۲۹
- یک تصمیم بجای یک انسان خاص، میتواند مسیر تاریخ را عوض کند ۱۲۹

- ترس از ابن‌زیاد؛ عامل کوتاهی خواص در طرفداری از مسلم. ۱۳۰
- * نهراسیدن خواص طرفدار حق، و رؤسای قبایلی که اموی نبودند، می‌توانست سرنوشت تاریخ را تغییر دهد. ۱۳۰
- اگر خواصی که بعداً در کربلا حضور یافتند یا در قیام توابین شهید شدند، به مسلم علیه السلام وفادار میماندند، وی به شهادت نمی‌رسید و سرنوشت تاریخ تغییر میکرد. ۱۳۰
- قیام توابین؛ حرکتی دیر هنگام و فاقد فایده‌ی لازم. ۱۳۱
- حرکت توابین، حرکتی دیر هنگام و فاقد فایده‌ی لازم بود. ۱۳۱
- کوتاهی خواص زمان اباعبدالله علیه السلام؛ سرچشمه‌ی مصائب بسیار. ۱۳۲
- * اگر برخی خواص به امام علیه السلام می‌پیوستند، سرنوشت قیام در ظاهر هم به نفع امام رقم می‌خورد. ۱۳۲
- * اگر خواص همکاری میکردند، حرکتی عظیم شکل میگرفت که سقوط عراق و شام را به ارمغان می‌آورد. ۱۳۳
- با همکاری خواص و غلبه‌ی امام علیه السلام مسیر تاریخ عوض میشد و وضعیت امروز به گونه‌ای دیگر رقم می‌خورد. ۱۳۳
- کوتاهی خواص زمان اباعبدالله علیه السلام؛ سرچشمه‌ی بسیاری از مصائب است. ۱۳۴
- * منطق حسین بن علی علیه السلام عمل به تکلیف بدون توجه به نتیجه‌ی آن است؛ رازی که خواص آن را درنیافتند. ۱۳۵
- تشریح عملکرد خواص زمان امام حسین علیه السلام در کلام حضرت. ۱۳۵
- سکوت نخبگان در برابر ظلم؛ باعث سیه‌روزی جامعه شد. ۱۳۵
- به میدان آمدن نخبگان، بنیان ظلم را ویران میکند. ۱۳۶
- نخبگانی که به دنبال دنیای خود بودند، حق مستضعفین را ضایع کردند و از آن گذشتند. ۱۳۷
- خواص به تعصبات جاهلی خود پایبند بودند، اما در برابر شکسته شدن عهده‌های الهی سکوت کردند. ۱۳۸
- نخبگان با تملق‌گویی در مقابل ستمگران و قدرتها، روزگار خویش را

- میگذرانند..... ۱۳۹
- کوتاهی خواص و عوام در یاری ائمه علیهم السلام برای تشکیل حکومت..... ۱۳۹**
- ** تقدیر الهی، تشکیل حکومت اسلامی، سی سال پس از امیرالمؤمنین علیه السلام و ده سال بعد از امام حسین علیه السلام بود..... ۱۳۹**
- کوتاهی خواص در یاری امام حسن و امام حسین علیهم السلام مانع تحقق تقدیر الهی شد..... ۱۴۰**
- *** تقدیر الهی، تشکیل حکومت اسلامی در سال صدوچهل بود..... ۱۴۰**
- ارتداد به معنی بازگشت از راه اهل بیت علیهم السلام بر اثر ترس و تردید است..... ۱۴۰**
- * با تلاش امام سجّاد و امام باقر علیهم السلام عدّه‌ی زیادی به راه حق ملحق شدند ۱۴۱**
- خواص، در همه‌ی دورانها کوتاهی کردند..... ۱۴۱**
- با کوتاهی خواص زمان امام صادق علیه السلام، اسرار افشا شد..... ۱۴۱**
- ۱۴۲ شواهد تاریخی معاصر از عملکرد خواص و عوام..... ۱۴۲**
- عملکرد خواصّ الجزایر؛ نمونه‌ی معاصر کوتاهی خواص..... ۱۴۲**
- نمونه‌ی معاصر کوتاهی خواص، کوتاهی خواصّ الجزایر در انتخابات است که جبهه‌ی اسلامی پیروز را به شکست کشاند..... ۱۴۲**
- ۱۴۲ پیروزی انقلاب اسلامی در اثر تصمیم بموقع و نهراسیدن امام علیه السلام..... ۱۴۲**
- تشخیص، اقدام بموقع و نهراسیدن امام علیه السلام در سال ۵۷، انقلاب اسلامی را به پیروزی رساند..... ۱۴۳**
- ۱۴۳ کوتاهی خواصّ افغانها؛ نمونه‌ی معاصر دیگر..... ۱۴۳**
- ۱۴۵ فصل پنجم: خاتمه..... ۱۴۵**
- ۱۴۷ نصرت یاران خدا؛ سنت و وعده‌ی الهی..... ۱۴۷**
- در صورت عمل به تکلیف؛ با وجود سختیها، شهادتها و رنجها، پیروزی قطعی است..... ۱۴۷**

فهرست آیات

- تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ) بقره: ۱۳۴ و ۱۴۱ ۱۲
- (فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسُوفَ يَلْقَوْنَ غِيَابًا).
مریم: ۵۹ ۴۳
- (يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ) مائده: ۵۴ ۵۷
- (إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ) بقره: ۲۲۲ ۵۷
- (قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ) آل عمران: ۳۱ ۵۷
- (إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) شوری: ۲۳ ۵۷
- (إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ) حمد: ۵ ۶۰
- (صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ) حمد: ۶ ۶۰
- (يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ) بقره: ۴۰ و ۴۷ و ۱۲۲ ۶۰
- (فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ)
نساء: ۶۹ ۶۱
- (وَجَادُوا بِهَا وَاسْتَيْفَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا) نمل: ۱۴ ۶۴
- (إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا) آل
عمران: ۱۵۵ ۶۶

فهرست روایات

- ۲۱ (لَقَدْ عَظُمَتِ الرَّزِيَةُ وَ جَلَّتِ وَ عَظُمَتِ الْمُصِيبَةُ)
- ۲۲ (إِنَّ اللَّهَ لَيَغْضِبُ لِعُضْبِ فَاطِمَةَ)
- ۲۲ (وَ يَرْضَى لِرِضَاهَا)
- ۲۴ (سَيِّدَى شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ)
- ۵۸ (فِي فِتْنٍ دَاسَتْهُمْ بِأَخْفَاهَا وَ وَطَّئَتْهُمْ بِأَظْلَافِهَا)
- ۶۲ (فَلَمَّا أَنْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ تَعَالَى عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ)
- ۶۳ (سَبِيلُ أَبْلِجِ الْمَنْهَاجِ أَنْوَرُ السَّرَاجِ)
- ۶۵ (سَبِيلُ أَبْلِجِ الْمَنْهَاجِ)
- ۶۵ (فَبِالْإِيمَانِ يَسْتَدَلُّ عَلَى الصَّالِحَاتِ)
- ۶۵ (وَ بِالصَّالِحَاتِ يَسْتَدَلُّ عَلَى الْإِيمَانِ)
- (وَلَوْ صَبَرْتُمْ عَلَى الْأَذَى وَ تَحَمَّلْتُمْ الْمُتُونَةَ فِي ذَاتِ اللَّهِ كَانَتْ أُمُورُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ تَرْدٌ وَ عَنْكُمْ تَصْدُرٌ وَ إِلَيْكُمْ تَرْجِعُ)
- ۸۸ (سَلَطَهُمْ عَلَى ذَلِكَ فَرَارُكُمْ مِنَ الْمَوْتِ وَ إِعْجَابُكُمْ بِالْحَيَاةِ الَّتِي هِيَ مُفَارِقَتُكُمْ)
- ۹۶ (اللَّهُمَّ الْعَنْ أَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ)
- ۱۱۱ (جَعَلُوا مَالَ اللَّهِ دُولًا وَ عِبَادَ اللَّهِ حَوْلًا وَ دِينًا لِلَّهِ دَخَلًا)

- ۱۱۲ (السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نَارَ اللَّهِ وَابْنَ نَارِهِ)
- ۱۱۴ (وَأَنَا مِنْ حُسَيْنٍ)
- النَّاسُ عَبِيدُ الدُّنْيَا وَالدِّينُ لِعِزِّ عَلِيِّ السِّنْتِهِمْ يَحُوطُونَهُ مَا دَرَّتْ مَعَايِشُهُمْ فَإِذَا مُحْصُوا
بِالْبِلَاءِ قَلَّ الدَّيَّانُونَ) ۱۱۸
- فَأَمَّا حَقَّ الضُّعْفَاءِ فَضَيِّعْتُمْ وَأَمَّا حَقَّكُمْ بِزَعْمِكُمْ فَطَلَبْتُمْ) ۱۳۷
- (وَقَدْ تَرَوْنَ عُهُودَ اللَّهِ مَنْقُوضَةً فَلَا تَفْرَعُونَ) ۱۳۸
- (وَأَنْتُمْ لِبَعْضِ ذِمِّمِ آبَائِكُمْ تَفْرَعُونَ) ۱۳۸
- (وَذِمَّةُ رَسُولِ اللَّهِ مَحْقُورَةٌ وَالْعَمَى وَالْبُكْمُ وَالزُّمْنَى فِي الْمَدَائِنِ مُهْمَلَةٌ) ۱۳۸
- (وَبِالإِدْهَانِ وَالْمُصَانَعَةِ عِنْدَ الظُّلْمَةِ تَأْمُنُونَ) ۱۳۹
- (وَقَتَّ هَذَا الأَمْرَ فِي السَّبْعِينَ) ۱۳۹
- فَلَمَّا أَنْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ تَعَالَى عَلَى أَهْلِ الأَرْضِ فَآخَرَهُ
إِلَى أَرْبَعِينَ وَمِائَةٍ) ۱۴۰
- (إِرْتَدَّ النَّاسُ بَعْدَ الْحُسَيْنِ إِلَّا ثَلَاثَةً) ۱۴۰
- (ثُمَّ إِنَّ النَّاسَ لَحِقُوا وَكَثُرُوا) ۱۴۱

كتابتنا

١. الإحتجاج، الشيخ الطبرسى، دار النعمان للطباعة والنشر - النجف الأشرف، طبع ٥١٣٨٦ق - ١٩٦٦م.
٢. أحسن التقاسيم فى معرفة الأقاليم، أبو عبدالله محمد بن أحمد مقدسى، مكتبة مديولى - القاهرة، ١٤١١هـق - ١٩٩١م، طبع الثالثة.
٣. الأخبار الطوال، الدينورى، دار إحياء الكتب العربى - القاهرة، ١٩٦٠م، طبع الأولى.
٤. الإختصاص، الشيخ المفيد، دار المفيد - بيروت، ١٤١٤هـق - ١٩٩٣م، طبع الثانية.
٥. الإرشاد، الشيخ المفيد، دار المفيد - بيروت، ١٤١٤هـق - ١٩٩٣م، طبع الثانية.
٦. الإستيعاب، ابن عبد البر، دار الجيل - بيروت، ١٤١٢هـق - ١٩٩٢م، طبع الأولى.
٧. أسد الغابة فى معرفة الصحابة، عز الدين بن الأثير أبو الحسن على بن محمد الجزرى، دار الفكر - بيروت، ١٤٠٩هـق - ١٩٨٩م.
٨. الإصابية، ابن حجر، دار الكتب العلمية - بيروت، ١٤١٥هـق، طبع الأولى.
٩. إعلام الورى بأعلام الهدى، الشيخ الطبرسى، مؤسسة آل البيت: لإحياء التراث - قم المشرفة، ١٤١٧هـق، طبع الأولى.
١٠. الأعلام، خير الدين الزركلى، دار العلم للملايين - بيروت، أيار - مايو ١٩٨٠، طبع الخامسة.

۱۱. الأغاني، ابو الفرج اصفهاني، دار احياء تراث عربي - بيروت، ۱۴۱۵ هـ ق، طبع الأولى.
۱۲. الأمالي، الشيخ الصدوق، مركز الطباعة والنشر في مؤسسة البعثة - قم، ۱۴۱۷ هـ ق، طبع الأولى.
۱۳. الأمالي، الشيخ الطوسي، دار الثقافة - قم، ۱۴۱۴ هـ ق، طبع الأولى.
۱۴. الإمامة والسياسة، ابن قتيبة الدينوري، مؤسسة الحلبي و شركاء - القاهرة، طبع ۱۳۸۷ هـ ق - ۱۹۶۷ م.
۱۵. الإنباء في تاريخ الخلفاء، ابن العمراني، دار الآفاق العربية - القاهرة، ۱۴۲۱ هـ ق - ۲۰۰۱ م، طبع الأولى.
۱۶. أنساب الأشراف، أحمد بن يحيى بن جابر البلاذري، دار الفكر - بيروت، ۱۴۱۷ هـ ق - ۱۹۹۶ م، طبع الأولى.
۱۷. بحار الأنوار، العلامة المجلسي، مؤسسة الوفاء - بيروت، ۱۴۰۳ هـ ق - ۱۹۸۳ م، طبع الثانية المصححة.
۱۸. البدء و التاريخ، مطهر بن طاهر المقدسي، مكتبة الثقافة الدينية، بي تا.
۱۹. البداية و النهاية، أبو الفداء اسماعيل بن عمر بن كثير الدمشقي، دار الفكر - بيروت، طبع ۱۴۰۷ هـ ق - ۱۹۸۶ م.
۲۰. البلدان، ابو عبدالله احمد بن محمد بن اسحاق الهمداني المعروف بابن الفقيه، عالم الكتب - بيروت، ۱۴۱۶ هـ ق - ۱۹۹۶ م، طبع الأولى.
۲۱. تاج المواليد (المجموعة)، الشيخ الطبرسي، مكتب آية الله العظمى المرعشي النجفي - قم، ۱۴۰۶ هـ ق.
۲۲. تاريخ الطبري، الطبري، مؤسسة الأعلمي للمطبوعات - بيروت، ۱۴۰۳ هـ ق - ۱۹۸۳ م، الطبعة الرابعة.

٢٣. تاریخ الإسلام ووفیات المشاهیر و الأعلام، شمس الدین محمد بن احمد الذهبی، دار الكتاب العربی - بیروت، ١٤١٣هـ.ق - ١٩٩٣م، الطبعة الثانية.
٢٤. تاریخ الأئمة (المجموعة)، الكاتب البغدادی، مکتب آية الله العظمی المرعشی النجفی - قم، طبع ١٤٠٦.
٢٥. تاریخ الخلفاء، السیوطی، مطبعة السعادة - مصر، ١٣٧١هـ.ق - ١٩٥٢م، الطبعة الأولى.
٢٦. تاریخ المدينة، ابن شبة النمیری، دار الفكر - قم، ١٤١٠هـ.ق - ١٣٦٨هـ.ش.
٢٧. تاریخ الیعقوبی، الیعقوبی، دار صادر - بیروت.
٢٨. تاریخ خلیفة، خلیفة بن خیاط العصفری، دار الکتب العلمیة - بیروت، ١٤١٥هـ.ق - ١٩٩٥م، الطبعة الأولى.
٢٩. تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، دار الفكر للطباعة و النشر و التوزیع - بیروت، ١٤١٥هـ.ق.
٣٠. التبیان، الشیخ الطوسی، مکتب الإعلام الإسلامی - قم، رمضان المبارک ١٤٠٩، طبع الأولى.
٣١. تجارب الأمم، ابو علی مسکویه الرازی، سروش - تهران، ١٣٧٩هـ.ش، طبع الثانية.
٣٢. تحف العقول، ابن شعبة الحرانی، مؤسسة النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسین بقم المشرفة، ١٤٠٤هـ.ق - ١٣٦٣هـ.ش، طبع الثانية.
٣٣. تذكرة الخواص، علامة سبط ابن جوزی، منشورات الشریف الرضی - قم، ١٤١٨هـ.ق.
٣٤. تفسیر ابن کثیر، ابن کثیر، دار المعرفة للطباعة و النشر و التوزیع، بیروت - لبنان، ١٤١٢هـ.ق - ١٩٩٢م.
٣٥. تفسیر العیاشی، محمد بن مسعود العیاشی، المکتبة العلمیة الإسلامیة - طهران.

۳۶. تقریب المعارف، أبو الصلاح الحلبي، طبع ۱۴۱۷هـ.ق - ۱۳۷۵هـ.ش.
۳۷. التنبيه والإشراف، المسعودی، دار صعب - بیروت.
۳۸. تهذیب الأحكام، الشيخ الطوسی، دار الکتب الإسلامية - طهران، ۱۳۶۴هـ.ش، الطبعة الثالثة.
۳۹. التفات، ابن حبان، مؤسسة الکتب الثقافية - حيدر آباد - الهند، ۱۳۹۳هـ.ق - ۱۹۷۳م، الطبعة الأولى.
۴۰. الدر المنثور، جلال الدين السيوطی، دار المعرفة - بیروت.
۴۱. الدر النظیم، ابن حاتم العاملي، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة.
۴۲. دعائم الإسلام، القاضي النعمان المغربي، دار المعارف - القاهرة، طبع ۱۳۸۳هـ.ق - ۱۹۶۳م.
۴۳. دلائل الامامة، محمد بن جرير الطبري (الشيعی)، مركز الطباعة والنشر في مؤسسة البعثة - قم، ۱۴۱۳هـ.ق، الطبعة الأولى.
۴۴. دلائل النبوة، ابوبکر احمد بن الحسين البيهقي، دار الکتب العلمية - بیروت، ۱۴۰۵هـ.ق - ۱۹۸۵م، الطبعة الأولى.
۴۵. ذخائر العقبی، احمد بن عبدالله الطبري، مكتبة القدسی لصاحبها حسام الدين القدسی - القاهرة، ۱۳۵۶هـ.ق.
۴۶. روضة الواعظین، القتال النيسابوری، منشورات الشريف الرضي، قم.
۴۷. سنن الترمذی، الترمذی، دار الفكر - بیروت، ۱۴۰۳هـ.ق - ۱۹۸۳م، الطبعة الثانية.
۴۸. السيرة النبوية، ابن هشام الحميري، مكتبة محمد علی صبيح و أولاده - بمصر، طبع ۱۳۸۳هـ.ق - ۱۹۶۳م.
۴۹. شرح الأخبار، القاضي النعمان المغربي، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة

- المدرسين بقم المشرفة، ١٤١٤هـ.ق، الطبعة الثانية.
٥٠. شرح نهج البلاغة، ابن أبي الحديد، دار إحياء الكتب العربية - القاهرة، ١٣٧٨هـ.ق - ١٩٥٩م، الطبعة الأولى.
٥١. الصحاح، الجوهري، دار العلم للملايين - بيروت - لبنان، ١٤٠٧هـ.ق - ١٩٨٧م، طبعة الرابعة.
٥٢. صحيح ابن حبان، ابن حبان، مؤسسة الرسالة - بيروت، ١٤١٤هـ.ق - ١٩٩٣م، الطبعة الثانية.
٥٣. صحيفه‌ی امام، حضرت امام خميني، موسسه تنظيم و نشر آثار امام خميني - تهران، ١٣٨٦ش، چاپ چهارم.
٥٤. صلة تاريخ الطبري، القرطبي، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات - بيروت.
٥٥. الطبقات الكبرى، محمد بن سعد بن منيع الهاشمي البصري، دار الكتب العلمية - بيروت، ١٤١٠هـ.ق - ١٩٩٠م، الطبعة الأولى.
٥٦. عدة الداعي، ابن فهد الحلبي، مكتبة وجداني - قم.
٥٧. العقد الفريد، ابن عبد ربه اندلسي، دار الكتب العلمية - بيروت، ١٤٠٤هـ.ق، الطبعة الأولى.
٥٨. علل الشرائع، الشيخ الصدوق، منشورات المكتبة الحيدرية و مطبعتها - النجف الأشرف، ١٣٨٥هـ.ق - ١٩٦٦م.
٥٩. العلل و معرفة الرجال، أحمد بن حنبل، دار الخاني - الرياض، ١٤٠٨هـ.ق، الطبعة الأولى.
٦٠. عمدة الطالب، ابن عنبه، منشورات المطبعة الحيدرية - النجف الأشرف، ١٣٨٠هـ.ق - ١٩٦١م، الطبعة الثانية.
٦١. الغارات، إبراهيم بن محمد الثقفي، تحقيق: السيد جلال الدين الحسيني الأرموي

- المحدث، طبع على طريقة أوفست فى مطابع بهمن.
۶۲. الفتوح، ابن اعثم كوفى، ترجمه ى محمد بن احمد مستوفى هروى، تحقيق غلامرضا طباطبائى مجد، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامى - تهران، چاپ ۱۳۷۲ه.ش.
۶۳. الفتوح، أحمد بن أعثم الكوفى، دار الأضواء - بيروت، ۱۴۱۱ه.ق، الطبعة الأولى.
۶۴. الفخرى فى الآداب السلطانية و الدول الاسلامية، محمد بن على بن طباطبا المعروف بابن الطقطقى، دار القلم العربى - بيروت، ۱۴۱۸ه.ق - ۱۹۹۷م، الطبعة الأولى،
۶۵. الفصول المهمة فى معرفة الأئمة، ابن الصباغ، دار الحديث - قم، ۱۴۲۲ه.ق، الطبعة الأولى.
۶۶. قصص الأنبياء، الراوندى، مؤسسة الهادى - قم، ۱۴۱۸ه.ق - ۱۳۷۶ه.ش، الطبعة الأولى.
۶۷. كامل الزيارات، جعفر بن محمد بن قولويه، مؤسسة نشر الفقاهة - قم، ۱۴۱۷ه.ق، الطبعة الأولى.
۶۸. الكامل فى التاريخ، ابن الأثير، دار صادر و دار بيروت - بيروت، طبع ۱۳۸۶ه.ق - ۱۹۶۶م.
۶۹. الكافى، الشيخ الكلينى، دار الكتب الإسلامية - طهران، ۱۳۶۳ه.ش، طبع الخامسة.
۷۰. الكامل، عبدالله بن عدى، دار الفكر - بيروت، ۱۴۰۹ه.ق - ۱۹۸۸م، طبع الثالثة.
۷۱. كتاب الزهد، الحسين بن سعيد الكوفى، المطبعة العلمية - قم، ۱۳۹۹ه.ق.
۷۲. كتاب العين، الخليل الفراهيدى، مؤسسة دار الهجرة، ۱۴۰۹ه.ق، الطبعة الثانية.
۷۳. كتاب الغيبة، محمد بن إبراهيم النعمانى، أنوار الهدى - قم، ۱۴۲۲ه.ق، الطبعة الأولى.
۷۴. كشف اليقين، العلامة الحلى، ۱۴۱۱ه.ق، الطبعة الأولى.
۷۵. كمال الدين و تمام النعمة، الشيخ الصدوق، مؤسسة النشر الإسلامى التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة، ۱۴۰۵ه.ق - ۱۳۶۳ه.ش.

٧٦. لسان العرب، ابن منظور، نشر أدب الحوزة - قم، ١٤٠٥ هـ.ق.
٧٧. اللهوف فى قتلى الطفوف، السيد ابن طاووس، أنوار الهدى - قم، ١٤١٧ هـ.ق، طبع الأولى.
٧٨. مثنوى معنوى، مولانا جلال الدين محمد بلخي، اميركبير - تهران، ١٣٧١ هـ.ش، چاپ يازدهم.
٧٩. مثير الأحزان، ابن نما الحلبي، المطبعة الحيدرية - النجف الأشرف، ١٣٦٩ هـ.ق - ١٩٥٠ م.
٨٠. المحبر، محمد بن حبيب البغدادي، دار الآفاق الجديدة، بي تا - بيروت.
٨١. مروج الذهب و معادن الجواهر، أبو الحسن علي بن الحسين بن علي المسعودي، دار الهجرة - قم، ١٤٠٩ هـ.ق، الطبعة الثانية.
٨٢. المستدرک، الحاكم النيسابوري، دار المعرفة - بيروت.
٨٣. مسند احمد، الإمام احمد بن حنبل، دار صادر - بيروت.
٨٤. مصباح المتهجد، الشيخ الطوسي، مؤسسة فقه الشيعة - بيروت، ١٤١١ هـ.ق - ١٩٩١ م، الطبعة الأولى.
٨٥. المصنف، ابن أبي شيبة الكوفي، دار الفكر - بيروت، ١٤٠٩ هـ.ق - ١٩٨٩ م، طبع الأولى.
٨٦. معانى الأخبار، الشيخ الصدوق، مؤسسة النشر الإسلامى التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة، ١٣٧٩ هـ.ق - ١٣٣٨ هـ.ش.
٨٧. معجم رجال الحديث، السيد الخوئي، مطبعة الأدب فى النجف الأشرف، ١٣٩٠ هـ.ق - ١٩٧٠ م، الطبعة الاولى.
٨٨. المعجم الكبير، الطبراني، دار إحياء التراث العربى، طبع الثانية.
٨٩. معجم المطبوعات العربية، اليان سرکيس، مكتبة آية الله العظمى المرعشى

- النجفی، ۱۴۱۰هـ.ق.
۹۰. المعیار والموازنة، أبو جعفر الإسكافي، ۱۴۰۲هـ.ق - ۱۹۸۱م، طبع الأولى.
۹۱. المغازی، محمد بن عمر الواقدی، بیروت، مؤسسة الأعلمی - بیروت، ۱۴۰۹هـ.ق - ۱۹۸۹م، طبع الثالثة.
۹۲. مقاتل الطالبیین، ابو الفرج علی بن الحسین الأصفهانی، دار المعرفة - بیروت.
۹۳. مقتل الحسین ۷، الخوارزمی، انوار الهدی - قم، ۱۴۲۵هـ.ق - ۲۰۰۵م، الطبعة الثالثة.
۹۴. مناقب الإمام أمير المؤمنين، محمد بن سلیمان الکوفی، مجمع إحياء الثقافة الإسلامية - قم المقدسة، ۱۴۱۲هـ.ق، الطبعة الأولى.
۹۵. مناقب آل أبي طالب، ابن شهر آشوب، المكتبة الحيدرية - النجف الأشرف، ۱۳۷۶هـ.ق - ۱۹۵۶م.
۹۶. المناقب، الموفق الخوارزمی، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة، ربيع الثاني ۱۴۱۴، طبع الثانية.
۹۷. المنتخب من ذيل المذيل، الطبري، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات - بیروت، طبع ۱۳۵۸هـ.ق - ۱۹۳۹م.
۹۸. المنتظم، أبو الفرج عبد الرحمن بن علی بن محمد ابن الجوزی، دار الكتب العلمية - بیروت، ۱۴۱۲هـ.ق - ۱۹۹۲م، طبع الأولى.
۹۹. المنمّق فی اخبار قريش، محمد بن حبيب البغدادي، عالم الكتب - بیروت، ۱۴۰۵هـ.ق - ۱۹۸۵م، طبع الأولى.
۱۰۰. نزهة الناظر وتنبیه الخاطر، الحلواني، مدرسة الإمام المهدياً - قم المقدسة، ۱۴۰۸هـ.ق، الطبعة الأولى.
۱۰۱. نهاية الأرب فی فنون الأدب، شهاب الدين نویری، دار الكتب و الوثائق القومية - قاهره، ۱۴۲۳هـ.ق، الطبعة الأولى.

١٠٢. النهاية، الشيخ الطوسي، انتشارات قدس محمدی - قم.
١٠٣. نهج البلاغة، خطب الإمام عليؑ، ٧، دار الذخائر - قم، ١٤١٢هـ. ق - ١٣٧٠هـ. ش، الطبعة الأولى.
١٠٤. وسائل الشيعة، الحر العاملي، مؤسسة آل البيت: لإحياء التراث بقم المشرفة، ١٤١٤هـ. ق، الطبعة الثانية.
١٠٥. وقعة صفين، ابن مزاحم المنقري، المؤسسة العربية الحديثة - القاهرة، ١٣٨٢هـ. ق، الطبعة الثانية.
١٠٦. الهداية الكبرى، الحسين بن حمدان الخصبی، مؤسسة البلاغ - بيروت، ١٤١١هـ. ق - ١٩٩١م، الطبع الرابعة.

